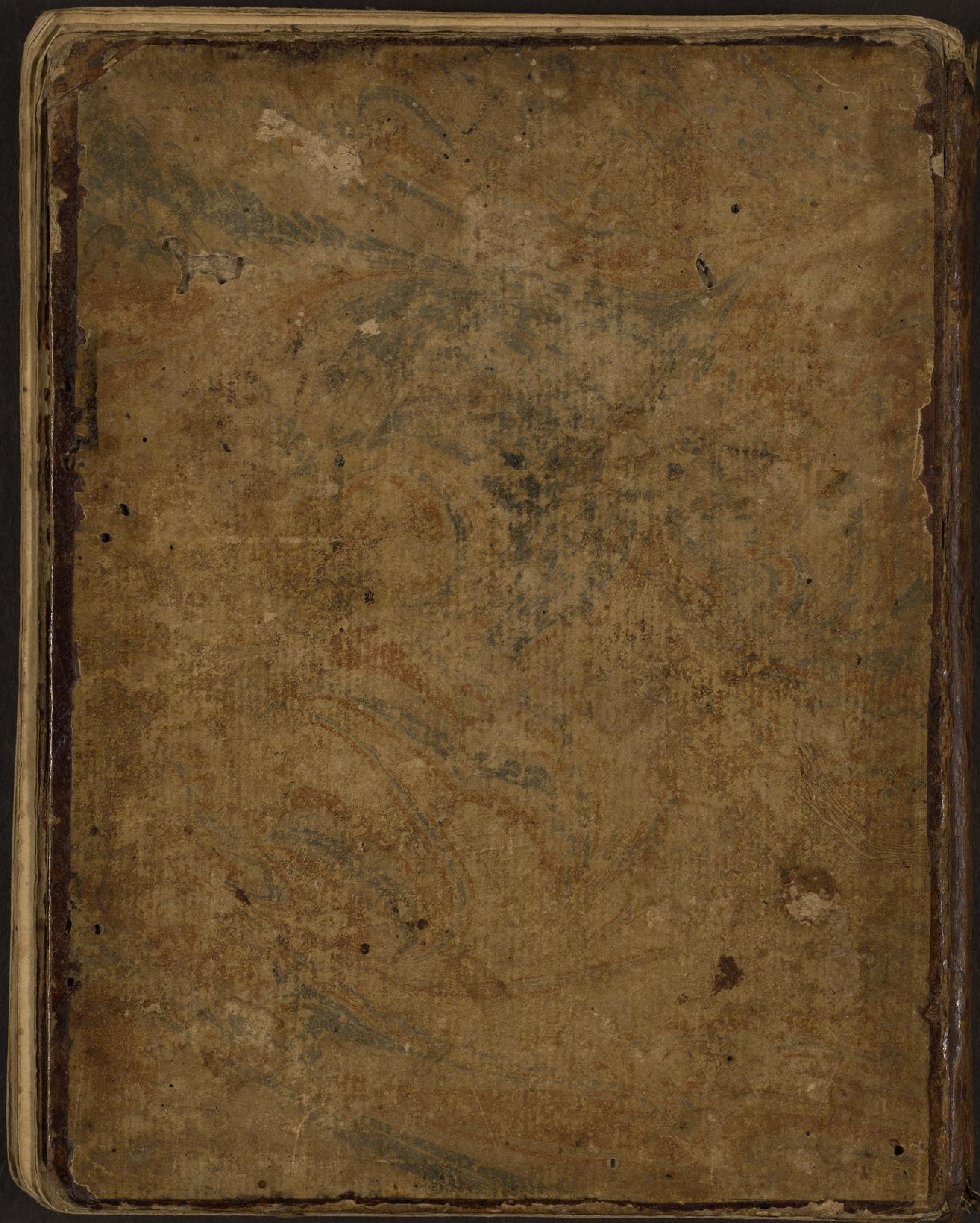
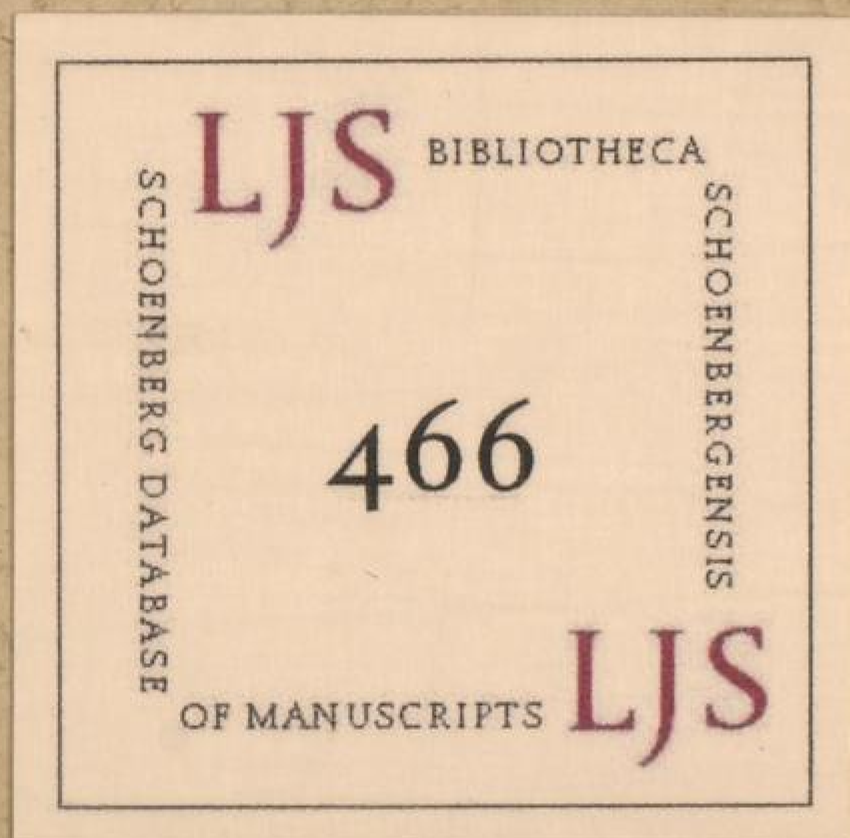


لطايف اكره دائره هنديه

و طول و عرض بلدان

صح

180



اهل اخلاقدن ظهور
موضح قمر شمسه اجتماعنده یاخود ترتیبه استقبالنده
و بشیعه جه که بونلرکی اطلاق اولور اهل زاهده کورلور

لطايف الكلام

ا ب ت ث ج ح خ

فهرس الکتاب

١

8

شنو طریق صواب از برای فتح رجال
بخون کرنه اسود زعفران بنویس
شود کشاده بامر خدای کن فیکون

چو گشت بسته ز مکر زنان بد افعال
دو قفل اعوذ و بکردن ببند کاندر حال
اگرچه باشد آن بسته بسته صد سال

قمر و عطارد و زهره
شمس و مریخ و مشتری و زحل

در هر زائچه که باشد خواه طالع مولود
یا طالع سال در هر خانه که کوکب نحس باشد
حکم بر کوشت و منسوبات این خانه باید کرد
خواه آن نحس در بیت باشد و یا در شرف باشد
از این غافل نباید بود که چندین نوبت تجربه افتاد





کل کوکب کان فی بیته یفعل فعل نفسه
وکل کوکب کان فی بیت غیره یشترک فعله
و اذا کان فی بیت غیره یفعل فعل صاحب البیت
کفایه التعلیم

اعلم ان علماء الهند والروم والصین والعجم
و بابل و غیرها باسرهم اتفقوا علی ان الکواکب
السبعة السیارة مع درجات اوجاتهم و جوزهراتهم
فی اول ما خلق الله العالم کانوا باجمعهم فی دقیقه
اول الحمل و سیجتمعون کذلک فی اخر العالم فی دقیقه
آخر الحوت باذن الله تعالی
کفایة التعلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید محرّر این سواد اضعف العباد محمد بن الحسین المدّعو بسید المنجّمین که

این مسوده ایست در معرفت قانون احکام مسمّی بلطایف الکلام فی احکام الاعوام

چه بر صاحب این فنّ واجب و لازمست که مدلولات بروج و کواکب را نیکو

معلوم داشته باشد تا بوقت حکم کردن فکر او متوقف نگردد و بآسانی

از دلیل بمدلولات استدلال تواند کرد و چون مأثر متأثر بقاعده ضبط کرده

بود و مانع و معطی دانسته ادراک این معنی بر وی سهل نماید و کسی که

این ضابطه او را معلوم نبود و درین معنی خوض کند بتقلید دیگران همچنان

بود که کسی در بیابان راه نداند و از دیگری سؤال کند و آن شخص او را نشان

دهد ممکن که ان نشان خطا بود و هر آیینه آنکس راه گم کند و بمقصد نرسد و نشان

خطا دادن آنست که مؤلف حاذق نبوده باشد یا ناسخ بهنگام استنساخ سهو کرده باشد

پس بر احکام اینچنان کسان اعتماد نبود و ما مدلولات بروج و کواکب بتفصیل

بیان کنیم تا بر ضابطه و حافظ مفید باشد مدلولات حمل بر جیست منقلب ناری میانه آواز

بریده اندام خانه مریخ و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزدهم درجه و هبوط

زحل در بیست و یکم درجه و او سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان شمس سوم ازان

زهره، مذکر و نهاریست طبعش گرم و خشکست از خلطها صفرا از عناصر آتش طعمش تلخ از فصول بهار از جهات شمال خویش متلون و غضوب نکاح دوست کم فرزند از حیوانات چهارپایان انسی و وحشی نیم شکافته اولش قویست و زاید و آخر ضعیف و ناقص از بیماریها انچه از سر آید باشد چون دمش و ماشری و کلی و بینی و تغییر لون و از سنها کودکی اولش دیلست بر بویی که از گوش آید و آخرش بویی که از شیب زانوها آید از اجناس تاج و کمر و مرصعات و آلات حرب از مردم صیارفه و صناع زر و سیم و حدادان و صفاران و شبانان و قصابان و مردم سرهنگ و گشاده روی و کم دانش از جواهر مس و آهن و سرب از نباتها دارچینی و زنجبیل و فلفل و قرنفل و کبابه و از اعضا سر و روی صورتش مربع میانه بالا موی انبوه و جعد و سر و چشمی که بسیاهی زند بلند بینی بزرگ گوش فراخ دهان دراز روی و زنخ نیمه بالایش غلیظ و نیمه زیرین باریک لونش سفیدی که بسرخی زند و گویند که اشقر و از رقعت از بلدان بابل و فارس و آذربایجان و آلان و ساریه و شام و فرنگ و دریای آن و طوس و نیشابور و عراق و کابل و جرجان و خوارزم

وسمرقند مدلولات ثور برجیست شمالی ثابت بهیمی میانه آواز بریده ابتدآم
خانهٔ زهره است و وبال مریخ وشرف قمر درسوم درجه سه وجه دارد اول
ازان عطارد دوم ازان قمر سوم ازان زحل ماده است وشبی وخاکی وسرد
وخشک سودایی بطعم شیرین ربیعی نکاح دوست عقیم کم فرزند اولش قوی
وزاید وآخرش ضعیف وناقص از بیماریها انچه در گردن وحلق باشد چون خناق
وخنازیر وکلف وبوی بغل وبینی وانگشتان پای واز حیوانات گاو وشتر
وفیل وآهو ودلیلست بر زرع ومزرعها ازمردم مزارعان وکیالان
وحفاران وانبارداران وخیاطان از اعضا گردن وسر دوشها
صورتش بلند بالا بزرگ پیشانی وسیاه چشم وباریک ابرو پست نظر
پهن بیبنی فراخ دهن سطبر لب وگردن سیاه موی بزرگ شکم
خویش بلادت وکم عقلی ودروغ گفتن ومکر وحیل وحماقت وکد
وتلون لونش اسمری که بسفیدی زند از اجناس انچه بزنان منسوب
بود چون طوق وخلخال وقلاده از شهرها مترص وجزایر وبحر روم
وقسطنطینیه واسکندریه ونواحی طرطوس وآمد وقیصریه وکرخ
وعمان ومابین واکراد واهل جبال وهمدان واصفهان وری وهراة

وحلوان

وحلوان وفرغان وسجستان وشام وعراق عجم وار دبیل مدلولات جوزا
برجیست انسی ذوجسدین خانهٔ عطارد ووبال مشتری وشرف رأس
در سوم درجه وهبوط ذنب بهمان درجه سه وجه دارد اول ازان
مشتری دوم ازان مریخ سوم ازان شمس مذکر ونهاریست ودلیلست
بر بادهای خوش گرم وترست وبادی ومغربی وطبع خون بطعم
شیرین طفلی نهاری صورتش تمام بالا درست اعضا کشاده ابرو
شهلا چشم باریک گردن از بیماریها نزلات ونقریس واندک
کلف ازمردم ملوک واهل دیوان ومحاسبان ومعلمان وصیادان
ومحاشیان وخیاطان وارباب سلاح وآلتی که بدین طایفه منسوب
بود ومرغان اهلی وصیدی ودرختان میوه دار وبلند ۵
وعطرها وداروها واز اعضاد وشها وبازوها وصورتش خوب
متناسب اعضا مطبوع هیأت روحانی مزاج خوش بوی کریم
اخلاق ساکن طبع با ادب لطیف آمیز زیرک لهو ولعب دوست
میانه عفت وبد دل لونش زردی که بسرخی زند از شهرها
طرابلوس وحمص ومصر وارمیه وگیلان ودیلم وطبرستان

۱

و بروجرد و دهوقان و اصفهان و مازندران و کرمان و قم
و ساوه و قزوین و ششتر مدلولالت سرطان برجیت منقلب
و بی آواز میانه فرزند خانهٔ ماهست و وبال زحل و شرف مشتری
در پانزدهم درجه و هبوط مریخ در بیت و هشتم سه وجه دارد
اول ازان زهره دوم ازان عطارد سوم ازان قمر مؤنث است
و لیلی بطبع سرد و تر بلغمی بطعم شور صیفی شبانی از حیوانات
هوام و حیوانات آبی و ملخ از جایها ساحلها و جویها و آب خوش
و مزرعها و عبادت خانها برخی ضعیفست و بسیار علل چون نزله
و نقرس و سرطان و درد پهلو و کلی و لالی و ترباو برص و برش
و بواسیر و گرانی در دست و پا از مردم ملک زاده کان و نایبان
و شراب داران اگر بد حال بود بر خامیان و سقایان و فقاعیان
و ملاحان و غواصان و آب داران و بزرگان دریا باران نباتات
نیشکر و برنج از اعضا دل و سینه و معده و پهلوها و سپرز و شش
صورتش سیاه چهره باریک موجعد درشت اعضا سطبر استخوان
کوچک چشم بسته نظر کج بینی و دندان نیمه زیرش غلیظتر از نیمه بالایش فراخ دوش
کوتاه

کوتاه بشت دراز دست وقدم بزرگ پیشانی وساکن طبع ودانا از
حال مردم بلند نکاح از شهرها افریقیه وبربر زمین ومیفارقین
وبیت المقدس وبعضی از زمین وازربایجان وکش وبحرین وروم
وارمنیه کوچک وشرقی خراسان وهراة وبلخ ونواحی سنجستان وترک
وچین ۰ مدلولات برج اسد برجیست شبی ثابت بریین اندام
میانه آواز ونکاح کم فرزند خانهٔ آفتابست ووبال زحل خالی از
شرف وهبوط سه وجه دارد اول ازان زحل دوم ازان مشتری
سوم ازان مریخ تابستانی شبانی مذکر نهاری گرم وخشک آتشی
وصفراوی بطعم تلخ از حیوانات آنچه ناب ومخلب دارند
وجانوران موذی وخر کور خویش مهیب وعنصری لطیف وغیور
ازجاها وکوهها وقلعها وقصرها وبتکهای عالی ازجواهر زر ونقره
والات اذواق که ازینها سازند دازکرمی وظلمت هوا از مردم ملوک
وسلاطین وامرا وبزرگ واهل سر دمکر وحیل اولش قوی وزاید وآخرش
ضعیف وناقص بسیار مرض خاصه در معده وچشم وپهلو وسر ومعده ودل
صورتش مطبوع تمام بالانیمهٔ بالایش غلیظتر از نیمهٔ شیب خوب صورتست

فراخ سینه باریک ساق سرخ چهره که مایل بود بزردی از شهرها جزیره
صقلیه و رومیه و اسلان و دمشق و مکّه و ملاطیه و کرمان و مداین
و خراسان و سپند و ارمنیه ترک و باب الابواب مدلولات
برج سنبله بر حیث ذو جسدین انثی بلند آواز درست اندام
کم نکاح عقیم اندک فرزند خانه و شرف و فرح عطارد و وبال مشتری
و هبوط زهره در بیت و سفتم درجه مؤنث لیلی سه وجه دارد
اول ازان شمس دوم ازان زهره سوم ازان عطارد خاکی سرد و خشک
و سودایی بطعم ترش شبانی تابستانی برنگ سبز و چیزهای مختلف
الالوان از حبوبات گندم و جو و برنج و نخود و انواع حبوبات است
و میوهای خشک چون فندق و فستق و بقول و درختها و مزرعها
از حیوانات بلبل و طوطی و مرغان ناطق و ماران بزرگ از
بیماریها سنج و وجع بطن و ظهر و ریختن موی و کم عقلی و زراد کتاب
و ارباب صنایع و اصحاب قلم و دواوین و تجار و اهل
طرب و آلات ان و مقامهای ایشان و مواضع فرحناک
از اعضا شکم و روده ها و حجابها صورتش معتدل بدن قوی
درست

درست اعضا میانه بیماری بزرگ سر نیکو سیر قامت صبح الوجه بزرگ
ریش نیکو چشم با زردی اندک موی ناک خویش سخاوت وحکمت وراست
گفتن سبک روح وبسیار اندیشه مودت رباحرت بلون
اسمر شهرها شام واندلس وفرات وجرامقه وحبشه وصنعا وکوفه
وموصل وبعضی از فارس ویمن وسند وسیستان مدلولات
برج میزان برجیست منقلب انسی درست اندام بلند آواز
کم فرزند اندک نکاح خانهٔ زهره ووبال مریخ شرف زحل در بیست
یکم درجه وهبوط شمس در نوزدهم درجه سه وجه دارد اول
ازان قمر دوم ازان زحل سوم ازان مشتری هوایی مذکر ناری حار
رطب وموی کهولی بطعم شیرین یعنی مولد بادها مختلف
ابریشم وحل واشجار وانچه بوسر کوهها روید وعمارتها
سوقصرها تره وبساتین وعبادت خانها وحمامها بستان بدو منسوبست
از مردم قدما وادبا وبزرگان وارباب صناعت واهل
طرب وسازهای ایشان وحکما وتجار وزنان از حیوانات مرغان
وپلنک از اعضا میان پشت ونشیب شکم وناف وعورت وگرده وخصیه

صورتش خوب صورتست میانه بالا معتدل مزاج چشم شهلا باندک
زردی اسمر تین شهوة از بیماریها بادفتین و بواسیر و زرد
گشتن روی و ورم ویکی در بینی خویش کریم نفس نیک اخلاق نیکو
فکر مصنف لهو و طرب دوست از شهرها نواحی مغرب و سعید
مصر و مکه و مدینه بعلبک و روم و فرات و طالقان و بلخ
و بخارا مدلولات برج عقرب برجیست ثابت بی اواز کم نکاح
و بسیار فرزند درست اندام خانه و فرح مریخ و وبال زهره
و هبوط قمر در سوم درجه سه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان
شمس سوم ازان زهره مادهٔ طبیعی آبی سرد و تر بلغمی شور کهولی
خریفی غضوب خلیف تمام شریر و کذاب و متلف ترش روی
وقاح نهاب احمق کاهل بدخو عفیف در حق زنان از جایها بتخانها و مزرعها
و دار السلاح از نباتات زرد درخت انجیر و انار و امرود و از حیوانات وحوش و حشرات
موذی و زنبور و جانوران آبی از جواهر انچه از اب بیرون آید چون مرجان و مروارید
و سنگ عقرب و نوشادر و ادویهٔ معاجین اولش صحیح و غلیظ و آخرش سقیم و باریک
بسیار علت چون لالی و کری و کوری و کلی و بوی بغل و سرطان و قوبا و آکله و برص
و عسر

وعسر البول و سنگ مثانه واغبر در ذکر و فرج بود و تاریک چشم از اعضا
ذکر و مثانه و عجز و دبر صورتش خوب صورت گرد و کوچک روی
و بسیار موی افطس فراخ دهن گرد چشم پهن دوش سینه دراز
دست و ساق بزرگ پای و شکم نیمهٔ بالایش کوته تر از نیمهٔ ثیب
علامة پشت لونش سفیدی که بزردی زند مولد رعد و برق از
شهرها مدینهٔ رسول علیه السلام و زمین حجاز و یمن و بصره و طرابلس
و شام و دیلم و امل و ساری و ری و حرر و موصل و تبریز دمدلولات
برج قوس برجیست ذوجسدین درشت اندام میانه او از نیمهٔ
اولش انسی و نیمهٔ اخرش بهیمی میانه نکاح اندک فرزند خانه و
فرح مشتری و وبال عطارد و شرف ذنب و هبوط رأس
بهمان درجه سه وجه دارد اول از ان عطارد دوم از ان قمر
سوم از ان زحل مذکر روزی آتشی گرم و خشک و صفرایی بطعم تلخ
کهولی مولد باد و آتش اولش قوی صحیح و اخرش ضعیف و سقیم میانه
بیماری ازمردم ملوک و اوساط الناس و دستور داران از جایها
بساتین و خزاین سلاح از اجناس تیر و کمان و سایر اسلحه و سفالینه از

جواهر طلا وآهن وقلعی از بیماریها نزله ونقرس وکوری وافتادن از
بلندیها وافت از سباع خویش ملوک طبع وزود حرکت دلدار کریم
نفس مکار مبغض متغضب بسیار فکر خاصه در باب جادو انند حساب
هندسه وطب از حیوانات اسب وشتر واستر وخر وبعضی از
مرغان از اعضا از انها صورتش خوب روی وباریک موی وتمام
بالا بزرگ شکم وساق دراز از ان سفیدی که بسرخی گراید از شهرها
قهستان وجرجان وباب الابواب ودینور ودماوند
وبغداد واصفهان وروس ومغرب زمین مدلولات
جدی جدی برجیست منقلب سرد وخشک زمستانی مرحی مؤنث و
شبی سودائی وبهیمی وضعیف او از نکاح کثیر الولد مولد سرما
وظلمت خانه زحل شرف مریخ در بیست هشتم درجه وهبوط مشتری
در پانزدهم درجه ووبال قمر بطعم ترش سه وجه دارد
اول از ان مشتری دوم از ان مریخ سوم از ان شمس
از مردم قلعه داران واهل صحرا وکوه وخادمان وپیران ومزدوران واعیان
ومزارعان از جایها ایوانها وبوستانها وکشت زارها واتشکدهها وکورخانها وقرضها ودار الغربا وسنگلاخها از

سقف طبس جم

سرب و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره و بوره از نباتات انچه حیوانات
خورند و مازو و بلوط و چوب ابنوس و درختهای بی میوه و گیاه بی تخم
از حیوانات گوسفند و بز و کپی و ملخ و ماهیان بزرگ و روباه و شغال و انواع
حشرات از اعضا زانوها و پیوندها و عصبها از بیماریها گری و لالی و ضعف
چشم و خنازیر و سرطان و نقرس و داء الثعلب و ورم و اکله و نزله
و کلی صورتش بزرگ روی خشک اندام نیکو بالا سبز چشم تیز نظر باریک ران
و ساق و سبکبار روح خویش فراموشی و حیلت و راز داری و خشم و
حکمت و لهو و دوستی لونش اسمری که بسیاهی زند از شهرها حبشه
و کوفه و بحرین و عمان و قیساریه و شرقی روم و اصطخر و اهواز و طبرستان
و کابل و دیلم و جرجان و جیلان و هند مدلولات برج دلو دلو برجی است
ثابت مذکر روزی گرم و تر زمستانی دموی هوائی بدی انسی
بلندی او از مولد بادهای مهلک و سرما و اندک فرزند عفیف در حق
زنان خانه زحل و بال آفتاب وجه دادن اول از ان زحل دوم
از ان عطارد سیم از ان قمر از مردم علما و حکما و مشایخ طریقت و بندگان
و مسخرگان و گورکنان و آبگینه سازان و خادمان و غیر آن از جایها

گرمابها و آب خانها و دار الفسق و کاریزها و آشیان مرغان

و کنشت جهودان از جواهر چیزهای رنگین و قلاده و داب

و باد بهر از نباتات ساج و آبنوس و هلیله و خیار چنبر و جها

هندی از حیوانات مرغان بزرگ چون شتر مرغ و نسر و عقاب

و سگ آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ از اعضا ساقها

از بیماریها یرقان زرد و نقرس و نزله و مواد سودا وی و درد چشم

و بوی بینی خویش سخی و عفیف و نیت دوست لطیف و سخن

سخن و محاوره پاک خورنفس از ... جبنه و حجاز و راس العین

و بردع و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوفه و سند و هند

مدلولات برج حوت حوت برجیست ذوجسدین شبی و ماده

آبی سرد و تر زمستانی هری بلغمی خانه مشتری و بال عطارد

هبوط او در پانزدهم درجه و شرف زهره در بیست و هفتم درجه

سه وجه دارد اول از آن زحل دوم از آن مشتری سیم از آن

مریخ نکاح دوست کم فرزند تیز شهوت میانه عفت و از

مولد با دها از مردم سادات و قضاة و علما و اشراف الناس

و غواصان

وغواصان وملاحان وسالوسان **ازجایها** مواضع شریف واب
خانها وسراهای عالی **ازجواهر** دانه در وصدف وبسد وخلال
ومشک وکافور **ازحیوانات** انچه در اب متولد شود چون
مرغ وماهی ودد ابی **ازنباتها** سیب وابی وشفتالو ونبه ونیشکر
ومیوهای خوش طعم **ازاعضا** پایها **ازبیماریها** تشنج ورعشه وسستی اعصاب و
نقرس وافلاج وریختن موی **صورتش** بزرگ سر نمکین میانه بالا تنک ساق
فراخ سینه سیاه چشم نرم اندام **خوبتنش** کریم طبع خوش خوی ونیک
رای کردان وحیلت وفراموشی وجرات **ازشهرها** طبرستان
ومازندران وسمرقند وبخارا ومصر واسکندریه تا حد یمن وبحرین
وبصره وسمنان وخزر وبربر وروم وسواحل **ها** هرکاه کی این
ضعیف کردد بحلول نحوس ووقوع کسوف وخسوف خاصه انک بعده
ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد ونحسی یا باحتراق کوکبی
درو خاصه نحسی دلیل ضعف وافت مدلولات ان برج باشد
خاصه که دلیل دیکر باشد دال بر ضعف مدلول ان مدلولات
ان برج حکم باید کردن واکر مانعی برضد ان باشد حکم کردن

جایز بود فکیف که مانع قوی تر باشد و اگر برجی قوی حال باشد بحلول
سعدان و قران ایشان و قران عطارد و سعدی و سقوط نحوس پس
دلیل قوة سعادت مدلولات آن برج باشد خاصه که دلیل دیگر با آن
یار شود و اگر دلیلی بر ضد این در آن حال اتفاق افتد حکم نشاید کرد
بیان مدلولات کواکب و عقدتین مدلولات زحل نحس
اکبرست سرد و خشک بشب در جه علوی مذکر نهاری شرقی سوداء
خاکی بطعم عفص و ترش برنگ سیاه بویش ناخوش از بسودنیها
درشت و سخت از مردم پیران و بندگان و سیاهان و
دهقانان و زاهدان بی علم و خسیسان و حفاران و ارباب
غلهای قدیم و اهل قلاع و جبال از اعضا استخوان و درود
و سپرز و پشت و زانو و گوش راست و ناخن و موی و بر آن
خوبها ماسکه حسها سامعه از بیماریها جذام و نقرس و قروح
امعا و سعال و برقان و سبل و دوار و قولنج و وجع ارحام
وحمی نافض و استسقا و نزلات و وجع سپرز و امراض مزمنه
و هر چه از سردی و خشکی متولد شود از اخلاط سودا و بلغم لزج از مزوهها
پیوسته

سوسن ابروی سیاه موی وسطبر لب خشک اندام بزرگ سر فراخ دهان
ابله روی بلند بالا کلی لقا گران حرکت سخت آواز ازخویها مکر وخداع
وجهل وبی دلی وبخل وحقد وتوحش ووسوسه وکدورت ووقار وبدخویی
وستیزه کاری وکاهلی وبسیار خفتن ودعوی حکمت ازغالها فقر وغربت
وغلت وتعطیل وتحمل رنجهای عظیم ازفعلها نوحه وگریه وتخریب وظلم
وزندانبانی وبکار داشتن لحیرهای کهن ازسنها پیری واخر عمر
ازپیوندیکان ابا واجداد وبرادران بزرگ ازحیوانات گاو وفیل وخر
وبز وزاغ پرستوک ومکس وشب پره ومرچه در زیر زمین جای
کنند چون مار ومور وموش ازدینها دین یهودی دگر ظرف ازجامها
موینه وپشمینه وانچه کهن وخشن باشند ازنباتها قسط وفلفل وزیتون
وزعرور واناردشتی وشاه دانج وعدس وماش وبلوط وهلیله
وانچه بی تخم باشند ازجواهر اهن وسرب وسنگهای سیاه ازجایها
ویرانها وستودخانها وغارها وچاهها وبیابانها وبناهای قدیم
وقلعها وبتخانها وکوههای بی گیاه ازاقلیم اقلیم اول ازشهرها خوارزم
وبخارا وبیشابور وحبشه وسند وهند ویمن وقبط ونبط وبربر ازولایات

مشتری سعد اکبرست علوی گرم بجهل زنجه و تر بسی درجه مولد خون
معتدل چون خون دل مذکر نهاری شمالی دموی هوائی از طعمها
شیرینی از بویها بوی خوش از رنگها سفیدی که بزردی زند و گندم گون
رخشان از سودنیها نرمی باعتدال از صورتها نیکو بالا شهلا چشم با هیبت
موقر و متکلم از اخلاط خون طبیعی و نطفه و مغز از عناصر هوا از اعضا گوش
چپ و بازو و پهلو و بن پا نانت و حلق و معده و جگر و شکم و ناف در اندامها
و نمامی جانب راست از قوتها قوت نفسانی و نامیه و غاذیه از سنها
کهولت از حسها شامه راست و سامعه و لامسه از مردم سلاطین
عادل و وزرای کبار و اشراف و علما و قضاة و زهاد و تجار نامیه و اغنیا
از خوها حلم و علو همت و حریص بر عمارت و سعی در خیرات خوش خلق
کریم صادق القول با امانت و حرمت و صفای فهم و دوست
از فعلها امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات البین و تقویت دین
و اظهار شرف و بسیاری نکاح و مزاح و خنده و ثنا نی در کارها
و کسب مال و ثنا از اقربا فرزندان و فرزندزادگان از خطها
بزرگی و غنا و راست اعدل کارها [illegible] گندم و برنج و نخود

و جو و ارزن

وارزن وسیب وانار وشیرین وگل ازجواهر زر وسیم وقلعی وبرنج
والماس وسنگهای شریف ازجامها دیباهای قیمتی خاص انچه حریر وزر
بهم امیخته بود وبرنگ کبود از امراض دبه ودجه وتشنج وسکته ودرد دل
وسرومرجه ازبسیاری باد متولد شود ازعملها بیع سیم وطلا وتعبیر خواب
وعبادت وصنعتهای خوب ازحیوانات دجاج ودراج وطاوس
وحمام وگوسفند وگاو واشتر ازدینها دین نصرانیه ازجایها مساجد
ومدارس ومواضع مقدسه وخزاین ازاقالیم اقلیم دوم وگویند
چهارم اوراست ازشهرها عراق وفارس وخراسان وترک وبابل
ومکه ومدینه وصعید مدلولات مریخ مریخ نحس کوچک است وعلوی
گرمست در پنجاه درجه وخشک است بشصت درجه مذکر وگویند
مونث است شبی ومغربی ازاخلاط صفرا ازطعوم تلخ وتیز ازشهرها
حداثه ازادوها بادرنجبویه ازرنگها سرخ تیره ازبوها بوی ناخوش
ازسویها دشتی وخشکی ازعناصر اتش افروخته ازقوتها قوة غضبی ازحسها
شامه جب ازاعضا [illegible] ورگهای ناجهنده وپشت وگرده ومجاری
نطفه وجگر نزکت دمه ازصورتها بلند بالا بزرگ سر خورد چشم وگوش

و پیشانی تیز نظر سرخ چهره فراخ کام دراز انگشتان سرخ موی از خویها
کم حیائی و صبارت سبکساری و بدگفتن و استهزا و خداع و دنی‌بانی
و رای گردانی و اظهار مودت و مزاح و بدعهدی و شوخی و نزپری و
خیانت و نمامی و دروغ و عجالت و تلف اموال از فعلها حرب و قتل
و راه زنی و دزدی و زنا و فتنه و عصیان و خصومت و سرعت جواب
و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و خونریزان و مفسدان
و ناپاکان و آتشکاران و بیاعان ستور و اسلحه از صورتها (از شکلها) پنجه طولانی باشد
از طالعها غربت و خوف و گریختن از نباتها بقم و بسباسه و بادام تلخ و انار
ترش و سیر و پیاز و گندنا و خردل و حرحر و بادنجان و ترب و هرچه
تیز باشد از جواهر مس و پولاد و شنگرف و مقناطیس و آلات حرب
از لباسها هرچه سرخ باشد و آنچه در حرب پوشند از جایها آتشکدها
و زندان و لشکرگاه و مذبح حیوانات از امراض تب دایم و شطر الغب
و درد جگر و وسواس و اسقاط جنین و هرچه از گرمی و خشکی پدید آید از اقالیم
اقلیم سیم و گویند هفتم او راست از شهرها قندهار و مولتان و کرمان
و فارس و عراق و اهواز بصره و شام و روم و ترک مدلولات شمس

شمس گرمست در سیصد درجه وخشکست در پنجاه درجه
سعد بنظر دوستی ونحس بجرم ودشمنی وواسطه است میان علوی
وسفلی مذکرست ونهاری ووالی روز است مولد گرمی وخشکی از طعمها
تیزی لطیف ازرنگها نارنجی رخشان ازبویها گرمی لطیف ازشکلها
مستدیر ازعناصر آتش که بهوا قریب بود ازطعمها صعرای معتدل ازحواس
باصره ازقوتها قوت حیوانی ازاعضا دل وبزرگ شری وسر وسینه ودهان
ودندان وچشم راست ودماغ ومغز ازسنها سن وقوف ازمردم
بادشاهان وحکام ودبیران واهل رای وتدبیر ازصورتها مناوره وبزرگ
شکم وسر وسفیدی که بزردی زند بلند آواز کرد روی ازدینها آتش
پرستی ازخویها عقل وفهم وترفع وبها وبهجت وکبر وکرم وسرعت
غضب وزود باز آمدن وحریص وبیشهوت وکسب ثنا ازفعلها
طلب سلطنت وقهر براعدا وجمع اموال وکثرت کلام ونفع رسانیدن
بدوستان ولکامه بودن ازمعاد ونظافت وهیبت ازنزدیکان
پدر وبرادر میانه ومخادیم ازنباتها نیشکر وزعفران وصندل وترنگبین
وترنج وبرنج وخرما وگندم ودرختان بلند مس دار ازجواهر زر وياقوت

وبیجاده ولاجورد وکبریت وزرنیخ وکهربا از اجناس کمر وتاج ومعجر مرصع ومطلا
باشد از حیوانات گوسفند اهلی وکوهی وباز وعقاب وقمری واسب وشیر وپلنگ
از بیماریها درد چشم ودل ودماغ وآنچه از گرمی وخشکی باشد از اقالیم اقلیم چهارم
وگویند دوم اول است از شهرها دیالمه وطبرستان واذربایجان
وسمرقند وترمد وارمنیه وکوه لبنان وخراسان وبیت المقدس از جایها
معدنها وقصرهای عالی ومقر سلاطین مدلولات نیره سرد است
بجمل درجه وترست به بخاه درجه جنوبی سفلی مونث لیلی از طعوم
شیرینی ومیوه لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن وگندم گونی وسبزرنگی
از بوها بوی خوش از ملبوسها آنچه بغایت نرم باشد وتر از عناصر هوای
تر وآب از اخلاط رطوبت غریزی از حسها سامعه از قوتها قوة شهوانی از شکلها
مربع از اعضا دستها وفقرات پشت ناف وجگر وگرده وفرج ورحم
واوعای منی از سنها سن بلوغ از مردم زنان وامردان وخادمان
ومخنثان واصحاب زینت وتجمل واهل ساز وطرب از خوبها
خوش خوئی وعشق وطرب ولهو وسخاوت ونظافت وظرافت
وعجب وتلطف ونرم وعدل ومال وتدین وشفقت ومخالطت

باهمه کس

کس از فعلها مطربی و می خوردن و قمار باختن و نکاح و دوستی و چرب زبانی
و پیرایه و لباسهای زیبا و خنده و شادی و تجارت و نقاشی و خیاطی و رنگرزی
و نرد و شطرنج از پیشه کاران زن و شوی و مادر و فرزندان خود
از صورتها نیکو روی سفیدی که برخی بسیاهی زند چشم فربه خورد دندان
و گشاده روی و سطبر ساق و نازک بدن از دینها دین اسلام از نباتها
میوه‌های مغزدار و انگور و سیب و به و خرما و ترنج و گلها و ریحانها
از جواهر زبرجد و جزع و مروارید و سنگ سرمه و آن چیزها که از زر و سیم
سازند از حیوانات بلبل و قمری و فاخته و کبوتر و خرگوش از لباسها
آنچه ملون باشند و دیباهای قیمتی و جامه‌های نخشا و منقش و رعنا
و ابریشمینه از جایها گلزارها و تره زارها و هر جا که تماشا و عیش
توان کردن و مقامهای بلند و عبادت خانها و مرغزارها
از بیماریها ضعف دل و دماغ و گرده و مثانه و علت عشق
و رنج مقعد و هر چه از سردی و تری پدید آید از اقالیم اقلیم سیم از شهرها
بابل و حجاز و خوارزم و اردبیل و سمرقند و بخارا و روس و ارمنیه
کوچک مدلولات عطارد عطارد کوکبی است بده درجه دوست

به بیست درجه و تر است به پنج درجه و خشک بسی درجه سفلیست

بذات با بلیس بسعادت و نهاریست و ذکوریست اما با هر ستاره

که بیامیزد مزاج او کردد و اگر هیچ کوکب متصل نبود مزاج آن برج

گیرد که در وی باشد از طعمها و رنکها و بویها و بسودنیها و شکلها آنچه

مرکب و آمیخته باشند از چند چیز خاصه رنکهای فاختهٔ و آسمان جونی

از عناصر باد از اخلاط سودا و خون تباه از جهها ذوق از دونها متعفنی از اعضا

زبان و ساق و پی و رکهای جهنده از سنها سن کودکی از مردم

وزرا و کتاب و تجار و اهل بازار و اصحاب دواوین و غلامان

زیرک و ارباب فضل و حکمت از صورتها تمام بالا ملیح کوجک سر فراخ

دهان بزرگ کوش پیوسته ابرو سبز رنک خورد دندان دراز

پای باریک موی تنک ریش از خویها کف ستر و کتمان سر و طلب

ریاست و حفظ و حاضر جوابی و دین داری و زیرکی و شفقت

و کسب ثنا و حلم و راستی و بد دلی و کینه و فکر در معاد و بعون

رسیدن چیزها و دروغ و دزدی و حیلت در حال نخوست

از فعلها ادب و تعلیم علوم و هندسه و شاعری و رسیدن بر امراد

مردم

مردم و اتلاف مال و تحمل از دشمنان و تواضع و کتابت و نقاشی و کارهای
باریک و کهانت و شعبده و مساحت جایها از نزدیکان برادران خورد از
نباتات پنبه و کتان و مورد و نبات و آنچه ساق ندارد و دومی چوبش تر باشد
از حیوانات خر وحشی و اهلی و استر و سگ شکاری و روباه و شغال و کبوتر و طوطی
و هزاردستان از جواهر سیماب و کهربا و فیروزه و بسد و مرجان و هرچه
منقوش باشد از بیماریها صرع و لکنت زبان و دیوانگی و ریختن موی
و یرقان و بر انداختن خون و وسواس و مالیخولیا و سرفه و فتق از جایها
مواضع منقش و عبادت خانها و دیوانخانها و بازارها و مدارس
از دینها دین ترسایی و فلسفه از اقالیم اقلیم ششم وی گویند سیم اورا
از شهرها دیلم و جرجان و طبرستان و مکه و مدینه و هرات و عراق و دشت
قبچاق و سرای مدلولات قمر قمر سرد است بسی درجه و تر است چهل
درجه سعد بنظر و نحس بذات ماده و شبی از طعمها شوری و بی مزگی
و اندک تلخی از بویها آنچه بر تلخی زند از رنگها سفیدی که بسبزی زند یا نحی
یا بزردی یا بسیاهی یا درخشان بود از سودها آنچه غلیظ باشد و تر
از عناصر آب از اخلاط بلغم از قوی باصره و ذایقه از قوتها قوت طبیعی و نامی

از اعضا جنب چپ مردان و راست زنان و ذراع و عنق و
بنان و معده و سپرز و شش از نفسها سن طفولیت از نباتها
فالج و لقوه و خلع اعضا و امراضی که بزمین منسوب بود از مردم ملوک و عوام
الناس و اشراف و اغنیا و اطفال و زنان اصیل و حامله و غسالان
و فیکان از صورتها گرد روی و پیوسته ابرو و درست بدن و بزرگ
چشم و نیکوروی بتر سخن گشاده دندان و لیکن اندکی احول بود و در سر گرمی
داد و بلون سفیدی که بسرخی زند یا بزردی با اندک کدورت
از نزدیکان مادر و عم زادگان بزرگ و دایه از خویها نیک نفسی و سلیم طبعی
و آمیزش با هر کس و فکرت بسیار و کسب ثنا و فراخ عیش و
حریص بزنان و دروغ و سخن چینی و بسیار گفتن و فراموشی و قلت
مباشرت از فعلها تعلیم علوم علوی و محاسبه و وکالت و رسالت و جاسوسی
و نخاسی و دلالی و کارهای آب و حلاقی و خبازی و ملاحی از نباتها خیار
و تره و کتان و بنفشه و نی بقول و گندم و جو و انار و انگور و می جدوز
برون فروشند از حیوانها گاو و گوسفند و اسب و پیل و کلنگ و بط و شتر
مرغ و ماکیان و کنجشک و دراج و بوتیمار از جواهر بلور و نقره و مروارید

خوردو دها خ دراج سفید و مهرها از اعمال جامهای تن و انگشتری و مانند
از جایها صحراها واب روان وجویها و دارستان از اقالیم اقلیم هفتم از
شهرها خوزو زابلستان و مولتان و قندهار و بعضی از اذربایجان
و شام و موصل و جیلان مدلولات راس و ذنب راس سعدست
و طبیعت او مرکبست از طبیعت مشتری و زهره دلالت کند بر قوت
و سعادت و ملک و مال و صحت و حصول حاجات و صلاح امور
و هرجه دروی خیری باشد و مزید است در همه احوال با سعدان
زیادت کند در سعادت ایشان و با نحسان زیادت کند
در نحوست ایشان اما ذنب نحس است و طبیعت او مرکبست
از طبیعت نحسین دلیل کند بر ضعف و فقر و بیماری و تعویق در
در کارها و ماده شر و فساد است منقص است سعود سعادت
کم کند و از نحوس نحوست و ازینجا گفته اند که راس سعد است با سعود
و نحس است با نحوس و ذنب نحس است با سعود و سعد است
با نحوس مذکار که این کواکب قوی حال و سعود باشند
دلیل قوت و سعادت مدلولات ایشان باشد بخاصه که دلیلی دیگر

معطی گردد بر یک مدلول باشند و اگر مانع اتفاق و مانع قوی باشد
حکم نباید کردن و اگر مانع ضعیف باشد حکم بر وسط کنند و قید
بممکن و محتمل و شاید که چنین شود باید کردن و اگر ضعیف منحوس باشند
مدلولات ایشان را آفت و نکبت رسد خاصه که دلیل دیگری با آن
یار گردد که آنرا معطی و مقوی خوانند و اگر دلیل دیگر بر ضد آن واقع شود
که آنرا مانع و مضعف خوانند پس آنچه اقتضا کرده باشد از ضعف
بفعل نیاید و اگر آید بواسطه ضعف مانع باشد اما زود سپری شود
و اگر مانع قوی تر باشد منع کوششت کند و از قوت بممکن که چیزی ظاهر
شود والثانی منجم در ادراک این معانی خبیر و بصیر باشد تا احکام او
اگر بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنگام حکم کردن از
محبت و مبغضت خالی و عاری باشد زیرا که حکم از تعدیل قوی و ضعف
دلیل خیزد خاصه اگر میان دو کس حکم کنند باید که یکی دوستی نداشته باشد
و با یکی دشمنی چه این هر دو میل خاطر باشد و حکم که کند جهت محب در خیر شود
و از شر نگاهد از آنجا اقتضا کرده باشد در واقع و جهت مبغض از
خیر بکاهد و از شر بیفزاید لاجرم آن حکم بر باد ده و اگر واقع شود با آنکه

بر مدلول حکم کند و در آن باب غرضی داشته باشد مانند آنکه خواهد
طرف نقیض گیرد حکمی که دیگری در آن باب کرده باشد و غیر این بدین
طریقه حکم کردن روا نیست و اگر غلطا افتد و نیز بر یک دلیل حکم نشاید
کردن تا او را یک معاون دیگر یا بیشتر نباشد مگر که دلیل باشد قوی و مانع
و زمان و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل متوقع است باشد
آنگاه حکم شاید کردن و موافق و مضعف و مانع و معطی بجای خویش
باز نمایم ان شاء الله العزیز و مستخرج احکام کسی باید که عاقل و سلیم
و متمکن و امین و متأمل و متدین و زاهد باشد و فارغ از علایق و عوایق
و اسباب معاش و متوجه مبدأ و معاد و کم خواب و کم اکل و خلوت
نشین و دانندهٔ علم طبیعی و علم اخلاق و مستحضر دلایل و خادم نایر بود و اکثر
اوقات بمطالعهٔ کتب اکابر این فن مشغول و شناسندهٔ فواعل و قوابل
و با وجود این فضایل و کمالات بر هر حکمی که کند جزم نکند که آن معنی البته
چنان خواهد بود یا چنان نیست زیرا که احکام نتیجهٔ حدس است نه محض
علم پس قید باید کردن که غالب ظن اینست چه غلبهٔ ظن قابل صدق و کذب
است چنانکه منجم میان خفته و مرده و رگ زده و زخم خورده دشوار تواند

فرق کردن در بیان دلالت بیوت اثنی عشر اما درجه طالع
ان جزوی بود کہ از فلک البروج در وقت معین بر فلک البروج
باشد و میاین جزوی از معدل النهار با ان جز برافق خواهد بودن
انگاه تا سی درجه از معدل النهار طلوع کند انچه از درجه طالع با ان
سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد مجموع در حکم طالع باشد
و بعد از ان تا سی جزوی دیگر از معدل النهار ان مقدار کہ از فلک
البروج طلوع کند درجات خانه دوم باشد باقی برین قیاس وانداز
تا ده واز دهم و هر یکی ازین خانها احکامی وانری باشد جداگانه خانه طالع
دلیلست بر نفس و زندگانی و اغاز کارها و کیفیت عمر و سعادت
و شقاوت و فرح عطارد درین خانه است و دال بر سروروی خانه دوم
دلیلست بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب
و دلیل بر کردن خانه سیم دلیلست بر برادران و خواهران و اقربا
و نقل و حرکت نزدیک و علم و دین و اسرار و اخبار و عبادت خانهاد
فرح ماه درین خانه است دلیل دوش و دست خانه چهارم دلیلست
پدران و جدان پدری و مقام و ضیاع و عقار و دفنی احوال و کیفیت انبیا

وعواقب امور و دلیل بر سینه و پهلو و معده خانه پنجم دلیلست بر فرزندان
و لذتها و رسل و هدایا و عشق بازی و ملبوسات و تشریفات و شادی
و اخبار و کیفیت اینها و فرح زهره درین خانه است و دلیل بر پشت
و دل خانه ششم دلیلست بر عیوب و امراض و جواری و غلامان و خدام
و حیوانات خورد و سلامتی از آفات و گم شده و گریخته و تهمت و فرح مریخ
درین خانه است و دلیل بر ناف و شکم خانه هفتم دلیلست بر زنان و تزویج
و شرکا و اضداد و دزدان و خصومتها و ظفر و غنیمت و مقصد مسافران
و ارزانی و گرانی و دلیل بر سرین و زیر ناف خانه هشتم دلیلست
بر موت و خوف و مواریث و مال زنان و خصمان و اندوه
و نکبت و مفقود شده و دلیل بر آلات شهوت و مقعد و رحم خانه نهم دلیلست
بر علم و دین و عبادت و اعتقاد و وفا و سفر و خواب و رای و تدبیر و کیفیت
احوال غایبان و فرح آفتاب درین خانه است و دلیل بر ران خانه دهم
دلیلست بر عزت و سلطنت و رفعت و معروف شدن و مشهور گشتن
و مادر و صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و ثبات و زوال
مرتبه و دلیل بر زانوها خانه یازدهم دلیلست بر امید و سعادت و ثنا و دوستان

وعاشقی ووزرا وخلفا وبیت المال سلطان واعوان او وفرح مشتری
درین خانه است ودلیل بر ساقها **خانه دوازدهم** دلیلست بر شقاوت
واعدا وحساد وگرفتاری وبند وزندان وحزن ودین ونکبت وغرامت
وبیماریهای سخت وستوران بزرگ وفرح زحل درین خانه است ودلیل
بر قدمها وسبب این جمله در شرح سی فصل خواجه نصیر الدین علیه الرحمة
والرضوان گفته شده است وبعد ازین تالیفی کامل درین در
خاطر است در انجا مفصل گفته شود انشاء الله العزیز چه این
مسوده عجالة الوقتی است وباید دانستن که طالع قران اعظم
اصل جمیع طوالع است وفرع او طالع قران اکبر وفرع طالع قران
اکبر طالع قران اوسط وفرع طالع قران اوسط طالع قران اصغر
وفرع او طالع سال وفرع طالع سال طالع فصول وفرع او طالع
اجتماع واستقبال وفرع این طالع وقت وهمچنین طالع سقوط
نطفه هر کس اصل باشد وطالع ولادت فرع ان وطالع تحویل فرع
طالع ولادت وطالع اختیار فرع طالع تحویل ازین تقریر
معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد نسبت با طالعهای

قرانها

قرانها و سالها زیرا که اگر در طالع قران یا سال دلیل بود بر خسف موضعی یا قتل عام یا غرق
سفاین یا حرق مواضع یا تلف خلایق با امراض مخوفه چون طاعون و فجاء و تلف
اموال مردم بنهب و غارت پس بسیاری از مردم فوت شوند دریک زمان
بیک دفعه با وجود تفاوت اعمار ایشان بحسب اقتضای ادلای طوالع
ایشان یعنی طوالع اصل اقتضای اوی کند طالع فرع آنرا دافع و مانع
نتوانند بودن پس دانستن این اصل از واجبات است و هرگاه که خانه
از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل باید در وقت معین
مدلولات آن خانه را در مدة آن طالع که حکم از و میکنند رنج و آفت رسد
از جوهر آن نحس خاصه که اصل و فرع موافقت کنند و اگر قوی و مسعود
باشد دلیل سعادت و راحت باشد از جوهر آن سعد خصوصا که
دلایل اصل و فرع اتفاق کنند بر سعادت و ازین قانون که
ذکر رفت معلوم میشود که احوال ملوک و سلاطین و حکام
را از نیر نوبت و درجهٔ عاشر باید دانستن احوال اعوان
و انصار و اموال ایشان از مشتری و بیت حادی عشر احوال
وزرای کبار و اشراف و صدور و مدبران و خزاین و اموال

سلطان یا از مشتری و در جه یازدهم احوال زهاد و عباد و متصوفه

از مشتری و درجه نهم احوال تجار کبار و اغنیای نامی از مشتری و درجه

دوم احوال قضاة و علما و ائمه از مشتری و در جه سیم احوال اولاد

البرار از مشتری و درجه چهارم احوال امرا و لشکریان از مریخ و درجه

یازدهم احوال خواتین و محرمان از زهره و درجه دهم احوال نواب

و حجاب و مخادیم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و

خازنان از عطارد و درجه یازدهم احوال زنان از زهره و درجه

هفتم احوال اهل ملاهی و طرب و سادات زنخان از زهره و درجه پنجم احوال

صیارفه و اهل معادن از مشتری و درجه دوم احوال رعایا و عوام و عموم

الناس از قمر و درجه طالع احوال فیوج و رسل و جواسیس و مجزان

از قمر و درجه نهم احوال کوتوالان و اهل صحرا و اطراف بعیده و صیادان

و دهاقین و بیران از زحل و درجه هفتم احوال تجار و اهل بازار و

دبیاغان از عطارد و درجه دوم احوال غلامان و خادمان از زحل و درجه

ششم احوال کذابان و منافقان و شب روان از زحل و درجه دوم

احوال مردم اوباش و مفسدان و دزدان و زنان از مریخ و درجه نهم احوال

مسافران

مسافران از قمر و درجه نهم احوال کودکان از عطارد و درجه پنجم احوال
رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و انصاف را از مشتری و عطارد و سهم
الغیب نگرند احوال ارتفاعات و نباتات و عمارت و زراعت
از زحل و درجه چهارم احوال دواب بارکش و عداوت و تهاون و فرح
از زحل و درجه دوم احوال کسب و معاش و دخل و خرج خلایق از مشتری
و سهم السعاده و خانه دوم و باقی برین قیاس پس اکنون در هنگام
احکام کردن صاحب و مستولی هر خانه را باید تحقیق کردن
و آن کوکب که در آن خانه باشد و همچنین سهم غرض را نیک شناختن
و قوت و ضعف سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی
باشد و در حال هر یکی ازین دلایل نیکو باید تامل کردن و جهتهای
قوت و ضعف هر یک را شناختن و باهم امتزاج دادن تا کدام یک
از ایشان قوی تر است فعل و ظاهرتر باشد بیان حدود
اجرام کواکب و احوال که ایشان را بحسب انظار اتفاق افتد
نور جرم هر کوکبی بمقدار معین پیش از وی و پس از وی می افتد
و آن را حد جرم آن کوکب خوانند مثلا علویین را نه درجه و مریخ

را هشت درجه و آفتاب را پانزده درجه و سفلین را هفت درجه
و قمر را دوازده درجه و غرض ازین حد انست که هرگاه که دو کوکب
بدین مقدار یا باجزای صحیح یا کم از آن در اتصالات گویند آن دو
کوکب متصل اند و حد اتصال بحقیقت آنست که بمقدار جرم کم نه باشد تا جرم
هر یک بمرکز یکدیگر پیوسته باشد و این آغاز قوی اتصال باشد تا آنکه
که درجاتشان متساوی گردد و آن کمال اتصال باشد بعد از آن ابتداء
انصراف باشد تا آنکه که بعد بمقدار مذکور رسد مثلا قوس تثلیث
قک درجه و مجموع جرم زحل و مشتری ی درجه نصفش ح درجه
پس حد تثلیث ایسر قلح درجه باشد و قوس را قکح درجه و حد
تثلیث ایمن قب درجه و قوتش قیح درجه و چون میان هر دو
قک درجه بود شود کمال تثلیث باشد و اگر حد تثلیث ایسر قب درجه
شود یا حد تثلیث ایمن قلح از یکدیگر بتمامی منصرف شده باشند
و حد مقادرشان ح درجه و قوتش د درجه و حد انصرافشان
همین مقدار و حد احتراق کواکب و درجاست از طرفین
و اگر زیاده ازین باشد تحت الشعاع خوانند نه محترق تا آنکه

سکه

که ظاهر شوند و باز این اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد بحسب
قوة و ضعف کواکب و غیر این و ما بعد از این بیان قوة و ضعف
کواکب علی التفصیل باز نمائیم و دانستنی است که هیچ کوکب
سبک رو بگران دو پیوندد و در حالت اتصال سبک رو را دافع
تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر نتواند بود و دانستنی است
که حظ پنج است اول خانه دوم شرف سیم مثلثه چهارم حد پنجم وجه
بزرگترین حظها خانه است و از روی قیاس گفتند که خداوند
خانه را پنج قوت و خداوند شرف را چهار و از آن مثلثه
و از آن حد دو و از آن وجه یکی و هیچ تا شهادت بر خوانند
و مستولی را شاید و مزاحم از آن انواع مختلف یکی دفع
تدبیرست یعنی هر گاه کوکبی بکوکبی متصل گردد بود دفع تدبیر
او کرده باشد و بدین نتواند بعد از آن دفع قوت و آن چنان است
که کوکبی در حظ خود باشد و متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود
او را دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند هر یک قوت
خود دیگری را دهند چون زحل در میزان و مشتری در قوس

بسیار از آن الشرف است

تسدیس کنند و این را دفع قوتین خوانند دیگر دفع طبیعت یعنی کوکبی
از خط کوکبی دیگر بدو متصل کند در طبیعت خود او را دهد و این
را قبول نیز خوانند وانکه هر یک در خط دیگری باشند هر یکی طبیعت خود وقبول تام نیز خوانند
بیکدیگر دهند چون زهره از جدی و زحل از ثور تثلیث کنند و
این را دفع طبیعتین خوانند باانک کوکبی از خط کوکبی بعض خط کوکبی
دیگر بدو متصل شود و آن کوکب را در آن مکان حظی باشد
چون پیوستن زهره از حوت بمشتری باانک کوکبی نهاری روز
بالای زمین و بشب زیر زمین متصل گردند و دو کوکبی لیلی بروز
شیب زمین و بشب بالای زمین و دفع طبیعت قوی
ترست از دفع قوت زیرا که قوة جز و طبیعتست و این جمله دلیل
موافقت و برآمدن حاجت و تمام شدن کارهاست
دیگر انکارست یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر بدو متصل
شود باانک هر یک از وبال و هبوط بیکدیگر پیوندند درین صورت
انکار از هر دو جانب باشد دیگر ردّاست یعنی کوکبی در حالت
رجعت یا احتراق یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر بدو متصل شود

متصل به

متصل نه او را رد کند از عجز و ضعف خویش و شاید که این ضعفها
بیکبار کوکبی را دست دهد مانند عطارد در بابر دیم در حوت
در میانه رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد کارها ست
و اگر هر یکی در وتدی یا مایلی او باشند و اتصال نوعی از دفع طبعت
یا فوق باشد عاقبت آن کار بصلاح انجامد و اگر دافع در زایل
بود و مدفوع در وتد یا مایل او باشد و در زایل مطلق دلیل فساد
کارها ست خاصه که اتصال بر وجه انکار و رد باشد دیگر جمع نور
است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل گردند که از ایشان گران رو
تر باشد آن گران رو نور ایشانرا جمع کند بمثابت آن باشد
که آن کواکب مجموع بیکدیگر متصل اند دیگر منع است و این بر دو
نوع باشد یکی آنکه ستاره در برجی باشد سبک رو در اول برج
و میانه روی در میان برج و گران روی در آخر برج چون
سبک رو نور بر گران رو افکند میانه رو او را منع کند یا اول
بدو اتصال کند دوم آن گران روی و سبک روی در یک برج باشند
و سبک روی دیگر در برجی دیگر ناظر هر دو و چون آن سبک رو

یعنی [illegible] سبک رو و گران رو [illegible] جمع شوند [illegible] دافع [illegible] و گران رو [illegible] تمام التعلیم

ناظر خواهد که بگران رو بپیوندد سبک رو مقارن منع او کند یا بخست

خود قران کند بخصیت سبب مقارنت و این نوع توقع مانع باشد و ضعف

ممنوع **دیگر** فوت یعنی سبک رو و گران روی در اخر برجی خواهند

که متصل شوند گران رو از ان برج بیرون رود و سبک رو بدیگری

بپیوندد و سوسن گران رو بود و فوت شود و این دلیل فوت شدن

کارها باشد **دیگر** اعراض است یعنی کوکبی سبک رو در اخر برجی باشد

و گران روی در میانه ان برج و میانه روی در اول همان برج

میانه رو ~~رو با سبک~~ رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از و

سبک رو راجع شود و بگران رو متصل شود و در گذرد و بدان میانه

رو بر متصل شود باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از گران رو

و این دلیل باطل شدن کارها باشد **دیگر** قطع نور است و این نوع

باشد **یکی** انک سبک روی در اول برجی باشد و میانه روی در میانه

ان برج و گران روی در اخر ان برج سبک رو خواهد که

بمیانه رو رسد میانه رو بگران رو بپیوندد و در گذرد گران

رو قطع کند نور سبک رو را از میانه رو **نوعی دیگر** انک سبک روی در میانه

در میانه برجی باشد و کران روی در آخر برج و میانه روی در اول
برج دوم راجع چون سبک رو [شعاع] خواهد که بکران رو بپیوندد میانه رو
راجع باز گردد بکران رو بپیوندد و قطع نور سبک رو کند از کران رو و این
دلیل نا امیدیست دیگر انتکاشت یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی متصل
شود پیش از آن که اتصال تمام گردد آن کوکب اگر راجع باشد
مستقیم شود و اگر مستقیم باشد راجع شود و اگر سریع از متصل باشد
از و بطی تر گردد و اگر از و بطی تر بوده باشد سریع تر گردد و آن
اتصال باطل باشد و این دلیل بود بر ناتمامی کارها دیگر نقل نور است
یعنی کوکبی متصل شود بدیگری و هنوز انصراف تمام نشده باشد
یکی از آن دو کوکب بثالثی بپیوندد و نور اول را بدین کوکب نقل کند
همچنان باشد که آن دو کوکب نیز باهم اتصال کنند اگرچه بظاهر
متصل نباشند دیگر مراد نه است یعنی دو کوکب بر از یکدیگر
راجع شوند و هم متصل گردند و این دلیل تراجع امور بود خاصه که
نقل بوجه قبول باشد و اگر هر دو بر از یکدیگر مستقیم گردند و یکی
که راجع بوده باشد و اتصال کنند دلیل استحکام کارها بود خاصه

که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت و مکافاتست یعنی کوکبی در وبال یا هبوط
یا در جه نیر باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ و قوی حال و میان ایشان
دوستی بود ان کوکب قوی حال ضعیف را مدد کند همچنان
باشد که با او انعامی کرده باشد تا دام حق این نعمت بر ان کوکب باشد
تا ان وقت که کوکب قوی همچنان ضعیف شود و ان کوکب ضعیف
قوی و با هم متصل شوند و این کوکب در ان وقت مکافات آن نعمت کند
پس این نوع نظر از وجهی انعام باشد و از وجهی مکافات
و این دلیل نجاتست از مهالک و با دوستی و دشمنی
کواکب بجدولی باز نمایم دیگر مستعلیست و ان چنان بود که کوکبی
فوق الارض در وتد یا مایل وتد متصل شود بکوکبی تحت الارض
گویند ان کوکب مستعلیست بر ان کوکب دیگر یا انک کوکبی در عاشر
کوکبی باشد یا انک عرض یکی صاعد باشد در شمال یا جنوب و آن
دیگری هابط یا انک در وقت قران کوکبی بذروه تدویر نزدیکتر
باشد یا بذروه اوج و این نوع از همه قوی ترست دیگر
حصارست یعنی کوکبی منحم شود میان دو کوکب سعد یا نحس
بایکی

یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم یا شعاع دیگر خالی السیر است
یعنی کوکبی منصرف شود از کوکبی در اول برجی و بهیچ کوکبی دیگر متصل نشود
مادام که در آن برج باشد دیگر وحشی السیر است یعنی کوکبی
در اول برجی در آید و بری ول شود و بهیچ کوکب نه پیوندد و این
خاص باشد بقمر و این دلیل دهشت و نفرتست دیگر فتح بابست
یعنی دو ستاره بهم متصل شوند که خانهای ایشان مقابل یکدیگر باشد
و این دلیل تغیر هوا بود مناسب وقت و جدول موعود اینست

دوستی و دشمنی کواکب بعول اهل احکام
میان سعد و نحس یا میان این دو کوکب
که مزاج اینها بتضاد باشد چون شمس و زحل
یا میان دو کوکب که خانهای ایشان ناظر همدیگر
ایشان باهم نظر عداوت باشند دوستی و
یا خلق یکی مخالف خلق دیگری چنانکه خلق
مشتری عفت و دیانت است و فعل مریخ
فسق و فجور یا خانه یکی دوازدهم خانه دیگر باشد
و حال دوستی برعکس اینست انا بوع عارضی

جدول دوستی و دشمنی کواکب بعول اهل احکام

الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	له	ده ح	ک	له
القمر	سه ک	ل	ه ح ک	ل
زحل	ه ک	سه یه	ح ک	ه ک
المشتری	ح سه یه	ه ک	ل	ه
المریخ	ح سه یه	ک	له	ک ح ک
الزهره	ل ک	ح یه	ح	ک ح ک
عطارد	سه ه	د	ل ح ک	سه یه

است که کوکبی در خانه دیگری باشد یا در یازدهم و دوازدهم و دوم و سیم
و چهارم وی اگر دوست باشد مخلص گردد و اگر میانه حال بود دوست
گردد و اگر دشمن بود میانه حال گردد و اگر برخلاف این خانها باشد عکس
این باید تصور کردن والسلام علی من اتبع الهدی **بیان قوت و ضعف**
کواکب انجا از اکابر این فن از قوت و ضعف کواکب حصر نموده
از صد و هفتاد و هفت عدد است نود و سه عدد قوتها و هشتاد
و چهار عدد ضعفها و بعضی ازینها ذاتی باشند و بعضی عرضی و ذاتی
ان بود که بتغیر طوالع اوقات متغیر نگردد چون خانه و شرف و حد و سرعت
سیر و مانند اینها و عرضی انک بحسب طوالع و ازمان مختلف گردد باطل
گردد چون اعتبار اوتاد و مایل و زایل و فرح و ترح و بیت اقبال
و ادبار و ربع مذکر و مونث و قس علیها و این قوت و ضعف
کواکب را بحسب تا نه قسم کرده اند عظیم انرا و میانه انرا و حقیر انرا
و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی
پس سه در سه نه باشد لاجرم بهر سه صنفی از قوت و ضعف حسب مرتبه
ادا باشد و ان از یکی بود تا نه یعنی انج حقیر از ادنی مراتب باشد او را
یکی

یکبهره بود و همچنین بر تزاید یک بهره می رود تا منتهی شود به بانجه عظیم از
اعلی مراتب باشد و او را نه بهره بود از قوت و ضعف پس بدین اعتبار
عدد بهرهای قوت و ضعف کواکب بهصد و بنجاه و شش باشد چنانکه معلوم
خواهد شد و منجم باید که بدین ادلا نیکو مطلع و مستحضر باشد و هنگام احکام
در ضبط آرد و بطریق مقابله و مخالطه احکام انگیزد تا حکمش استوار
بود نه همچنان که منجمان حشوی که احکام بنقل و قالب کنند و هرگز موافق
واقع نمی آید و از صواب نیک دوری باشند تا بدین سبب این طایفه
شریف را مطعون سازند و کذاب خوانند و این صنعت لطیف
را مردود سازند و ندانند که تقصیر از کجاست و حضرت عزاسمه همه را
جاده مستقیم هدایت فرماید و حجاب غفلت از پیش ابصار
ایشان بر دارد تا ادراک حق کنند و از باطل احتراز نمایند تا اهل وام
از نااهل و صدق از کذب ممتاز گردد اما اصناف قوتها نه قسم
اول سی و چهار است بخش عظیم از اعلی مراتب اول خانه دوم
درجه شرف سیم ابتزاز یعنی بودن کواکب در قوی تر خانه از بیوت
طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس

خاصه که نظر بمشتری از کواکب بد و باشد و کمال ابتر از انکاه بود که باوجود
این حال در حظی از حظوظ خود باشد و در از رجعت و احتراق و بعضی
باوجود ضعف و بال و هبوط معتبر کیرند هرچند که این ضعیف نمایند
زیرا که هیچ عرض با ذات برابر نباشد اما بهتر از ان باشد که در دیگر
بیوت چه انها دلیل حول و سقوط اند **چهادم** تقسیم یعنی در دی کوکب
از افتاب مقدار شانزده دقیقه بود و تقسیم عطارد از همه قوی تر
بود زیرا که کسب جوهر افتاب کند و او چون صمیمی بود او را اماه
دوم خوانند و تقسیم دلیل عز و جاه و عظمت باشد **پنجم** جرم ثابته سعد
یعنی در جه بحری یا مر کوکبی موافق درجه بحری و مر کوکبی سعد که باشد
از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه حشویان بنداد ند و هر یکی
ازین اصناف درین مرتبه نه باشد از قوت **و منزه عظیم**
از ثاوسط مراتب اول شرف **دوم** استقامت **سیم**
اعتلا یعنی فلک ان کوکب بالای فلک افتاب بود **چهادم** دستورات
دان چهار نوع بود **یکی** انک کواکب علوی در خانه و شرف خود باشند
و افتاب نیز همچنین و متصل بهم با تصال میمنه کویند فلان کوکب
در دستور

در دستوریه آفتابست وقوی تر آنکه نظر تربیع باشد دیگر آنکه هر یک
در وتدی باشند از طالع یا از یکدیگر و اوسطش آنکه از تسدیس باشد
واضعفش آنکه از تثلیث باشد و دستوریه کواکب از قمر همچنین باشد
اما با اتصال میسره و شاید که کوکبی در دستوریه هر دو نیر باشد چنانکه هر یک در حیز
خویش باشند و بهم متصل و آن کوکب در غایت قوت و سعادت باشد از نیرین
و اگر ماه بآفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از میسره خود آفتاب
در دستوریه ماه باشد و اگر از میسره او و میمنه خود متصل شود ماه
در دستوریه آفتاب بود بشرط حیز و سفلین هرگز باین نوع در دستوریه
آفتاب نباشند یا آنکه دو کوکب اتصال کنند و هر یک در خانه و شرف
خود باشند آنگاه گویند که کوکب خفیف در دستوریه کوکب ثقیل است
و بهترین آن بود که هر یک در وتدی باشند و نظر تربیع باشد یا مقابله
دوم آنکه کوکبی در یکی از دو خانه خود باشد و دوری وی از یک
نیر چند دوری خانه او باشد از خانه دیگر نیر مثلا مشتری در قوس
و آفتاب در اسد یا حمل باشد سیم کال تشریق و تغریب بسندیده است
و آن بعد کواکب علوی بود از آفتاب بعدا در درجو سفلی را

ششم

اخر سرعت سیر باشد چهارم انکه صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر

در طالع باشد و بهم ناظر و دستوریه دلیل سعادت و چیزی عظیم است

پنجم استیلاست و ان نظر کوکبی است برجی که او را در ان برج حظی

باشد از حظوظ خمسه مذکوره با تصال نظر یا محل و اتصال نظر بر جیب

جای است و اگر درجه باشد بهتر و اتصال محل که انرا تناظر خوانند

وجی بدرجه نشاید و تناظر از اجزایی باشد که بعد ایشان از اول

بروج منقلبه متساوی بود و کوکب ناظر را منازع خوانند یا شاهد

و در سابق معلوم شده است که صاحب هر حظی را چند قوتست اگر خداوند

حظ در برج حظ یا در حظ خود باشد قوة او مضاعف گردد پس هر کوکب را

که بهرهٔ قوت بیشتر باشد مستولی او بود و دیگران شریک بر ترتیب

قوة ایشان روی که بر درجه شاید که پنج منازع جمع ایند انکه اجزای قوة

بیشتر او را بیشتر داد ند و دیگران را شریک سازند مثلا خواستیم که

بیست و پنج درجه حوت را مستولی بدانیم مشتری که در بیست

در پانزدهم درجه حوت و زهره بر درجه مذکور و بر بین وضع

مشتری مستولی باشد و زهره شریک و زیرا که قوت مشتری چهار درجه است

دقیقه

زهره هشت جزو **اما** اگر هر دو درین برج نبودندی لیکن نظر داشتندی
قوت مشتری پنج جزو ازان زهره چهار جزو بودی چون دریست وجزو
حظ‌اند قوتهای ایشان مضاعف گشتی و **اگر** زهره درین درجه باشد
و مشتری از برجی دیگر ناظر باشد ~~مشتری از برجی دیگر ناظر باشد~~ مستولی زهره را دارند صح
و مشتری را شریک او برای آنک قوت زهره هشت جزو باشد وازان مشتری
پنج باقی برین نسق قیاس باید کردن واگر چند کوکب در قوت
برابر باشند آنک اتصال قوی‌تر باشد بجزو مطلوب مستولی
او بود و دیگران شریک **ششم** جلب است یعنی بودن کواکب
نهاری چون زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلیل کنند بر ذکورت
بروز بالای زمین و بشب زیر زمین در برج مذکر و بودن کواکب
لیلی چون مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلیل کنند بر انوثیت بروز
شیب زمین و بشب بالای زمین در برج مونث و تذکیر و تانیث
عطارد یا بحسب برج باشد یا بحسب ممازجت کواکب و نیز
در تشریق مذکر گشت و تغریب مونث **هفتم** طریقه نیره است یعنی درجات
که مابین شرف نیرین باشد وان چهارده درجه است از نوزده

درجه حمل تا سه درجه ثور و بهم هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت
باشد از قوة و بیست عظیم از ادنی مراتب اول تشریق علوی را و تغریب
سفلی را ٢ بیت اقبال یعنی وتد ٣ درجه عاشر ٤ منطقه بروج ٥
ذروه اوج ٦ ذروه تدویر وسطی ٧ حیز یعنی بودن کوکب نهاری
٨ در نیمه روزی و لیلی در نیمه شبی ٩ دفع قوة ١٠ دفع طبیعت ١١
قبول مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال ١٢ ذو الیمینین
یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هردو تربیع او بالای زمین
هرچند که انوار کواکب جمیع جهات فلک را شامل است اما [ابعادی] مواقع
تاثیر بحسب ان ابعاد تواند بود در صناعت احکام از مطارح
اشعه یا مطارح انوار خوانند ١٣ امر در قران یعنی ان کوکب که مستعلی باشد
در قران گویند مراو راست ١٤ ممازجت سعود ١٥ حد خود
مکان سهم السعادة ١٦ ظهور کوکب یعنی تحت الشعاع نباشد
١٧ جمع نور ١٨ رد نور یعنی میان دو کوکب که اتصال بوده باشد
بنقل نور ان اتصال باز گردد ١٩ نقل نور ٢٠ استیلا حد
معدم و بهم هر یک ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد از قوت
اما

اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه از
اعلی مراتب اول اقامت ثانی استقامت ٢ سرعت سیر یعنی
سیرش زیاده از سیر وسطش باشد ٣ حد سعد ٤ مثلثه اول ٥ صعود فلک
باوج ٦ صعود در فلک تدویر یعنی در نطاق سیم و چهارم باشند از
دو فلک ٧ صعود در شمال ٨ بودن کوکب بالای زمین ٩ بودن
کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث ١٠ بری از
نحوس و بهر مرتبه یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد از
قوت و هفده میانه از اوسط مراتب اول استعلا وهفده
یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ٢ ربع مقبل
یعنی میان طالع و عاشر و نظیرا و ٣ عرض شمال ٤ زیادت نور ٥
زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم
باشد اما زیادت نور ماه وقتی بود که از تربیع اول در گذشته باشد
و به تربیع دوم نرسیده باشد ٦ زیادت سیر یعنی سیرش زیاده
بود ٧ زیادت عدد یعنی خاصه معدله کمتر از صد و هشتاد درجه باشد
٨ زیادت حساب یعنی تعدیل محکم زاید بود بر وسط ٩ در درجه سعادت

۱۰ درجه نیر ۱۱ درجه مظلمه زحل را فقط بحسب مناسبت ۱۲ مثلثه اولی اسعد
۱۳ ربع مذکر مذکر را یعنی ان ربع میان عاشر وطالع است ونظر او در ربع
مونث مونث را یعنی ان ربع که میان طالع و رابع است ونظر او
۱۴ درجه ۱۵ بهبهی ۱۶ مثلثه ثانیه ۱۷ دوازده بهی و بهی هر یک ازین
اصناف درین مرتبه پنج است وصفحه میانه اثنی عشر
اول بابل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوه یعنی قوه شمس در عاشر است
و قوه ماه در رابع و قوه زحل در ثامن و قوه مشتری در ثانی
و قوه مریخ در ثالث و قوه زهره در سابع و قوه عطارد در تاسع
۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را یعنی هر خانه
که عدد ان فرد باشد مذکر است واگر زوج باشد مونث ۵
بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب
بیت چه خداوند ان بیت ناصر ان کوکب باشد و دلیل عاقبت
او ۸ اعانت ۹ استعانت یعنی مشتری زهره را اعانت
کند و از قمر استعانت خواهد و عطارد نه معونت کند و نه
استعانت خواهد و این نسبت باعتبار اشراقت

یعنی

یعنی در بیت شرف معین ان کوکب باشد که شرفش در خانه اوست

۱۰ نحست ۱۱ مکافات نحست ۱۲ حصار میان دو سعد ۱۳ بودن

کوکب روزی بروز تحت الشعاع و کوکبی شبی بشب این فوق خاص

افتاب راست ۱۴ تیامن کوکب از افتاب یعنی در نصف

لیلی باشد از فلک ۱۵ دربجال ۱۶ اذحال ۱۷ هفتبهر و بهر

هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهارست ازفوق اما

اصناف فوتهای قسم سیم پانزده است سه چیز از اعلی مراتب

اول وحده سعد ۲ نهبهر سعد ۳ اثنی عشر به سعد و بهر هر یکی ازین اصناف

درین مرتبه سه باشد ازفوق و هفت چیز از اوسط مراتب اول

دربجال سعد ۲ اذحال سعد ۳ هفتبهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را

و مونث مونث را ۵ نصف صاعد از طالع ۶ برج موافق

مزاج ۷ برج موافق خوی و بهر هر یکی ازین اصناف درین

مرتبه دو باشد ازفوق و پنج چیز از ادنی مراتب اول نیمبهر و این

خاص با افتاب و ماه باشد و در دیگر چنان باید که بروز در نیمبهر افتاب

باشند و بشب در نیمبهر ماه ۲ برج شمال ۳ برج دوست ۴ برج

مستقیم الطلوع ٥ ولایت آفتاب و ماه را خاص و بهر مه یکی
ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از قوة اصناف ضعفهای
قسم اول سی و پنج است هفت عظیم از اعلی مراتب اول وبال
٢ درجه هبوط ٣ احتراق ٤ کسوف آفتاب را خسوف ماه را ٦ کسوف کواکب را
٧ جرم ثابته نحس و بهر مه یکی ازین اصناف درین مرتبه باشد از ضعف
و شش عظیم از اوسط مراتب اول برج هبوط ٢ رجعت ٣ تحت الشعاع
٤ طریقه محترقه نیز ازین را خاص ٥ انحطاط فلک یعنی فلکش زیر فلک شمس باشد
٦ جوزهر مقدم در دو تیج اوج و بهر مه یکی ازین اصناف درین مرتبه هست باشد
از ضعف و بیست و دو عظیم از ادنی مراتب اول تغریب علوی را از افق
سفلی را ٢ دوم دوری از منطقه ٣ استقبال فلک یعنی درجه هشتم ٤ درجه
رابع ٥ بیت ثامن ٦ نقطه حضیض اوج ٧ نقطه حضیض تدویر ٨
ذوالبادین یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع بر دو
تربیع شیب زمین ٩ انکار ١٠ بیت ادبار یعنی بیت زایل و ساقط
١١ گذشتن زیر مر نحس ١٢ ممازجت نحوس نظر عداوت ١٣ قطع
نور ١٤ منع نور ١٥ انتکاث ١٦ اعراض ١٧ عودة جوزهر نیز ازین را خاص ١٨

نحوست

نکوست آفتاب بطلوع نخستین بیش از دو نکوست ماه بطلوع نخستین
بعد از و ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل بمشتری است و ضرر مشتری بعطارد
و ضرر آفتاب و عطارد بزهره و زهره را ضرر نیست و هم بقمر و مریخ
بیکدیگر ۲۱ درجه ثابته نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و بهر هر یک ازین اصناف
درین مرتبه هفت باشد از ضعف اما اصناف ضعفهای
قسم دوم سی و دو است ... اعلی مراتب اول قامت بجهت رجعت

بجهت رجعت صح

بطی سیر ۳ حد نحس ۴ هبوط در فلک اوج ۵ هبوط در فلک تدویر ۶
هبوط در جنوب ۷ بودن کوکب شیب زمین ۸ برج مذکر مونث
دادن برج مونث مذکر را ۹ مثلثه اول نحس ۱۰ غریب در مکان
یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف چون آفتاب
در سنبله و بهر هر یکی ازین اصناف شش باشد درین مرتبه
از ضعف وسیوم مابه الشر و سعد از ان اول ربع مدبر و آن
از طالع است تا رابع و نظر او ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان
قدر و این هر دو وقتی بود که کوکب در نطاق اول و چهارم بود
و نقصان نور ماه وقتی بود که میان تربیع دوم و اول بشمس باشد

٥ نقصان عدد یعنی خاصه معدله بیشتر از صد و هشتاد درجه باشد
٦ نقصان سیر یعنی سیر در تناقص باشد ٧ نقصان حساب
یعنی تعدیل محکم از وسط ناقص بود هشت درجه ٨ درجه بئر ٩
مثلثه ثانیه نحس ١٠ ربع مذکر مونث را و ربع مونث مذکر را ١١ خلاف
محل یعنی بودن کوکب نهاری بروز و لیلی بشب و عکسش
١٢ وحشت سیر ١٣ خلا سیر و هر یک از این اصناف درین مرتبه
پنج است از ضعف دو میانه از ادنی مراتب اول بیت زایل
غیر ساقط ٢ بیت ترح ٣ بیت ضعف یعنی نظیر بیت فرح ٤ بیت مذکر
مونث را و بیت مونث مذکر را ٥ بیت نحس ٦ ضعف حظ اوتد خانه
٧ منافرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکسش ٨
حصار میان دو نحس ٩ عقده جوزهر منحرف ١٠ امتناع بودن از اتصال
یعنی در یک درجه وزی از فلک و هر یکی از این اصناف درین مرتبه
چهار است از ضعف اما اصناف ضعفهای قسم سیم هفده است
اول و در نحس ٢ نظر نحس ٣ اثنی عشریه نحس ٤ در حد ظلمه ٥ در درجه ٦ نحل را
خاصه و هر یکی از این اصناف درین مرتبه سه است از ضعف

و نه

یعنی ضعف آنرا اعتبار

ونه حیز از اوسط مراتب اول درجات نحس ۲ ازدجان نحس
۳ سرفت بهر نحس ۴ درجه قتمه ۵ درجه مونث مذکر را و درجه
مذکر مونث را ۶ بودن نیر در درجات دالة علی العما ۷ بودن
کوکب در نصف هابط از شمال ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج
مخالف حیزی و بهر سه یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد
از ضعف و سه حیز از ادنی مراتب اول برج جنوبی ۲ برج دنی
۳ برج معوج الطلوع و بهر سه یکی ازین اصناف درین مرتبه
یکی باشد از ضعف و همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف
او باهم آمیخته نبود همچنان هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضعی که قوت
او ممزوج نبود بضعفی و ضعفش ممزوج بقوتی ازین بحث
لازم آید که هرگاه باحکام مشغول شوند قوت و ضعف کواکب را
تمامی ضبط کنند خاصه آن دلیلی را که مدار حکم بروی باشد انگاه
آن قوت و ضعف را بایکدیگر مقابله و مخالطه کنند تا از آن میان
مزاج خاص پدید آید که حکم بر مزاج مخصوص باشد و بیک قوت و ضعف
حکم کردن راست آید چنانکه منجمان حشوی کنند از آنست که اگر خطائی افتد

و ما در آخر مثال بنمائیم تا درکش آسان تر باشد بیان درجات
دوری آفتاب از ایشان کواکب علوی را از وقت خروج ایشان
از تحت الشعاع شرقی و متیامن خوانند ولا یزال درین حال باشند تا آنگاه که بعد ایشان
از آفتاب سی درجه شود بعد از آن شرقی ضعیف خوانند تا
آنگاه که بحد رجوع رسند درین وقت دلیل کنند بر تذکیر و یبوست دارد و از وقت
رجوع تا مقابله آفتاب که میان رجعت ایشان باشد شرقی راجع خوانند درین
وقت دلیل کنند بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت
غربی راجع خوانند و متیاسر دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و از وقت
استقامت تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود غربی ضعیف
باشند بعد از آن غربی قوی تا آنگاه که مختفی شوند در شعاع آفتاب
و از زمان استقامت تا اختفا دلیل کنند بر تانیث و برودت
و چون در زیر شعاع ناپدید گردند محفوظ خوانند و ما دام همچنین باشند
تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب شش درجه شود گویند محترق اند تا
آن وقت که بعد ایشان شانزده دقیقه گردد صمیمی خوانند چنانکه درین
ذکر رفت ولا یزال درین حال باشند تا آن وقت که آفتاب همین

مقدار منفرد

منصرف شوند انگاه در حکم احتراق باشند تا بودشان از افتاب بمقدار
شش درجه شود بعد از ان ممنوع و تحت الشعاع باشند تا هنگام
ظهور که مشرقی خوانند و سعادت نمایند بر انچه در اول بودند اما سفلین
از وقت بیرون امدن ایشان از تحت شعاع افتاب در ناحیت مغرب
دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و غربی و متیاسر خوانند و مادام در ان حال باشند
تا بوقتی که راجع شوند بسوی افتاب و از وقت رجعت تا مقارن شدن شمس
دلیل کنند بر حوادث و از انگاه که منصرف شوند از وی برجعت و ظاهر شوند
در ناحیه مشرق متیامن و مشرقی خوانند و دلیل کنند بر تانیث و یبوست
و بعد از انچون بغایت بعد رسند و مستقیم شوند و سریع السیر و در شعاع
افتاب مختفی گردند بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد و لا یزال
برین منوال باشند تا انگاه که با فتاب ملحق شوند و سابقا گفته شد که حد
احتراق شش درجه است پیش از افتاب و پس از افتاب و چون
ازین مقدار زیاده گردد محترق نخوانند بلکه تحت الشعاع خوانند و حد
شعاع پانزده درجه است و چون کوکب از شعاع افتاب بیرون
آید و بهیچ کوکب متصل نشود گویند کوکب در ضوء نفس خویش است اما

چون قمر از زیر شعاع بیرون اید تری کند تا تربیع اول و انگاه گرمی کند
تا مقابله بعد از ان خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا انگاه که باز
مختفی شود در شعاع افتاب و این جمله را ارکان اربعه خوانند بیان
ادله که هوا را متغیر کرده اند تفصیل دلایل حرارت شعاع شمس
و مریخ و مشتری و عطارد هر گاه که متصل باشند باین کواکب یا در بروج
حاره باشند و این جمله را کواکب حاره نام کردیم و مجاسده باشند باین
کواکب و بروج ناری و هوائی و تشریق مریخ خاصه بوقت حلول افتاب
بسرطان و کثرت مکث عطارد در بروج ناری بودن کواکب حاره در وتد
عاشر از طالع سال و فصول و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل
که ما این سه طالع را طوالع ثلثه نام کردیم خاصه که متصل باشند بیکدیگر و قوی
تر انک صاحب این طالعها باشند و ممازجت صاحب طوالع ثلثه بمریخ یا بکواکب
حاره
حاره مطلقا خاصه از بروج ناریه حلول کواکب حاره در بروج
خاصه مثلثه ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در برج اتشی
و بودن قمر در مرکز دوم و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود
و منازل حاره و اتصال ایشان ازین مواضع و سرعت سیر در دمه کواکب
و صعود

وصعود در فلک وتربیع ربع مذکر وبیت مذکر از این دلایل وقتی درست
آید که بر طبع ومزاج خویش باشند ومکان وزمان نیز مقتضی حرارت
باشند ومکان چون مواضع گرم سیر وگرمان موسم گرما چون حقیقت
بهار وتابستان وبعضی از خزان واگر در زمستان اتفاق افتد باد در موضعی
سرد سیر اد سرما کم کنند وحکم باعتدال باید کردن وچون زمان ومکان حاضر قابل
باشند ومانع معدوم دلیل شدت گرما باشد خاصه که دلیل از یکی یا دو زیادت
کنند خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد چه دلایل حرارت وبرودت
مانع یکدیگرند تفصیل دلایل برودت اتصال اسعد وکواکب بارده
یعنی زهره وقمر وعطارد اگر بدینها متصل باشند یا در بروج بارده باشند
یعنی مثلثه خاکی وآبی خصوصاً که اتصال ازین بروج باشد یا حدود ومنازل
بارده وممازجت ذنب با این کوکب ویا طوالع ثلثه ازین بروجها باشند
وصواحب طالعها کواکب مذکوره باشند وبا اتصال صواحب طوالع
ثلثه بکواکب بارده از مواضع بارده باشد وکثرت کمیت عطارد با کواکب
بارده در مواضع بارده وتربیع نحسه در وقت تحویل آفتاب بجدی و
ممازجت صواحب طوالع ثلثه بزحل یا بکواکب بارده خاصه از مواضع
بارده وحلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثه ترابی وبودن

زحل

طوالع ثلثه
طالع تحویل
طالع اجتماع
طالع استقبال
٣

وبودن کواکب بارده در مواضع بارده بوقت تحویل وبودن قمر
در برج چهارم وبطوء وهبوط فلک وتغریب وربع مونث وبیت مونث
وچون عطارد برین حالها باشد که ذکر رفت زحل او از دیگر کواکب که دربا
انز دال اند ظاهرتر وقوی تر باشد واین حکم انگاه راست آید که این جمله
بطبیعت خاص خود باشند والا اگر اشعه کواکب حاره باشعاع ایشان
امیخته بود یا درین مواضع بود از برودت کم کند بعد قوت مزاج مرکب
ووقوع این اثر در وقتی بینا باشد چون فصل زمستان وخزان واوایل
بهار خاصه که مکانی بر قابل باشد دلیل شده سرما باشد وسخت انک باغ
موجود بود واگر در حقیقت فصل بهار وتابستان بود از حرارت هوا
کم کند وهوا را باعتدال باز آرد تکثیف کرده دلیل حجابند برین صفت
ومعلوم که دلایل گرمی باغ دلایل سردی باشند وبعکس **فصل دلایل
رطوبت** از کواکب اشعه زهره وقمر ومشتری وعطارد مرکب با ایشان
بود یا در بروج آبی وبادی باشد یا در حدود ومنازل رطب یا رطوبت
بر مزاج او غالب شده باشد بحسب عوارضی که اسباب رطوبت اند
چون بطوء وهبوط در فلک وشمال وربع وبیت مونث واین حالات

مزاج

اربعین الطالع والرابع

مزاج جمیع کواکب را برطوبت مایل کرده اند و از مواضع بروج مذکوره
خاصه مثلثهٔ آبی و حدود زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز اول
منازل اوّل و بودن عطارد در مثلثهٔ آبی خاصه که در وی بطی و راجع گردد
و بودن کواکب مذکوره در مواضع مذکوره خاصه ممازج یکدیگر و اتصال
زهره و مریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع مثلثهٔ آبی در حیها
و صواحب طوالع کواکب مذکوره باشند یا صاحب طالعها مذکور متصل باشند
بکواکب مذکوره فکیف از مواضع مذکوره و بطوء سیر و عرض جنوب و حلب
شبه رجعت و هرگاه که کواکب برین حالها باشند و اوان رطوبتها
باشد چون زمستان و بهار و بعضی از بیست و نیم درجه عقرب گیرند
تا بیست و نیم درجه ثور و مکان نیز قابل باشد مانند سواحل و مواضعی
که بر هوای آن رطوبت مستولی باشد و مانعی قوی نباشد می‌باید حکم
شاید کردن و قوی‌تر آنکه دلایل بر معنی مترادف واقع شوند
تفصیل دلایل یبوست
کواکب که بر طبیعت ایشان خشکی غالب بود
چون زحل و آفتاب و عطارد که متصل باشد یا در مواضع یابس
چون مثلثهٔ آتشی و خاکی و حدود و منازل یابسه و اتصال این کواکب

ازین مواضع خاصه صواحب طوالع ثلثه باشند یا ناظر بصاحبان این طوالعها
یا طوالع مذکور ۰۰ یکی ازین برجها باشند و کواکبی که دلیل رطوبت اند درین مواضع
باشند و کواکبی که دال اند بر یبوست در مواضعی باشند که دلیل اند بر رطوبت
و کرث مکث عطارد در برج یابسه و صعود در فلک و هبوط در شمال و صعود
در جنوب و سرعت سیر و جلب روزی و بیت و ربع مذکور و چون
کواکب برین حال باشند در موسم خشکی باشد تابستان و خزان و مواضعی که
قابلیت خشکی دارند چون بادیها، خشک و کرم سیرها و مانعی نباشد که اینه
دلیل خشکی باشد شاید حکم کردن و این جمله دلیلند بر انفراد بعد از ان شمه بطریق
ترکیب از تغیرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع ثلثه از کواکب
بارانی باشد در برجهای باران یعنی مثلثه ابی و اسد و دلو هر یکی منحوس است
و دیگری متصل بکوکبی که هم از کواکب باران بود دلیل کند بر بسیاری بارندگی
خاصه در اوانش اگر ان کوکب ماه باشد بارندگی عام بود چنانک اکثر عالم
را شامل بود و اگر زحل بود بارندگی بود سخت نافع و نرم و با برق و اگر
عطارد بود باران اندک و باد و غیم و باد و ظلمت هوا باشد انتقال عطارد
عطارد را از برجی ببرجی در تغیر هوا اثر تمامست بسبب زمان خاص

و مهرگاه

وهرگاه که بهرش بطی گردد مدتی بارندگی و تاریکی بود در هوا خاصه در وقتش بود
داود در برج آبی و هرگاه از یکی زهره یا مریخ منصرف شود و بدیگری
بپیوندد دلیل نم و باران باشد و اگر از مشتری و عطارد منصرف شود
و بدیگری بپیوندد دلیل باد بود و اگر از شمس یا زحل منصرف شود و بدیگری متصل گردد
دلیل کدورت و سستی و آشفتگی هوا باشد و اگر تنها بزحل بپیوندد دلیل برما
دن و برف باشد و اول دوم را تا سیات باشد در تغیر هوا اول
هرگاه بحران هوا باشد مانند اوقات اند ازبیاد و تغیر هوا بحسب زمان
حاضر بود و اول بحران از نقطه اجتماع باشد بعد از آن بر بعد دوازده
درجه از وی که مبدا ظهور ماه بود از زیر شعاع آفتاب پس مه درجه
پس صه پس قله پس قیح پس قف پس مص پس یکه پس
دح پس شه پس شیح پس جزو اجتماع در مره ثانیه و در دفعت
بجهت حصر این ابعاد در یک بیت گفته شد
یب لح مه صه قله قیح قف مص یکه دح شه شیح مرکز ماه ان بود بر جزو اصلی که بد
هرگاه بشکه جزو مکث پس در برجی که واقع شود و قمر متصل بود بکوکبی تنها قمر
در موضعی ناکسی باشد و مع البابی الاتفاق افتد دلیل باران باشد

خاصه که موضع ناسبش در برج مذکور باشد اتصال ماه بزهره از خانه عطارد
ابر و باران انگیزد تکثیف که عطارد متصل بزهره بود رجوع زهره در
حالت استقامت در اول زمستان دلیل بسیاری بارندگی بود و اگر
راجع یا محترق بود دلیل کمی بارندگی بود و اگر در اول فصل زمستان مشرقی
بود و راجع دلیل قلت بارندگی است تا آنگاه که مستقیم شود و با آفتاب
نزدیک آید در آخر زمستان بارندگی سخت آید حلول یکی از نحسین در وتدی
از طوالع ثلثه خاصه عاشر در دوی محظوظ دلیل تغیر هوا و فساد آن باشد و اگر یکی
و اگر سعدین بر این صفت باشند دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد و صلاح
زرع و انتجاد بودن مریخ در وتدی خاصه دهم در برج بادی و متصل بعطارد
و سعود از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق و بادهای مضر سریع
الانقطاع و فساد هوا و بسیاری ملخ و اگر بر این صفت در وتد چهارم
بود در برج خاکی دلیل کند بر زلازل و احراق اراضی و خسف و فساد
معادن و اگر برج آتشی بود دلیل سوختن زرعها و جواهر زمین باشد
و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشها از زمین و اگر برج آبی بود
دلیل نقصان چشمها و آب کریزها و رودها بود و آفت حیوانات آبی و غیر ایشان

و اگر

واگر سعود ناظر باشند بقدر کفایت مضرت کنند حلول عطارد در وتدی از بروج
هوائی خاصه عاشر و سنبله پس دلیل کثرت بادهای موذیه باشد و بد گشتن هوا
بودن زحل در برجی بادی فوق الارض خاصه دهم و سعود از وی ساقط
و عطارد بوی متصل دلیل کند بر کدورت و فساد هوا و بادهای سخت
باشد و بادندگی بی نفع و اگر برج آبی باشد همان اثر کند بزیادتی سرما و یخ
بندان و برف و اگر تحت الارض باشد خاصه در چهارم بصفت مذکور
دلیل زلزله و خسف و خرابی بقاع و حصارها و ظهور ابرها سیاه و فساد
گیاه و حیوانات آبی و کشتیها و مزرعها باشد و اگر برج خاکی باشد
همچنین اقتضا کند که گفته شد با نقصان ابها از چاهها و رودها و اگر
برج ناری بود فساد جمیع جواهر زمین و نظر سعود باز دارد ضرری
که متوقع بود بودن سعدین در بروج هوائی دلیل صحت بهاری
و اعتدال هوا و سلامتی کشتیها و درختان بود و جستن بادهای
نافع در بروج ناری دلیل بر حصول جواهر نفیس و رونق معادن
و زدن درمهای خالص و عزت نقود در بروج آبی دلیل سلامتی
کشتیها و مردم دریا بار و بسیاری آبها و حیوانات آبی در بروج

خاکی دلیل بسیاری عمارتها و سلامتی مزرعها و نباتات بود ممازجت
صاحب طالع مریخ از بروج آتشی زیاده گنند دگرما و کم کنند در سرما
ممازجت او با زحل از بروج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این فعل
در سایر بروج ظاهر بود اما در آنها که گفته شد ظاهرتر بود ممازجت
دلیل باران بزحل تاریکی و سرما و رعد بود بمشتری باد و بمریخ برق و بخار
با فتاب خشکی بزهره بسیاری باران بعطارد باران ساکن بقمر باران قوی
وناگاه واگر دلیل باران در سرطان باشد باران بود لیکن کدورت هوا واگر
در اسد بود بخار غالب بود واگر در عقرب باشد باران سخت باشد و ظلمت هوا
واگر در دلو بود باد و غبار انگیزد بیش از باران واگر در حوت بود سرما بیش
از باران ممازجت دلیل باد بزحل بادهای خراب کننده وزد و سرد
واگر مریخ بود بادهای سخت وزد و گرم با سرخیها واگر با مشتری بود بادهای
معتدل وزد و باران نافع آید واگر با زهره باشد بادهای خوش وزد و بنم
و معتدل مایل بخنکی و نمناکی و قمر را حکم همین است واگر با عطارد بود باد
قوی جهد واگر مریخ بنزد ایشان باشد رعد و برق و تندی هوا باشد و جهت
باد جهت غرض کوکب بود بودن زحل بوقت کوبل و در مثلثه آتشی از گرما کم کند
و مریخ

و مریخ بیفزاید و در مثلثه خاکی در سرما بیفزاید و مریخ گرم کند و در هوا هوا را
تر سازد و مریخ خشک کند و در آبی هوا را سرد کند و مریخ گرم کند حلول زحل
در بروج آبی و بادی سرما و جلید و بخار و ابرهای غلیظ مظلم حادث کند
و اما حلول مشتری بادهای مفید معتدل پدید آید و از مریخ بادهای گرم و مفسد
پیدا آید و از حلول زهره بادهای معتدل و سریع الانقلاب بود و از عطارد
بادهای سخت و ابر و باران شود انتقال زحل از بروج خاکی دلیل سرما
و برف و جلید باشد در موسم شتا مسئله صاحب طالع اجتماع
و استقبال یا خداوند سابع یا ماه ز جنب ایشان بثقل یا بجمع دلیل باران که
است خاصه که زمان قابل باشد مسئله که وقت کوکب ثقیل زاید باشند
در سیر و صاعد در اوج یعنی در مرکز دوم و چهارم باشد و او میان
طالع و عاشر یا رابعی که ناظر او باشد دلیل بسیاری ابرها بود در آن سال
با فضل یا آنک بر ضد این بود دلیل نقصان ابرها بود مسئله که مریخ صاحب
طالع باشد و او در دهم یا میان طالع و عاشر در برج آبی و کوکبی از کواکب
باران بدان فرو نظر کند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها و سختی اگر
زحل بر این صفت باشد و هابط در فلک اوج و اگر یکی از سعدین با قمر

برین صفت باشد همین اثر پدید آید اما کم ضرر باشد اتصال ماه بزهره
وعطارد از تثلیث خاصه از بروج آبی بر باران و رعد و برق و قوی تر
آنکه قمر با جمله در برج بادی در حد مریخ یا زحل باشد بودن قمر با عطارد در
حدود زحل سرما کند مقابله ماه با آفتاب یا دم یا زحل دلیل باران است
خاصه بوقت تحویل دی وقت تحویل آفتاب بمیزان یا در سنبله و یکم در درجه عقرب
وماه منفصل باشد یکی از سفلیین دلیل کثرت باران باشد در آن سال
واگر مجموع باهم در برج بادی باشد و از آفتاب مشرقی باران در اول
سال واگر مغربی باشند اردی در آخر سال بیشتر باشد واگر یکی مغربی باشد
و دیگری مشرقی و هر دو در برجهای آبی هم در اول سال و هم در آخر سال
باران باشد اما کم و ضعیف خاصه که قمر منفصل باشد بهر دو یا یکی از هر دو
دلایل باد بروج بادی است و مشتری و عطارد و اتصال این دو کوکب
خواه بذات و خواه بفعل خاصه از برجهای بادی یا یکی در حد خود باشند
یا در حد یکدیگر واگر مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و بادهای تند باشد
خاصه در وقتش واگر زحل باشد بادهای مخرب وزد و سرد در دانستن هاله
و قوس قزح و ثوابت نجوم هاله آن دایره باشد که برگرد ماه و آفتاب
پدید

بدید اید وگاه باشد که بر گرد ستارگان بزرگ نیز بدید آید وان را بعضی
خرمن ماه خوانند وان در اکثر اوقات دلیل باد است واگر خرمن
افتاب زنگار رنگ باشد یا لونش بحمرت زند وشعاع افتاب گسسته
باشد دلیل بادهای سخت بود و اگر خرمن ماه نظر کنند اگر غلیظ وکثیف
گردد وهاله باطل شود وماه از نظر غایب گردد در عقب ان بود ی
باران بود قوی که ببارد واگر یک جانب ان باطل گردد وجرم اسمان
بر عقب ان بادی بحکم جهد واگر بتمامی مضمحل گردد دلیل صحو بود چند روز
اما قوس وقزح که ان را کمان رستم نیز گویند وقزح نام دیو است
که کمان را بدو اضافت کنند وان عکس شعاع نری باشد که بر هوا
تر ولطیف ومتمیز برعکس جانب نیز بود واگر پیش از باران
بدید آید باز بندگی کند واگر پس از باران ظاهر شود دلیل گشادگی هوا
بود وسیر از نظر اگر اربعه بسه روز بنگرند اگر ماه صافی ودرخشان
بود دلیل صحو است واگر سرخ بود یا چنان می نماید که حرکه میکند
ران بسبب تموج هوا باشد دلیل باد است واگر سیاه نماید یا تیره
تیره باران آید واگر کوکب از کبار از ثوابت بزرگتر از ان نماید که

معرفت روز بیخ

هستند باز جهد و بوقت فرو شدن آفتاب و برابر مدل او اگر هوا ابر
بادهای سرخ پدید آید طولانی هم با جهد ا ثوانی نجوم الکشاف کان باشند
کرشب فلک قمر پدید آیند اگرچه آنند که ذو دنا پدید شوند از آن شهب خوانند
و بعضی را که بقائی بود هر یکی بشکلی پدید آیند مانند حوضی ماهی یا ریش یا مانند
قرص آفتاب یا چون قندیلی و جبه ماهی یا گیسو یا دم و دیگر انواع
و نام هر یکی مناسب آن شکل باشد القصه از آن جمله دو بغایت بحس
و معروف اند یکی آنکه شعاع او بجانب آسمان بود از آن ذو ذوابه خوانند یعنی
گیسو دار دیگر آنکه شعاع او بزیر زمین بود او را ذو ذنب خوانند یعنی
دم دار و این هر دو دلیل شر و فتنه و خرابی و قحط و قتل و فقد اعاظم و اشراف و بادها
و بیماریها و وبا و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احراق مواضع و انواع
شدائد و محن باشد و افتد مدلولات آن برجی بود که آن جرم در وی
پدید آید و آن مملکتی که بر سمت سر ایشان باشد و هر کسی که ایشان را دیده است
از آن کار بجموع گفته اند که اینها دلیل شر اند انجه بنده دیده است
در سنه ثلاث و ثمان مائه الهجریه ذو ذنب ظاهر شد بسمت الراس روم
امیر تیمور لشکر بدانجانب برد و ایلدرم بایزید را بگرفت و تاراج کرد
و قتل

وقتل وخرابی وا بر بسیار فرمود وقریب ده سال در ان مملکت بسبب
وقتل بود میان او وفرزندان او تا عاقبت بزرگی قوادگی نت وچون سبب [پیشی هوا]
این علامات ماده دخانی است وماده دخانی سبب یبوست هوا دست
هوا سبب خشکی مزاجها وخشکی مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها واستیلا
اعراض در بدنها وقلت آبها وغلبه خشم سبب فتنه واشوب واستیلا اعراض
سبب هلاک وفساد خلایق ونقصان آبها سبب افت نباتات
وقحط وشکلی دیگر پدید آید وهر زود تا پدید کرده در ان ناحیت که دیده
باشند البته ملکی ورزود وفتنه پیدا شود احکام اسعار وغلا [نرخ]
ورخص واحوال بضاعات وچگونگی احوال هر یک از کواکب سبعه :
ومستولی در صورت طالعها وقر وصاحب شرف این پنج کوکب وخداوند
خانه هر یکی نگرند وبما ذنبت عطارد وجا او مقوی مجازست ومواضع [مقوی مزاجهاست]
سهام وصاحب بیوت واشراف ومواضع ایشان ونظر سعود
بدیشان میکنند که این ادله قوی حال باشند خاصه بقوتها دانی دلیل کنند
رغبت ورواج ان جنس متاعی که بدان جنس منسوب بود
وبودن دلیل در اوتاد واو را در وی قوتی ذاتی نیز باشند حول خانه شرف

در طلب بند

وغیرهما دلیل قوی و ان ان متاع باشد اما عزیز و مردم طلب واگر دری
مبتلا بضعفی باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود و خلاف بدان لکن
التفات کنند و کم بحاصل آید در بابل میانه حال باشد و در زابل نایافت
خاصه ساقط و بی قدر و عزت از قوت و ضعف توان دانست اما اگر کوکب
صاعد باشد در فلک اوج باشد و همچنین در عرض در زاید در نرخ
ان متاعها روز بروز بیفزاید بود اگر هابط یا راجع و بطی باشد روز بروز
متناقص گردد و هر برجی که مسعود و قوی حال بود از جنس متاع که بدو
منسوبست عزت یابد و بر عکس و در قوانین بروج و کواکب و مواضعها
که مدلول ایشان از معدنی و نباتی و حیوانی و صناعی و غیره مجموع
گفته شده است چند دلیل بر یک جنس متاع دلیل شوند باتفاق
آن متاع در گفت وگوی افتد یا بارزانی یا گرانی و اگر اختلاف
افتد چنانک بعضی بگرانی دلالت کنند و بعضی بارزانی مزاج
هر کدام که قوی تر باشد حکم بروی باید کرد و اگر نیکو نتوان تمیز
کردن در توقف باید داشتن بدانک مثلثه آتشی دلیل بر فلزات
و انچه از وی سازند و حیوانات و چهار پایان و مثلثه خاکی بر نباتات که مزاج
زمین

زمین بروی غالب باشد وحیوانات ومعدنیات مثلثه بادی بر حیوانی
چون برده وطیور وستور وخرید وفروخت اجناس مثلثه آبی بر احوال
بحری چون حوامی وحیوانات آبی ونباتی که مزاج آبی بروی غالب بود
واگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها
واو مستولی بر آن طالع ومتصل بدین طالع باید نه وچهارم وصاحب
بری از نحوس ودوم وخداوندش مسعود بدین طالع مسعود
ممازج دلیل رزانی وفراخی نعمت باشد واگر این دلایل ساقط ومنحوس
باشند از یکدیگر بابیستی دلیل غلا وقحط باشد رب طالع ورب وی
دلیل غلا ونعمت و دوم ورب وی وسهم السعاده دلیل مال ومعاش
و چهارم ورب وی دلیل کشت وارتفاعات و پنجم ورب
وی دلیل غلات و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط وقوت مریک
دلیل بر لود او باشد وبرعکس و چون در طوالع ثلثه مشتری مستولی ونیکو
حال باشد دلیل خصب است واگر زحل بود دلیل قحط عظیم واگر بد
که حمل واسد ودلو وجدی دلیل قحط اند ونباتی میوه ها وجوز امبارک
باشی دلیل خصب وبرجهای ادمی دلیل غله وطعام اند چون مسعود

رو بجوز بود

باشند دلیل فراوانی است واگر منحوس بوند دلیل کم چون ذنب
طالع در برج مستولی و علو بیش وقت تحویل در عقده ذنب باشند
دلیل قحط است خاصه در شهرهای که بدان برج منسوب بود که عقده
در وی بود زحل در طالع سال دلیل نرخ و قحط است خاصه که مع ذنب
باشند اگر انثی عنزیه زحل و مریخ در یک برج افتند دلیل نرخ و قحط است
در ناحیه آن برج دلیل گرانی نرخ بودن دلیل جنس اشتعه است بوقت
مطلوب در طالع عاشر حادی عشر خاصه که به درجه وتد باشد و بودن
وی است در شرف خاصه در درجه شرف وصعود و بیست در فلک اوج
یا فلک تدویر و در سرعت سیر و زیادت نور و قدر وعدد در حساب و عرض
شمالی و بودن منحوس برج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع نیز
و دلایل ارزانی بودن کواکب دلیل است در نهم و دهم و هبوط خاصه
درجه هبوط و هابط بودن در فلک اوج و تدویر و ابطو سیر و نقصان
قدر و عدد و حساب و عرض جنوبی بودن وی منحوس و برج معوج
الطلوع اما بودن دلیل در دوم و دوازدهم و هفتم و هشتم دلیل
توسط نرخها است و چهارم دلیل نبات وی که کوکبی موصوف
بصفات

بصفات غلا باشد وسهمی در وتد مایل در بیت یا شرف آن کوکب افتد متاعی
که منسوب سهم بود گران گردد واگر سهم در زایل یا ساقط بود از طالع و
در هبوط کوکب خاصه درجه هبوط وصاحب بیت با هبوط وی موصوف
بصفات ارزانی بود آن جنس متاع ارزان گردد اگر کوکب دلیل در
طالع باشد سبب گرانی فعل عاده مردم بود واگر در دوم بود سبب جمع آوردن
بود جهت گرانی در پنجم سبب کثرت خریدار بود ودر ششم وهشتم سبب
دلیل تباه شدن متاع باشد در سیم ونهم سبب نقل بود بجای دیگر در چهارم
سبب منع مانعی در هفتم سبب خریدار بزور باشد در دهم سبب
سلطان بود یا بواسطه او ودر یازدهم سبب عزت متاع باشد
ودر دوازدهم سبب قلت متاع باشد وچون شمس بنهم درجه ان
رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر ماه یا قابل تدبیر او تکیف که
رب طالع ورب بیت نهم باشد میان رابع وسابع بود دلیل ارزانی
بود اگر ماه تحت الارض باشد دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل باشد
بکوکبی که دال بود بر رخص بودن در برج منقلب دلیل اضطراب
اسعار بود ومایل بگرانی برج ثابت دلیل بر گرانی کند خاصه دلو وثور

و در ذوجسدین ارزانی کند خاصه در طعام در حوت و سنبله بیشتر قابل

تدبیر کوکب دلیل قوی باشد و نظر از دافع تدبیر قبول کند و موصوف باشد

بصفات غلا گران شود متاع منسوب الیه و اگر ضعیف بود و نظر دو کند

ارزان باشد خاصه که موصوف باشد بصفات نحس صاحب طالع در

اوتاد باشد با مایل او سفر فی وضو نفس خویش چنانچه طلب طعام کنند

و اگر ماه در برج کثیر المطالع باشد نرخها بالا گیرد و اگر در برج کوتاه مطالع

باشد بر عکس بود اوتاد دلیل زر بمن اند دیگرها دلیل بضاعت عزیز گردد

و زر خوار و اگر سعود در غیر اوتاد باشند بضاعت عزیز گردد

و عین خوار و اگر نحوس در غیر اوتاد باشد عین عزیز گردد و بضاعت خوار

چون مشتری راجع گردد طعام عزیز گردد و چون مستقیم گردد طعام ارزان

گردد خاصه در برج ارضی بیکار که تر منصرف از اجتماع یا استقبال

که بیش از نحوس باشد متصل گردد بسعدی بضاعت گران گردد و اگر

بنحسی پیوندد ارزان شود حلول زحل میزان گران شود هر چیزی که از انجیل ترازد

در وسند زحل مادام که میان شرف و هبوط باشد گرانی کند و در بعضی دیگر

ارزان از حلول زحل در برج اتشی نرخ چهارپایان زیادت گردد و اگر بادی باشد

بیشتر از تحویل

در بم

بود در سیر و حساب والا ناقص شود در بهاء ایشان کوکبی که دلیل باشد بر
گرانی اگر در طالع باشند اثر در بهار کنند اگر در دهم باشند در تابستان و اگر در هفتم باشند در خزان
اگر در چهارم باشند در زمستان چون دلیل غلا بصاحب مواضع متصل گردد
سوی بالا کرد روز باتصال خاصه که سه دو دلیل کند بر غلا و اگر بکوکبی متصل شود
که دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سوی کاسد شود خاصه که سه دو دلیل کنند بر
بر رخص بوستن صاحب طالع با صاحب بیت او بکوکبی که در وسط السما
باشد دلیل گرانی است و سخن آنکه سه دو زاید باشند در سیر و حساب و اگر
ناقص باشند نرخها اندکی زیادت گردد اتصال ماه بعد از اجتماع و امتلا
بزحل و او صاعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم که بعد از استقامت بود
دلیل گران شدن آن چیزها ست که برج زحل و زحل منسوب بود مرکب
که دلیل گرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه شرف و یا مستقیم گردد یا سبک رو شود
یا انتها سیر وی بدرجه شرف یا بدرجه عاشر یا بدرجه قابل پذیر مقبل رسد
نرخ چیزها زیادت گردد و اگر دلیل گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل
یا بدرجه ساقط یا بدرجه طالع یا سابع رسد یا راجع گردد یا گران شود
یا انتهاء سیر وی بدین درجها رسد یا بدرجه قابل پذیر رسد نرخ چیزها

ارزانی شود مسئله دلیل برکزی رسد از مراکز خود احوال جز تا تازه درین
وقت گردد بکوکبی که موصوف باشد بصفات غلا گرانی کند و اگر موصوف
باشد بصفات رخص ارزانی کند و حال ترسم حنین باشد یعنی چون برکزی
رسد از مراکز اربعه در ترجها نیز پدید آید مسئله گرانی و ارزانی ترجها شهرها
برجی بود که دلیل در وی بود و اقلیم و شهرهای کوکب و ناحیت مثلثه آن
برج چنانکه در قانون معلوم شده است و این دلایل اگر وقت قرانها
باشد از ایشان عظیم تر و نرخ آن بیشتر بود مانند قحط مصر بزمان
یوسف علیه السلام و خصب صبا بیان دلایل امراض و علل و صحت
و کیفیت مسئله طوالع ثلثه و ششم و هشتم و صاحبان ایشان و قمر و عطارد
اگر این جمله منحوس باشند دلیل بیماری عام بود خاصه که نحوست با احتراق
یا هبوط در رجعت باشد و اگر مسعود باشند دلیل صحت و سلامتی
خلایق بود و نحوست طالع و ششم و هشتم بسیاره ذوابه و ذنب دلیل بیماری
دوگیست خاصه که نحوس صاحب ششم و هشتم باشند مسئله که قمر در
طالع بهم منحوس گردند و متصل کند ادو ششم دلیل بیماری عام باشد و اگر
بکذا وند هشتم متصل گردند موت عام بود خاصه که رب طالع و قمر در

در ششم

در ششم و هشتم منحوس گردند نظر زحل بسهم الحبیب وسهم السعاده
بعداوت دلیل بر کست سلامتی عطارد دلیل علاج بدین فتن سعادات
مرض و موت از مزاج صاحب ششم و هشتم بود جون منحوس گردند
وکوکبی نحس که درین دو خانه باشد واگر زحل بود از ظلم و تنگی و امراض
منتفی و مزمن واگر مریخ بود از قتل و طاعون بود و امراض دموی واگر
هشتم خانهٔ زحل بود موت بیران و سیاهان و بندگان و دونان و مستور
باشد واگر خانهٔ زهره بود زنان و مطربان و ساده زنخان باشد اگر خانهٔ عطارد
باشد موت کودکان و مردم زیرک و طبیب بود و دبیران و بس حنین باید
واگر ششم برج حمل باشد امراض در سر و دماغ باشد و درگوسفندان واگر
ثور باشد امراض در گردن و حلق و در گاو باشد واگر جوزا باشد امراض
در دستها و بغلها باشد و در نوخاستگان و سایر بروج را قیاس میکنند
واگر ذنب درین برجها باشد همین اثر متوقع است اگر در وقت قرانها
حکم کنند بعینه طریق همین است اما وقت بیماری و موت آنگاه بود
که انتها، طالع سال یا انتها، طالع و برج قران بششم و هشتم رسد
رسد یا تیر یا بمعنی بجرم نحوس رسد یا صاحب ششم و هشتم بدرجه طالع

در سیدن انتها اخسی با جدم نحسی باین دو خانه و رسیدن
انتها یکی ازین دو خانه یکی ازین دو خانه و بزرگر دلیل بهادی و صحت مزاج
هواست پس مراعات دلایل هوا واجب بود خاصه مراعات عاشر دلیل
هواست پس همچنان دلیل بهادی و صحت نیز باشد بیان دلایل حرب
و فتنه و امراض و ادام و کیفیت مریک دلایل اشوب نحسین و عطارد
است و نظرها عداوت میان این کواکب خاصه مقابله نحسین و دو سهم
حرب و موضع فتنه مکان این دلایل اما شمس دلیل سلطانست و زحل دلیل
ملکی که خاندانش قدیم باشد و دلیل خارجی و مدعی که دعوی حق کند و مریخ دلیل فتنه و حرب مشتری صحیح
و ذنب دلیل صلح و امن و زهره دلیل رسل و عطارد دلیل مکاتبات و مکر و حیل و موی
مزاجها و ذنب مزاج مریخ را ضعیف گرداند اگر متصل باشد بوقت حرب
بواسطه تناقض مزاج پس هرگاه که مریخ در زمان قرانها یا طالع سال
قران یا در طالع سال عالم یا فصل یا اجتماع و استقبال که سابق باشد
برین طالعها نزدیکی از علو سن را بدیگری دهد و عطارد ناظر بود بمریخ
و در نهم ساقط از وی در مدت الطالع حربی قایم گردد میان ملکی از
ارباب بیوتات قدیم و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری نیک حال بود

والا بر باطل بود خاصه که مریخ در وتدی باشد وبنظر عداوت زحل را بیند
چون این دلیل واقع شود نظر کن اگر مریخ بذات خود نور مشتری بزحل دهد
اغاز حرب از خارجی باشد بذات واگر نور زحل بمشتری دهد اغاز حرب
از ملک بود بذات واگر این نقل بواسطه کوکبی سفلی بود مانند انک سفلی اول
مریخ را بیند پس یکی از علوی راس دیگری را اغاز بواسطه کسی بود که
از جنس سفلی باشد واگر سفلی دو باشند وهر دو مریخ را بینند پس یکی نور
زحل بمشتری دهد ودیگر نور مشتری بزحل اغاز فتنه از هر دو جانب بود
لیکن بوسایط ان دو کس که از جنس ان دو سفلی باشند واگر اتصال مریخ
بزحل اتصال رد وانکار بود ملک مغلوب گردد خاصه که زحل ضعیف بود
بضعفهای عظیم از ضعفهای جیلت و خمول چون سقوط از طالع و زیر
وهبوط ووبال وزوال از اوتاد وافق مغرب ودرجه مظلم ومانند اینها
ودرین حال بدتر ان بود که متصل شود بصاحب ثامن یا رابع خویش
یا از ان طالع واگر رد واز دهم بود که فنا گردد و در سیم ونهم بگریزد و در
هشتم باطل گردد واگر مریخ در خانهای مشتری باشد قوت خارجی را بود و در
خانهای زحل قوت مقیم را بود واگر نظر مریخ بزحل بعداوت باشد کشتن در

لشکر ملک بسیار واقع شود و اگر بوده بود کشش کمتر بود و حرب روی اسان ...
و اگر زحل در برج کثیر المطالع بود یا بسیار فرزند یا فرزند بد شوند یا پیش
برون لشکر ملک بیشتر بود خاصه که خداوند برج متصل بود بوی و اگر عکس این باشد
حال بر خلاف این بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد با ...
بپیوندند از این مواضع ملک در حرب پایدار بود و اگر نه بگریزد و اگر عطارد
ناظر باشد بر زحل و نور مریخ آمیخته بدیشان ملک با مکر و حیل بود اگر ان نظر قبول
باشد آن مکر و حیلت بجای برسد والا نرسد و اگر زحل در برج دو جسدین باشد
خاصه در قوس و مریخ از وی منصرف گردد ملک با تجربه باشد و اگر زحل مشرق
بود یا در ربع شرقی بود یعنی میان الطالع و عاشر ملک جوان بود و اگر مغرب بود
یا در ربع غربی باشد ملک پیر بود و چون حال ملک از زحل دانستی حال خارجی
از مشتری باید دانستن بهمین طریقه بعینه و اگر مریخ در برج ثابت یا در
وتد باشد حرب دراز کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت باشد و هر دو
گران رو باشند و اگر در برج دو جسدین باشد حرب مکرر گردد و اگر
در برج منقلب باشد زود سپری شود خاصه که مریخ سبک رو باشد و سرعت
سیر مریخ دلیل کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی بود دیر شود و اگر زیادت

سپری شدن

شدن حرب زیادت شدن مریخ است در قدر و نور و عدد و بودن
او در بروج دراز مطالع و شمالی و دلیل نقصان حرب ضد این صفتهاست
و دلیل شهرت حرب صعود مریخ است در افلاک و افق شرق و قران
وی با راس و دلیل خمول حرب هبوط وی است در افلاک و افق غرب و
مجاسده او با ذنب و دلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ و مجاسده
ذنب دلیل استعداد حرب است بی محابا و دلیل صلح اتصال مشتری و زحل است
بمودت بنقل یا بذات کوکبی سعد و سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن
مزاج سعود خاصه مزاج زهره در اوتاد و اتصال عطارد با ایشان
و قوی شدن حرب بودن مریخ است در اوتاد خاصه که راجع گردد
و اگر در طالع بود قتل رعیت بود و اگر در عاشر بود قتل امرای سپاه باشد و اگر
در هفتم بود غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود هراس و هزیمت مردم
بود و اگر در هنگام حرب آفتاب بمریخ بپیوندد قتل بسیار بود و اگر سهمین
حرب در اوتاد باشند بسط عداوت نحسین دلیل بسیاری قتل است صاحب طالع
از طالعهای قران یا طوالع ثلثه بمثابت ملک مقیم است و مردم شهر و صاحب هفتم دلیل
خصم و خارجی پس حال هر دو را با مریخ همچنان گوش باید داشتن که حال مریخ

با زحل و مشتری ولیکن مقابله ازین دو یکی سفلی باشد و سفلی را در حرب ان
اثر نیست که علوی را بدان سبب که از امور دولتست و هرمس حکیم علیه السلام .
در کتاب اساس الحکمه میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد قسمت
و از ده اسد تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و از ده
دلو تا ده ثور شمالیست چون مریخ در ربعی از ین ارباع باشد اهل ان
ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ یاری دهد ایشان را چنانک قمر در ربعی
مقابل باشد در قمار باختن او غالب آید و ابو نصر مظفر اعنی که از علما
احکامست میفرماید که من بسیار تجربه کرده ام این حکم راست آمد
و بنده در ده حرب آزموده ام همچنین بود بیقین که سخن انبیا خطا نشود
مقابله نحسین همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل بویژه
انک از برج منقلب باشد اگر مریخ سالخدا باشد یعنی رب طالع سال چون
راجع کرده و هیچ سعدی ناظر نبود هیچ فتنه کند نظر عداوت مریخ با سهم السعادة
و سهم الغیب باطل دو سهم حرب فتنه و اشوب و قتلها و خرابیها ظاهر کرده
اگر زحل باشد بجای مریخ وبا و تنگی و ظلم پدید آید اگر هر سه علوی در یک برج باشند
در وقت تحویل دشمنهای ان برج حرب و اشوب خیزد و مدلولات ان برج را کم بهاکند

اکر

اگر چنانچه ثابته را که مزاج نحسین دارد یا مزاج مریخ بر درجه طالع
افتد یا درجه عاشر یا بر درجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود و در حرب حال ملوک را
از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت و طالع اخبار ایشان نگرند یعنی
ازین دلایل فتنه و اگر در اوتاد این طالعها باشد یا انتها عاشر یا انتهای طالع جلوس
او بنحسی رسیده بود خاصه مریخ دلیل اضطراب دولت آنکس باشد بودن مریخ
تحت الشعاع بوقت تحویل شبیخون زدن و فتنها کنند در پنهان مکان حرب
شهرهای برج بود که مریخ در وی باشد یا ناظر بود بنظر عداوت یا ناحیه برجی که
نحسی در وی باشد و ربع مشرقی از طالع است تا عاشر و جنوبی از عاشر تا سابع
و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع و اغاز حرب از جهت ربع
مریخ باشد و عرض وی و از ربع مقابل پذیرد وی زمان حرب وقت
رسیدن انتها طالع قران یا برج یا طالع سال باشد بجرم مریخ یا بنحسی
خاصه بعداوت و وقت رسیدن مریخ است بدرجه وتدی خاصه
طالع و عاشر و رسیدن انتها قران و یا مقابله نحسین است بجرم یا مقابله
و تربیع یکی از آن دو نحس اگرچه بر زحل زودتر رسد از آنکه مریخ
مگر که راجع باشد یا بوتدی از اوتاد طالع و حرکت تیر انتهای اینها مثل

حرکت وسط آفتاب باشد بر توالی **بیان احکام انتها طالع قران و برج قران**
در پیش گفتیم که طالع قران اصح از اصل است بنسبت با طوالع ثلثه پس دلایل
او اصل باشد بنسبت با این دلایل و هر سال طالع و برج قران از یک برج حرکت
دهند جهة انتها و صاحب آن برج را انتها خوانند و او را اثری عظیم باشد
در احکام سال **همچنین** صاحب دور رابعی از سال قران ابتدا کنند
صاحب برج قران و طالع قران سالخداه باشند و هم صاحب دور **اما**
سال دوم سالخداه کوکبی بود که صاحب برج دوم باشد جهة انتها دوم رسیده
باشد و صاحب دور کوکبی باشد که فلکش شیب فلک آن دو کوکب باشد
و همچنین تا سال سیزدهم بهمان برج رسد و سالخداه همان کوکب باشد
و سال هشتم صاحب دور همان کوکب اول تا آنگاه که قران دیگر واقع
شود **و** فایده دانستن این دلایل آنست که نظر کنند در زمان تحویل
در کوکب و بروج و بیوت و سهام و دیگر دلایل و سعادت و نحوست
و قوت و ضعف هر یک را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال ایشان
دلایل را باز جویند که موافق اصل‌اند یا مخالف آن **و اگر** موافق باشند
اگر در زمان قران اقتضا کرده باشد در آن سال در غایت کمال
باشد

باشد از نیک و بد و اگر مخالف باشد بقدر مخالفت آن اثر تفاوت کند
مانند مانند آنک اگر سعد و مسعود بوده باشند و در آن سال نیز همچنان
باشند دلالت کند بر کمال سعادت مدلولات آن دلیل و اگر نحس و
منحوس بوده باشند و در آن سال نیز همچنان باشند دلالت کند بر کمال
شقاوت مدلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال بوده
باشند و اکنون بدحال باشند بقدر ضعف و بدحالی منسوبات آن دلایل
رنج دیده گشتند و بفساد در روند و اگر در اصل بدحال بوده باشند و درین
سال نیک حال باشند بقدر قوت و نیک حالی راحت و فایده بینند و بصلاح
باز آیند زیرا که آنچه در اصل اقتضا کرده باشد چون فرع نیز با آن
اتفاق کند آن معنی ظاهرتر و استوارتر باشد و اگر مخالفت کند فرع
با اصل در آن چیز نقصان پدید آید یا در توقف بماند و بفعل نیاید ظاهر نـ
زمانی برای این معنی آنگاه بود که انتهای برج قران یا طالع قران تا طالع
سال قران تا آن برج یا بدان دلیل رسد و اگر آن کوکب که دلیل بود سال خدا
گردد یا صاحب دور من میگویم که اگر انتهاء آن دلیل که مطلوب باشد
ببرج قران یا تا درجه طالع مذکور رسد زمان ظهور تا تاریخ شدن آن

چه باشد که اقتضا کرده باشد و وقت موجود شدن آن مواعید بود که
در اصل وعده کرده باشد بعد از تقویم این مقدمه هرگاه که کوکبی
مستعلی با مستولی بر حد و قران با طالع قران سالها اه کرده با صاحب
دور دلیل دولت ملوک و اکابر حکا باشد که در آن قران ظهور کرده باشند
خاصه که بوقت تحویل نیز قوی حال باشند و مسعود فرضا اگر زحل مستعلی
بوده باشد و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت و شوکت ملوک و اهل
دولت خاصه که درین وقت نیز قوی حالی باشد فراخی نعمت و اسایش
مردم بود فکیف که سعود بدو ناظر باشند و اگر درین وقت ضعیف
باشد و بنظر عداوت مریخ ناظر دلیل بدود سلاطین آن دولت باشد
و رنج اکابر و خبر ستخلایق از فتنه و تنگی و قتل و حرب و انواع محنتها
خاصه که در اصل نیز ضعیف بوده باشد و اگر مستعلی مشتری
بوده باشد و در اصل و فرع نیک حال دلیل ازدیاد دولت و جاه
صاحب دولتان باشد و رفاهیت و ایمنی خلایق و اسایش معیشت
مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل بد حال بوده باشد دلیل نقصان
دولتها باشد و پریشانی مردم خاصه که درین وقت نیز ضعیف گشته باشد
و اگر

واگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توسط کنند قوی تر آنک انتها بآن باصل
رسیده باشد اگر حد و قران برجی رسیده باشد و کوکبی بوقت تحویل ایشان باشد
از منسوبات آن کوکب یکی از معارف اهل آن دولت را آسیب رسد
چنانک واگر مریخ باشد از امرا و لشکریان واگر زهره باشد از خواتین
و زنان واگر مشتری باشد از وزرا و اعیان واگر آفتاب باشد از ملوک
و با حکام واگر عطارد باشد از کتاب و اهل دیوان واگر قمر باشد از فرزندان
و بادسولان واگر کوکب مستعلی باشد بصاحب دولت آسیب رسد
و در جمیع قرانات احکام همین ضابطه باید کرد لیکن چون قران که بزرگتر
حکمش نیز قوی تر باشد چون انتها بدوم رسد و برج دوم مسعود
در اصل و فرع و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد و نیک حال
خاصه موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم باشد
و فراخی عیش و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و معاونت
مردم بایکدیگر و سلامتی احوال خلایق و رسیدن غایبان واگر بر عکس دلیل بد حال
باشند حال برضد این بود چون انتها بخانه سیم رسد و او مسعود و سالخداه
و صاحب دور نیک حال باشند دلیل سازگاری بود میان برادران و خویشان و کثرت نقل

وکوبل بر وفق خاطر و حسن اعتقاد خلایق و تجارتهای با نفع و میل مردم

بخیرات و طاعات و مایل شدن بتحصیل علوم و رونق ابواب البر و عطا و اگر

بد حال باشند حکم برعکس بود میان خویشان و پیوند خصومت افتد و انتقالات بسیار

تجارتها بی نفع خاصه در اصل بن بدحال بوده باشند و اگر انتها بچهارم رسد و دلایل

مذکوره سعود و منحوس باشند در اصل یا فرع دلیل بسیاری عمارت [illegible] باشد

و سلامتی نباتات و کثرت ارتفاعات و اسودگی مردم در اماکن و ساکن و ابادانها

و اگر بدحال باشند در اصل یا فرع دلیل خرابی مواضع بود و فساد ارتفاعات

و مردم بسیار جلاء وطن کنند و آنچه بعهده رسد از خوبی بنحس رسد نحس کنند و اگر انتها

به پنجم رسد و دلایل قوی حال دلیل بسیاری توالد و تناسل بود و امدن فرزندان

مقبل و رسیدن اخبار نیک و تردد رسولان جهت مصالح و

بسیاری غلات و کثرت سرورها و شادیها و اگر بدحال باشند عکس

این بود و اگر انتها بششم رسد و دلایل نیک حال دلیل صحت خلایق بود و

علاج پذیرفتن بیماران و بسیاری [illegible] و نزی بردگان و چهارپایان و

امدن خلایق از غم و اگر بدحال باشند برعکس این بود و اگر انتها بهفتم رسد

و دلایل نیک حال دلیل بسیاری تزویج بود برضا و رغبت و موافقت میان

ارواح

ازدواج و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن طالبان بمقاصد خویش و اگر دلایل
ضعیف باشند حال برخلاف این بود و دیگر خانها را برین قیاس باید کرد و
برجی که انتها بدو رسد باید دید که از کدام مثلثه است بر حسب طبیعت آن مثلثه
احکام باید کردن مثلا اگر بادی بود در حالت سعادت بادهای خوش وزند و
میوها بسیار بود و بیماران صحت یابند و مردم مرفه الحال و فارغ البال گذرانند
و اگر بد حال بود حکم بنقیض این باشد و دیگرها چنین قیاس باید کردن هرگاه
که در جزو قران یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوفی واقع شود یا یکی
از این دو طالع خسوف و کسوف افتد یا در آن جایها قران نحسین
شود یا یکی از دو نحس بذنب رسد ملوک و سلاطین را مکروهات رسد
و ارباب آن دولت رنجور خاطر گردند و مردم را زحمات رسد
از هر نوع و چون بوقت قران در هر برجی که بری بوده باشد چون
انتها آنجا رسد دلیل ازدیاد دولت و رفعت ملوک آن دولت بود
و از آن اکابر و توانگران و حکم سهم السعادة همین است و اگر سهم الغیب
بود و او مسعود دلیل اصابت تدابیر و رأیهای پسندیده و وقوع
عدل و انصاف بود در حکام و اگر منحوس بود اظهار ظلم و ستم باشند

ودر تدبیرها خطا کنند ورایها خلاف واقع آید **بیان دلایل واحکام**
خسوف وکسوف بعضی برانند که خسوف وکسوف تحت الارض
را اثر نیست وزعم ایشان آنکه اثر ایشان بواسطه انقطاع نور ایشانست
از زمین یعنی هرجا که ایشانرا نه بینند اثر نکنند واین مذهب آنکسانیست
که میگویند که شعاع کوکب تابع جرم اوست وخطا ازینجا کرده اند واین
ظن فاسد است وخطای صریح چه شعاع نیرات وثوابت زمین
هرگز قطع نکنند بلکه مزید اند در عطایای که خداست هرگاه که با ایشان
باین اشکال متشاکل باشند وجرم ایشان باتفاق جمهور قاطع وقاطع
است پس چگونه شعاع کوکب تابع جرم او باشد **ازین** بحث
معلوم شد که ایشان بذات موثر اند چنانکه اگر کسوفی در طالع شخصی واقع
شود یا در خانه از خانهای طالع بنفس آنکس ها بمدلول آن خانه مضرت
رسد همچنین در برجی که واقع شود منسوبات آن برج را آفت رسد
خواه این معنی زیر زمین باشد خواه بالای زمین **اما** آنکه وقوف
الارض بود تاثیر آن ظاهرتر وحکمش عامتر باشد چه آنکه در وسط
السما باشد باز بهر افق که بر دیگر باشد تا او ودران جانب سمت **حدا** تعود

این معود

این مقدمه در معرفت احکام محتاج میشویم بشناختن فاعل و قابل
و کیفیت و کمیت و مکان و زمان و معظم زمان فاعل آن کوکب بود
که در طالع وسط کسوف وخسوف متربو دیا مستولی بر طالع یا بر جزو
کسوف وخسوف با نابته که جزو مذکور در درجه طلوع او اتفاق افتد
یا آن درجه بدایره نصف النهار رسد و از ثوابت زیادت
از آن علوی باشد و از علوی زیادت از آن سفلی فعل مقیم قوی تر
بود از فعل سریع و فاعل را مدبر خوانند و مدبر بیش از یکی باشد آنکه
قوی تر بود او را مقدم دارند و دیگران را شریک او سازند چنانکه در معرفت
مستولی گفته شده است و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند
آنکه اگر مدبر زحل باشد خلایق را مضرت رسد از کثرت ظلم و تنگی و خوف
و زحلیان استیلا یابند و الم رسانند و خرابیها پدید آید و بد گشتن
هوا و سرما و تاریکی و بیم از امراض درد به رفتنه در کوه پایها و آسیب زرع
و زراع و اهالی صحاری و ظاهر شدن افعال زحل خاصه که زحل بد حال باشد.
و اگر مشتری مدبر بود مضرت کمتر رسد و خلایق طلب معاش کنند
و بسیاری امور معروف و وقوع دعاوی شرعی و رفتن مردم بدار القضا

و تیزی کار احتساب و بسیاری جدل میان ائمه و علما و مناقشه در
دین و مذهب و توبه فساق و جستن بادها و اندوه اغنیا
و معارف و آسیب رسیدن وا اوباش و اگر زحل مدبر بود فقها و خصوصا منها
افتند و دزدان و مفسدان غلبه کنند و نیز آنکه ز دو فتنه قایم گردد
و بیماریهای دموی پدید آید و تبهای محرقه ظاهر شدن و اشتهار هوا
و خشکی و اسقاط حمل و جستن بادهای سموم و آفت حیوانات و مبادی
شدن ملکها و آن خلاف نیز و اگر زهره مدبر باشد نیز و فتنه کم بود و زنان خرمی نمایند
و مایل شوند مردم بفسق و فجور و طلب شهوت و ناسازکاری
ازدواج و بیع و شری برده و عطریات و ملبوسات و اگر عطارد مدبر بود
هوا متغیر گردد و اراجیف و دروغ بسیار گویند و مفسدان
و منافقان ظهور کنند و تهمت و خیانتها واقع شود و بسیاری کدورت
و فتنه و نا انصافی خلایق و هر کوکب که مدبر بود طایفه که بدو منسوب
باشند استیلا یابند و اگر سعدین مدبر باشند کفیه نیز دافع کنند و کارها
بصلاح باز آید و اگر نحسین مدبر باشند آشوب و تشویش بالا گیرد و
انواع شر و خرابی و حرب و گرانی و ظلم و نهب و تنگی شدن پدید آید و اگر
یکی

بکی سعد باشد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و خرد نرخ باهم آمیخته
بوده در امور روزگار اضطراب پدید آید و حالهای مردم دیگرگون شود
چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون آیند بهر کوکب که
متصل گردند بمدلولات آن کوکب آفت و مضرت رسد اما بذات
مضرت رساند بملوک و سلاطین و فرمان دهان و اعاظم و اماجد و با آنچه
منسوب آفتاب بود خسوف بذات مضرت رساند بخلفا و نوابان
و خواتین و زنان حامله و اطفال و اغنیا و آنچیزی که ماه دلیل او بود خاصه
که مدبری نباشد از منحیره مباینه مضرت از مزاج آن نیز ظاهر شود و یکی
گر کسوفی تمام باشد خاصه در برج آتشی و مریخ و عطارد ناظر از نوائی نجوم
یکی ظاهر شود دلیل تیزی عظیم و فساد جسیم باشد خاصه وقتی که روزگار
مستعد فتنه شده باشد چون وقت قران علویین و کسفین و مقابله
ایشان یا بوقت تغیر دولتی پس فتنهای عظیم افتد و پادشاهان را آفت
و نکبت رسد و مملکتها خراب گردد و غارتها و بیماریها پدید آید و حربها
قایم گردد و قحط و ظلم قوی گردد و آبها کم شود و خلایق آشفته حال و پراکنده
شوند نعوذ بالله اما قابل این مضرت مدلولات برج کسوف و خسوف

و برج مدبر و طالع وسط السما یک بود خاصه که از یک مثلثه باشند و آن صورتی از
صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر شده باشد بشرط مذکور یعنی
درجه کسوف یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد مثلا اگر در
حمل واقع شود فساد حیوانات سم شکافته باشد و آنچه از مردم و معدن و نبات
و غیرها منسوب بود و بیماریها در سر و روی بود چون دمش و حصبه و تشویش
دماغها و نقصان چشمها باقی بروج برین قیاس کن و میگویند که صورتها را
خاصیتی هست علیحده چنانکه اگر آن کوکب ثابته که مدبر باشد از کواکب صورتی
بود برجی غیر انسی و شمالی خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت چهارپایان
و زلزله و خسوف باشد و اگر از جانوری بحری بود و جنوبی سیلهای خراب
کننده آید و بادهای بی وقت و آفت حیوانات آبی بود و غرق کشتیها
و رنج مردم دریابار و بعضی بروج منقلبه را این حکم است که اثر
ایشان از اوایل فصول اربعه اند و هر فصلی را امزاجی و خاصیتی هست اگر کسوف
در حمل بود یا مدبر شش آنجا باشد آفت شکوفه و محصولات بهاری بود و
تشویش از رعد و برق و بادهای بی نفع اگر در سرطان بود فساد میوها
و دخلهای تابستانی باشد اگر در میزان بود آنچه در خزان حاصل اید زیان دود اگر

در جدی

در جدی بود سرما در زمستان حاصل آید تلف شود چون مرغ و ماهی
و در حمل و میزان خرابی عبادتگاهها و بی رونقی ابواب البر باشد و در سرطان
و جدی عمارتهای عالی و شهرها خراب شود و باز هر مثلثه را حکمی دیگر است در
مثلثه آتشی فساد معدنها بود و جواهر و فلزات شود اندوه صیارفه و اهل معادن
و شدت گرما و انگشاد سرما هر یکی در وقت خویش و رنج در چهارپایان چون گوسفند
و بز و اسب و سباع در مثلثه خاکی آفت گاو و گاومیش و زراعتها و خرابی عمارتها
و قلة الطعم و ماکولات و ماهی و زلزله و خسف و سرما و بدی راهها بود
در مثلثه بادی زحمت در خلایق و بدگشتن هوا و آفت حیوانات و طیور
و اشجار و جستن بادهای زیان کار و انواع بیماریها بود در مثلثه آبی فساد
آبها بود و رنج مسافران دریا و آب کاران و آب داران و جانوران
آبی و جوابری که از آب خیزد و بارندگی خراب کننده بود و غرق کشتیها و آفت
هوام و کیفیت مضرت بقدر کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تمام گرفته
شود مضرتش عظیم بود و اگر نیمه بود میانه بود و اگر اندکی گرفته شود ضررش نیز اندکی باشد
و سریع الزوال و مکان تاثیر در ربعی بود که بمثلثه برج خسوف و کسوف تعلق دارد و
آن شهرها که برج و طالع مملکت منسوبست مقدار زمان تاثیر از ساعات ابتدا تا انتها

میریک دانند خاتمه اگر در خسوف باشد مثلا یکساعت را یکماه و مثلا دو دقیقه
را دو روز گیرند و در کسوف باشد ساعتی را یکسال و دقیقه را شش روز
شمرند و معظم تاثیرات و زمان آن یعنی آنچه معظم تاثیر باشد در آن وقت
ظاهر شود خلاف آنکه حشویان پندارند چنانکه ممکن اثر در آن وقت ظاهرتر
باشد یا قوی‌تر باشد تغیرات یا مبادی این تصور کی است یعنی آنچه خیر
مرتبه باشد زودتر اثر کند و آنچه بزرگ رتبت است در آن زمان که
آنرا معظم زمان میریک خوانند ظاهر گردد معرفه استخراج آن چنانست که نصف
قوس النهار یا قوس اللیل را بر شش قسمت کنند تا اجزاء ساعات معوجه
آن روز یا شب بیرون آید آنگاه ساعات میریک را زمانی نهادند چنانکه
فضل میان مطالع طالع میریک و مطالع جزو میریک گیرند دایر بود از ابتداء روز
یا شب تا وسط وقوع میریک بر اجزاء ساعات زمانی آن روز یا شب
قسمت کنند ساعات معوجه بیرون آید از ابتدای آن روز یا شب
تا زمان وسط میریک از ابتدا و از دو نسبت دهند که میان ایشان باشد
نسبت معظم تاثیر بر زمان میریک همان بود بعینه و اگر ساعات وسط میریک را
دایر کنند و بطریق مذکور قسمت و نسبت دهند شاید سعی دیگر بود میان

بجز و هر یک و طالع هر یک یکی بود و قوس بعد نام کنند و صد و هشتاد درجه با قوس کل هر نسبت
که قوس بعد القوس کل باشد نسبت زمان معظم تا بز بزمان هر یک همان بود
واگر بطریق عمل خواهند کرد بدانند بکتب علی وجوه باید کرد بیان احکام
اتصالات کواکب اتصالات کواکب بر انواع است چون قرانات
و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات واگر قران اگر میان زحل و مشتری
باشد قران علویین خوانند واگر میان زحل و مریخ بود قران نحسین خوانند
واگر میان زهره و مشتری بود قران سعدین خوانند واگر میان نیرین بود
اجتماع خوانند واگر میان منجم و افتاب بود احتراق خوانند واگر میان کواکب دیگر ادعنده
مجاسده خوانند اما قران علویین بحسب مراتب و مثلثات بر اقسامست
و ما قران صغری را که بهر بیست سال واقع شود تقریبا احکام خواهیم کرد
و دیگرها را که عمر وفا کند در کتابی که موعود است مزدوج بیان کنیم ان شاء الله العزیز
اثر قران اصغر انست که تازه کرداند دولتی را که بحسب دلایل قران اوسط
بدید آمده باشد یعنی شخصی از اهل ان دولت وال کردد یا قوی کرداند
حال ان کسی را که وال باشد و این بحسب موافقت و مخالفت دلایل
قرانست و قران سابق بران دولت و دلالت طالع ان صاحب دولت واگر

موافق باشند دلیل ازدیاد جاه و دولت همان شخص باشند که موجود شد و اگر مخالف
بوند او را درکذرد و دیگری بدید آید که طالعش موافق ادلاء قران باشد امکان
دارد که در بعضی مواضع ملکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت و امارت کنند
اما قوت و ضعف و مدت و عدت و صورت و سیرت هر یک مناسب
کواکب مستعلی و ممتزج و مستولی باشند و اگر استیلا زحل را باشد و او بد حال
صاحب آن دولت مخرب و مفسد و ظالم و بدنفس و غادر و غافل باشد
و اگر مریخ با او باشد یا ناظر خاصه بعداوت معذب و قتال و بی رحم و مفتن
و بدخواه و بداندیش بود و در مدت دولت او مردم در رنج و محنت
گذرانند و بر خلایق نامبارک باشند و اتباع او از آن مملکت که او در وی
باشد برخیزند و هر یک که در خانه او باشد یا تدبیر خود او را دهد یا نور آن
کوکب بوی منتقل کردد ناحیه یا اقلیمی که بآن کوکب منسوب بود در تحت
تصرف آنکس درآید و ملوک آن ممالک را مسخر و منقاد او رخود سازد
و بدعتها بنهد و بد اعتقاد و بی آزرم باشد و همیشه بفسق و نرانگری
اشتغال نماید و اشراف در زمان او خوار و بی مقدار گردند و ارادل
و اوباش بزرگ شوند و معتبر گردند و انواع بلاها ظهور آید مناسب دیگر دلایل از اصول

وترقی

وقوع مانند بهار بهاد نتکی واکر زحل تنک حال بود وسعود بوی متصل هرچند که این
صفات در وی موجود بود اما اکر بتعقل نیاید کار بهتر باشد وانزمان باشند
اما اکر مشتری در قران مستعلی کردد واو نیک حال بود در مدت ان
قران هر که ظهور کند عادل وعاقل باشد مبر و منعم و منصف و نیک خواه و رحیم
وسلیم وعفیف وحنیف ومصلح وپاک اعتقاد باشند وخلایق در ظل دولت
او مرفه وآسوده و فراخی وارزانی بود وانواع راحتها بمردم رسد
واشرار را قلع وقمع کنند وابرار غلبه کردند وباعزت وحرمت باشند و
از همه باب ارباب فضل پدید ایند وابواب البر را رونق دهند ومردم
بخیرات وطاعات راغب وساعی باشند وشفقت ورافت در خلایق
پدید آید واکر ضعیف بود این حالها بر توسط بود وان دولت زود
سپری شود وباید که دلایل قران اوسط را با دلایل قران اصغر تطبیق
دهند بوقت احکام کردن واکرچه درین روزکار این طریقه متروک
ومندرس است از دیانت محمد عربی و مزنی اما قران نحسین
دلیل شر وفساد است خاصه انک در سرطان باشد دلیل بر ضعف حال
او او لشکریان واهل قلاع وجبال وکرفتاری این طایفه وحدوث مدعیان

و تغلب ناکسان و مضرت رسانیدن باکابر و اشراف و فتنه بزرگ پدید آید

و حرکت سپاه و قتل و غارت و تلف خلایق و اضطراب حال سلاطین و بزرگان

باشد و خون ناحق و مصادره و خرابی افتد خاصه در شهرهای که برج سرطان

و مثلثات آن منسوب بود و آفت نباتات و غلات از موش و ملخ

و در اخر مدعیان و سفلگان که خروج کرده باشند کرفتار و منکوب

گردند و این قران در حد هر کوکب که واقع شود سبب فتنه آنکسانی باشند

که بدان صاحب حد منسوب باشند و آن طایفه را بزاسیب رسد و اکر این

قران بعد از قران علویین باشد یا وقت انتقال دولتی از شر عظیم و ظاهرتر باشد

بعد از آن قران سعدین است و آن دلیل امن و آسایش خلایق بود قران سعدیه

خاصه آنکه در برج حوت واقع شود و آن دلالت کند بر سعادت

و سلامت خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و صلح پادشاهان و در دفع

ابواب البر و برآمدن حاجات مردم و صحت بیماران و بسیاری

آبها و خوشی هوا و سلامتی کشتیها و مردم دریا باد و زیادتی جاه و عزت

اشراف و علما و اصلاح ذات البین و توالد و تناسل فرزندان و مقبل

و کثرت سودها و نشاطها و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات و رغبت

خلایق

خلایق بخیرات وطاعات ومبرات وهم چنین اگر در وقت قران
با ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت ان قران وان دولت مردم
مرفه الحال وفارغ البال گذرانند وعدل وانصاف بغایت باشد
سعد اران قران دیگر کواکب است در بروج اثنی عشر قران کواکب
در برج حمل قران مشتری وزحل در حمل دلالت کند بر زوال حال
دونان وفرومایگان وقوت اشراف وصدور وظهور پادشاهان بزرگ
کسان که دین وایین شرع تازه کنند وحادثهای نوپدید اید ونقصان نجود
وستم در رونق مواضع ومسجدها وبنیاد نهادن عمارتهای عالی وانتقال
دولتی وفوت شدن ملکی وحرب در جانب مشرق واقلیم دوم ☉ح لدة
دلیل کند بر فتنه در حدود مشرق واقلیم سیم واجتماع لشکرها وخشکی در ان
ولایتها وتنگی طعام وفرو رفتن قومی وساز دادن الت حرب
وبنیاد نهادن دعوی وقتلها وافت سران سپاه واحراق مواضع
وافت گوسفندان ودر بند شدن راهها وخوف در مردم و
ظلم وستم بر رعیت وتاریکی هوا وجستن رعد وبرق ☉ه لدرة
دلالت کند بر سرما وبادندگی اگر وقتش بود دروغ مطربان وزنان

ومخالفت ازواج و دشواری وضع حمل و طرب دبیران و تیرگی هوا
و کسادی بازارها و عطارات ☉ د لر ٦ دلالت کند بر ضعف عمال
اهل دیوان و نجار و زرگران و نوشتن خطوط ناحق و تزویر و خیانات
در خلایق و کسادی بازارها و اراجیف و بیماری دماغی و خرید و فروخت
برده و گوسفند و آفت کشتها و رعد و برق و سرما و تفاوت نرخها
و نهادن تهمت بر خلایق و بیمه ☉ د لر دلالت کند بر استیلاء حدت
و حرارت و تباهی احوال عامه و رسولان و زنان حامله و اطفال
و ملالت خاطرها و اخبار دروغ و بیم از دزد و در توقف ماندن
مهمات و ابر و بادان بی منفعت ☉ ط لر ٦ دلالت کند
بر استیلاء حدت و حرارت بر مزاج وزرا و اعیان و فتن حال اهل
سلاح و جدال میان خلایق جهة دین و مذهب و فتنه میان
اراذل و اشراف و قصد بزرگان و گرمی هوا در دو فتنش و غربت
الت حرب و قتلها بوجه قصاص و بیماریها از جهة حرارت اکثر آنها
در مشرق و عراق و اقلیم سیم باشد ☉ ط لر ٦ دلالت کند بر کثرت
نکاحها و سازگاری ازواج و عفت در زنان و اهل طرب و میل

عما و اشراف بلهو و طرب و بر امدن مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و رونق
درستی بیماران و کثرت خیرات و رونق عبادت خانها ☉ ده در ٦ دلالت کند
بر قوت تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور موحدان و اظهار توحید و تحقیق
و راستی در خلایق و رغبت خلایق بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش
و وقوع معاملات با نفع و علاج پذیرفتن بیماران و اظهار حق و درست
امدن تدبیرها و رواج کتب و اسباب آن و برده و باده و صفای هوا
☉ دا در ٦ دلالت کند بر رونق حال عوام و سلامتی مسافران و رسولان
و ایمنی راهها و خبرهای خوب و اسانی وضع و بادهای معتدل و باران
اگر وقتش باشد ☉ ده در ٦ دلالت کند بر بسیار غبن میان ازواج
و وقوع طلاق و فراق و کثرت فسق و زنا و رسوائی زانیان و
بیماریها در زنان و مطربان و ابر و باد ندک و طرب در او باشد
☉ دخ در ٦ دلالت کند بر ساختن آلت حرب و رغبت مردم بعضی
و خصومت تجار و اهل بازار و خواست از رغبت برخاستن
او از دخل و نان فقیر و نهادن تهمتها و ظهور گدایان و منافقان
و سعرها و زحمت عمال و کتاب و اراجیف خیانت نهادن مردم

اصابع قطر

اصابع جرم

ساعات مكث

ساعات سقوط

مدة الخسوف

خسوف در برج حمل دلالت ايدر كه ...

البلدان المنسوبة الى برج ... العراق واذربيجان وناحية ارمينية وفارس وفلسطين ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	خسوف	[illegible]
[illegible]	وسط	[illegible]
[illegible]	ابتدا خسوف	[illegible]

سعد اكبر

قلب العقرب

وغلبه دزدان وطراران وقطع طرق وفتنه در مشرق و دلها
رز قلب و رعد و برق ☉ دح درجه دلالت کند بر خصومت
عوام وبیم زنان حامله وگرفتاری در نسل و فساد ابها و مخالفت انواع
در نخ اطفال و بیماری از حصبه و سرخی وگرمی هوا ☉ هی درجه دلالت
کند بر نیکی حال دهقانان و صناع ونجار و رغبت خلایق بلهو وکثرت
بیع وشری برده و اقمشه ونجار (رونق) وتاریکی هوا و رعد و برق و رواج
بازارها و جنگ وجدل میان بازاریان و مخالفت زنان و ارادل
و بسیاری لواطه ☉ ه درجه دلالت کند بر شادی عوام و رسولان
و زنان حامله وکثرت توالد وتناسل و بادهای نافع و اخبار نیک
خاصه در حد مشرق ☉ ید درجه دلالت کند بر تیزی بازارها
خاصه از قصابان و بیع وشری سلاح و تنگ گشتن هوا و تیرگی در
در خلایق و بسیاری خنده و شعبده و طراری قران کواکب
در ربع نود قران مشتری و زحل در ثور دلالت کند بر بزرگی
دونان و دهقانان و ارباب بیوتات قدیمه و بسیاری زرع
و آبادانی مواضع وعمارت جایها و نرخها روی بگرانی نهند

ددهم زلزله

و هم زلزله و کسادی برده و فراخی نعمت و بسیاری در گوسفند و گاو و امن و صلح در جنوب

[illegible] دلالت کند بر ضعف حال اهل سپاه و ادرار و فتنه و تشویش و سفلگان

و بدکاران و قتل و قطع اعضا و تباهی غلات و نباتات و بسیاری کرم و ملخ و زلزله و ترس

مردم و رعد و برف و سرما در وقت خاصه در اقلیم پنجم [illegible] دلالت کند بر سرما و باران

و سلامتی زرعها و گیاه و خصومت اندر ازواج و بدی حال زنان و امردان و ادبار مناهی و فرو[illegible]

چهارپایان و نشاط دبیران و کسادی برده خاصه در اقلیم پنجم و شهرهای [illegible] [illegible]

دلالت کند بر عداوت میان بازاریان و رنج تجار و اهل دیوان و اراجیف و دشمنی

و دشمنی میان مردم و شدت حال مسافران و فساد حال زرعها و بیماریهای دماغی

و تفاوت نرخها و گرد و غبار و تاریکی هوا و رعد و برف و سرما در وقت [illegible]

دلالت کند بر بسیاری ابر و باران و سلامتی نباتات و گاو و گوسفند و اندوه زنان حامله

و خشکی هوا [illegible] دلالت کند بر منازعت میان بزرگان و دشمنی ایشان با یکدیگر

و فساد اطعمه و آفت نباتات از مور و ملخ و کرم و خشکی در وقت [illegible] دلالت کند

بر بسیاری نعمت و سلامتی کشتها و فرح و عفت در زنان و مطربان و طرب در وزرا و علما

و اهل و ساختن زینتها و کردن سورها و نکاحها و صحت بیماران و خوشی هوا و امن

و راحت خلایق و رونق ابواب البر [illegible] دلالت کند بر سعادت فضلا و اهل

دیوان و تجار و رونق بازارها و دیانت مردم و آمدن قافلها و خبرهای خوش از انواع
بحث در علوم و جستن بادها [illegible] دلالت کند بر توافق رحمت و راحت [illegible] آمدن
اخبار و بسیاری تجار پایان و قوت بزرگزادگان و زنان حامله و آسانی وضع حمل [illegible]
دلالت کند بر بسیاری فسق و فجور کنیزکان و پدید آمدن دزدان و آفت ایشان
و بسیاری زنان و مطربان و کثرت بارندگی و تاریکی هوا و تفاوت نرخها [illegible]
دلالت کند بر آنکه تجار و اهل بازار و زنان در معاملات و ظهور نکد ایشان و طراران از خوش
جایها و فساد مزرعها و دواب و رنج عمال و منصبداران و بسیاری دروغ و تهمت
و بدی حال هوا [illegible] دلالت کند بر اراجیف و خبرهای دروغ و رنج عامه و آفت زنان
حامله و بدی حیوانات و خصومت عوام با اهل سپاه و تغیر هوا [illegible] دلالت کند
بر رونق تجار و اهل بازار و تیزی بازارها و خیر در معاملها و آمدن اخبار نیک و سلامتی
مزرعها و ارزانی و رسیدن نساوان و فرح فضلا و ارباب دیوان و خنکی هوا و باران
نافع [illegible] دلالت کند بر سلامتی عوام و بزرگان و جمع آمدن زنان و بسیاری
دواب و شادی مطربان [illegible] دلالت کند بر سلامتی خلایق و رواج بازارها
و بسیاری زراعت و تجارت و خنکی هوا و تاریکی [illegible]
زحل و مشتری دلالت کند بر ظهور کار علما و ساختن کتابها و نهادن اینها و تحتها
دین

دین و مذهب و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم نجوم و پدید آمدن مردم فصیح
و جستن بادها و فساد درختها و عمارتها عالی و خروج خوارج و ایمه و عادت و مضرت
خلایق و مواشی از امراض مهلکه خاصه در مغرب ف۶ در دلالت کند بر تباه
شدن هوا و بیماری دموی و سوداوی و برخواستن حرب و ظلم و قتل
مشاهیر و خشکی هوا و بادهای مخرب و ظلمت هوا و آفت اشجار و خرابی عمارات
و رستن بر او ردن لا کاردان خاصه در اقلیم سیم ف د در دلالت کند بر ناسازگاری
ازواج و محنت خواتین و خدام و دشواری حمل و اسقاط اجنه و اندوه ارباب
طرب و بازرگانان و وزرا و مسج ف د در دلالت کند بر کم زن ارا حیف و
تهمت و خیانتها و رنج عمال و مقربان و اندوه جوانان و گشادی بادها و اندوه
مخنثه و بیم از ترک مفاجات و خصومت میان خلایق و گرانی طعام و فساد اشجار
و جستن بادهای صعب و رعد و برق و بحث علوم ریاضی و بدی حال اهل قلم و تودل
سحرها ف د در دلالت کند بر تیرگی هوا و بارانهای بی نفع و تشویش عامه و جنگ
و جنگ با ملک و بادهای مخالف و ضعف نادار ف۶ در دلالت کند بر مخالفت
وزرا و امرا و خصومت میان اکابر و بیماری خاصه در میان اشراف عرب و نقص عمارتها
و بادهای گرم و تند و ابا حیف و پدید آمدن آتشها در هوا و قتلها و ناجنگ

و خیانت کتاب و مصادره اغنیا و قلة آبها ۱۸ در دلالت کند بر امن اهل
سلاح و بسیاری خیرات و اجابت دعوات و راستی در خلایق و نکاحهای خیر
و زادن فرزندان مبارک و طرب وزرا و عظما و جستن بادهای خوش و صحت بیماران
و کرفتن طعام و بارندگی نافع و سعادت زنان ۱۹ در دلالت کند بر رونق
اهل بازار و رغبت مردم بخط و بلاغت و علاج بد برفتن بیماران و سلامتی مسافران
و جستن بادها خوشی و فرح ارباب دواوین و اهل فضل و اظهار حق و کوشتن
فتنهای که است و خوبی اشجار و اطعمه و بارانهای خوش ۲۰ در دلالت کند
بر ارزانی خرمای خوش و صلح و نیکی زنان حامله و بارندگی و بسیاری نعمت و کساد کارها
۲۱ در دلالت کند بر رنج سلطانان و فسق و فجور در خلایق و غلبه زنان بر مردان
اشجار و بستن نکاحهای بی رغبت و اسقاط حمل و مخالفت ازواج و رسوائی بدکاران
و بیماری بشم و بالان و بارندگی ۲۲ در دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه دبیران
و منجمان و تاجران و اهل فضل و بسیاری جوانان از فرح و سرخ باد و حبسه و شاد
در حیوانات و پیشه وران و ناایمنی راهها و بادهای زیان کار و کرفتن طعام ۲۴ در
دلالت کند بر بدی حال عوام و کرفتن فتنه و دروغ و اراجیف فساد و موانع و مکر
۲۵ در دلالت کند بر رونق دواوین و تجار و حرف و امانت در خلایق و تغلق
و تعشوق

و تعشق در میان زنان و اردان و سلامتی اشجار و اثمار و رفتن بادهای خوش و
رسیدن اخبار درست ه د ره دلالت کند بر گرفتن نکاحها و تولد و تناسل و شادی در
زنان و بادهای خوش و شادی در نامها و فرح رسولان ه د ره دلالت کند
بر تردد رسولان و مسافران و شادی عمال و سفر فالان و جستن بادها دیگر زنان
و افسونها و نیرنجات قران کواکب در برج سرطان قران مشتری و زحل
در برج سرطان دلیل کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و دور رفتن قومی و جلاء از
بر از اذل و ملالت دهاقین و بیران و آفت کشتها و بزرگ شدن ناکسان
و شدت سرما در زمستان و خرابی چاهها اباب ساحه در سواحل و شمال ه د زح
دلالت کند بر فتنه عظیم و غلبه کردن مردم سفله و زحمت بزرگان از دنبال و آفت
بدکاران و فساد کشتها و خرابی و غارت در فارس و ارمنیه صغری و بابل و آفت
ساباط از ملخ و دزدیها و آفت سر اکن سپاه و جمع آمدن لشکرها در آن مواضع و انواع
سختی ه د ره دلالت کند بر اندوه زنان و خاتون و اهل طرب و غلبه کردن
ابها و حق سرما و ضعف کرما در زمستان ه د ره دلالت کند بر اراحیف
و بدی حال دریا و تجار و مردم بازار و ارباب دیوان و تاریکی هوا و شکستن کوها
و بسیاری ابها ه د ره دلالت کند بر اندوه زنان و مال داران و کدورت هوا

اما الخسوف فاعرف جزو الاستقبال وساعاته وموضع العقدتين وعرض القمر فان كان الاستقبال ليلا ادقبل غروب الشمس
او بعد طلوعها باقل من ساعتين وبين الجزو واحد العقدتين ؟ درجة فاقل وعرض القمر ؟ دقيقة فاقل مطلقا فان
الخسوف ممكن ثم انك تستخرج مقومات القمر في لاول يوم وثاني يوم وتثبتهما ثم تعمل دقايق الاستقبال ثم تستخرج معلوم الخواص
بساعات البعد ثم تسقطه من الجزو المحقق يبقى حصة العرض ثم تأخذ بها عرض العرض ثم تدخل ببهت يوم القمر الى جدول
الاقطار وتأخذ قطر القمر وقطر الظل وتثبت كلا منهما وحسا وان كان معك من البهت دقايق تدخل بهما وتضمها
اليهما تجمعهما على المحفوظ ثم تجمع قطر الظل والقمر ثم تاخذ نصفهما وتثبت كلا منهما بمفرده فان نصف القطرين
مثل عرض القمر وقت الاستقبال فاقل فلا خسوف والا فاسقط عرض القمر من نصف المجموع يبقى دقائق الخسوف فان ساوت
دقائق الخسوف قطر القمر انخسف كله ولا مكث ان كانت اكثر وان نقصت دقائق الخسوف انخسف بعضه ثم ادخل
بدقائق الخسوف ثم ادخل بدقائق الخسوف في طول جدول المشترك لاصابع الخسوف والكسوف وبقطر القمر في عرضه
تجد مقدار المنخسف من قطر القمر فادخل به في جدول مقدار المنخسف من الجرم تجمع معه ثم ادخل بعرض القمر في طول
جدول ازمان خسوف القمر وبهت اليوم في عرضه تجد في البيت المشترك ساعات السقوط وساعات المكث
ان كانت فاسقطهما ساعات السقوط من ساعات وسط الخسوف وهي ساعات الاستقبال وزدها عليها تحصل
من الناقص ساعات ابتداء الخسوف ومن الزائد ساعات تمام الانجلاء فان كان له مكث فاسقطه من ساعات الاستقبال

[illegible]

وسرها اگر وقت بود وملال عوام وخیانت دلالان ○ رر د دلالت کند بر خصومت
میان امرا و وزرا و زحمت مسافران دریا و تزحم ملوک و اکابر بر محبوسان و حرکت نمودن امراء
بر ابرار و مغلوب و محذول گشتن ایشان و نقصان آبها ○ رر د دلالت کند بر سعادت
بزرگان و اهل کسب و فرح در خلایق و فراخی نعمت و بسیاری طرب در زنان ناهید و
وشادی وزرا و قضاة و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامتی مسافران دریا و بارانهای
نافع ○ رر د دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دبیران و متصرفان
وصحت در خلایق و سلامتی مسافران دریا و خلاصی بندیان و ظهور موجهای قوی
گویا و بادهای خشک ○ رر د دلالت کند بر بسیاری بادها و بادهای مفسد و شدن
مسافران دریا و فرح زنان و بزرگی کردن نامردان و نکاحهای حرام و بیع و شرای جواهر
آلات ○ رر د دلالت کند بر لاغری زنان و مشغول شدن بعمل و سقط شدن حمل
و بیماری زنان حاطبه و بارندگی سخت و انگیختگی مالها و تاریکی هوا ○ رر د دلالت کند
بر بسیاری اراجیف و دروغ و بسته شدن راهها و دست بر آوردن دزدان
و فساد سفینهها و سستی اعصاب و ظهور غمازان و وزر امانات و بد گشتن آبها و بخارها
و سستی تجار و اهل بازار ○ رر د دلالت کند بر بسیاری اراجیف و دشواری وضع
حمل و فساد آبها و تیرگی هوا و مشغولی عوام الناس بهاس در مردم ○ رر د

دلالت

دلالت کند بر رسیدن مسافران از دریا و رستن غواصان و ملاحان و بارندگی
و خنکی هوا و طرب در خلایق ں ده رر دلالت کند بر فرح زنان و مطربان
و جمع آمدن ایشان در سورها و جمعیت خلایق و بر آمدن نکاحها با سامانی و آباد
نیک و بارندگی ں دی رر دلالت کند بر بزرگی عوام و بهتری بازارها و خواندن
نظم و نثر و حکایت و حرکت رسولان و کشتیها قران کواکب در برج اسد
قران مشتری و زحل در برج اسد دلالت کند بر ظهور پادشاهان از حد مشرق و اقلیم
رابع و انتقال ملک و نهادن رسمهای غریب و بسیاری ... و ساختن جایها و غلبه
کردن سباع و میل خلایق به صید و تفاوت نرخها و ملالت بزرگان ... دلالت
کند بر فتنه و آشوب در مرز و سوختن جایها و قتل بزرگان و نهب و غارت و ظلم و ستم
و حرکت لشکرها و شدت گرما و مضرت رسانیدن به حیوانات انسی و وحشی و استیلاء حدت
و حرارت در مزاجها ں دں دلالت کند بر بیماری اناس و مغنیان و انکسار حرارت
و بیم زنان حامله و میل خلایق به فسق و کسادی زینت ں دں دلالت کند بر بسیاری اراجیف
و دمدمه میان خلایق و میل نمودن خلایق به ناراستی و مکر و غدر اندیشند در خوی ملک گرد
اندوه تجار و حرف و آزرده شدن از بزرگان و دزدیها و طلب هوا ں دں
دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری وضع حمل و تاریکی هوا و در وقت

ماندن کارها ه ۵ در دلالت کند بر مخالفت میان خلایق چون اکابر
و سران سپاه و قوت اهل سلاح و قصد ارباب علم و بیماریها از حرارت
و خون فاسد ۵ ب در دلالت کند بر امن و صحت خلایق و بسیاری کرم
و دینار و طرب در اکابر و اعیان و عزت اهل طرب و بسیاری سودها و رونق دار القضا
و اعتدال هوا ۵ د در دلالت کند بر رونق حال مخنثه و قوت دبیران و تجار
و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس اکابر و جستن بادهای گرم و شدت گرما و صفای
هوا ۵ د در دلالت کند بر بخار و تموج هوا و رونق حال بزرگزادگان
و سلامتی خواتین و راستی خلایق ۵ ۵ ح در دلالت کند بر تاریکی هوا و طرب
در اهل سپاه و مخالفت ازواج و حرارت در زنان و کودکان و میل مومنان
خلایق با مور نابسنده و بدنامی خدام و اهل غنی و امانی ۵ د در دلالت کند
بر گرما و خشکی هوا و بسیاری نهب اخبار دوار و حیف و حیلت در خلایق
و فساد معادن و عزت آلت حرب و ستور و بیماریها ۵ د در دلالت کند بر
ابر و نم و بیماری زنان و عامه و بدی هوا و آفت رسولان و جاسوسان ۵ ۵ در
دلالت کند بر عشقبازی میان زنان و مردان و اعتدال هوا و میل خلایق بعض
و فجور و تیزی بازارها ۵ د در دلالت کند بر بخار و باران و جمع آمدن زنان

و مطربان

و مطربان و رفتن عوام بتفرج بصحرا و حرکت در سیلها و باران و زیادتی آبها
ه دی دری دلالت کند بر آمدن کاروانها و بسیاری معاملات و رواج بازارها
قران کواکب در برج سنبله قران مشتری و زحل در سنبله دلالت کند
بر آفت زرعها و خرابی جایها و بیم زلزله و حرب و آشوب و تازه شدن دولتی
و تغیر در امور ممالک و سرما در [illegible] و خشکی ه ه د ره دلالت کند بر فساد میان
و زلزله و خرابی بقاع و خشکی هوا ه د ره دلالت کند بر اندوه زنان و مطربان
و مخالفت ازواج و شدت سرما و خواری حرب و لباس ه د ره دلالت
کند بر غضب اهل دیوان بر رعیت و فرو بستگی بازارها و اندوه تجار و عمال و اراجیف
و غم و تهمت بر طایفه و سرما و تفاوت نرخها ه د ره دلالت کند بر اندوه اکابر
و اعیان و [illegible] از انزار و اهل سپاه و استیلای حرارت بر مزاج انسان
و فساد المو ه ه د ره دلالت کند بر سلامتی غلات و نباتات و عمارتها و صلح میان
مردم و میل علما و قضاة بطرب و نشاط و اعتدال هوا ه ه د ره دلالت کند بر فتح حال
اصحاب دیوان و عمال و تجار و اهل بازار و آمدن خبرهای نیک و حسن بازارهای
مفید و سلامتی کشتیها و رونق ابواب البر و رواج بازارها و راستی در مردم
و حق پرستی ه ه د ره دلالت کند بر فرح عوام و ایمنی راهها و بسیاری عمارتها

وشادی زنان و اطفال ۲۰ درجه دلالت کند بر خصومت ازواج و دشواری
وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان و مطربان و بیماری در این طایفه و تاریکی هوا
۲۱ درجه دلالت کند بر استیلاء حرارت بر مزاجها و خصومت اصحاب دیوان با اهل
سلاح و غلبه کردن عوام و دزدیها و اراجیف دیگر و حیل در خلایق و بد گشتن هوا
۲۲ درجه دلالت کند بر فسق زنان و مطربان و بیماری ایشان و رنج مسافران و خصومت عوام
۲۳ درجه دلالت کند بر رواج بازارها و تعشق میان زنان و مردان و ساختن نکاحها
و بکار داشتن عطرها و بخارها و بسیاری ضحک بر مزاج خلایق و ظهور مسخرگان
و تغیر هوا ۲۴ درجه دلالت کند بر عروسیها و جمع آمدن زنان و مطربان و بسیاری
نعمت و ارزانی و شادی عوام ۲۵ درجه دلالت کند بر رواج بازارها و کثرت معاملات
و آمدن کاروانها و رسول و رسل مردم بکتابات و اخبار در قران کواکب
در برج میزان قران زحل و مشتری در میزان دلالت کند بر قوت حال دهاقین و کم شدن علامات
و ویران شدن خاندانهای قدیم و تجدید ملتی یا دولتی و تغیر در اوضاع و اختلاف خلایق
و ظهور مردم فصیح و دانندهٔ الحان و اصوات و بسیاری باد و بارانها ۲ درجه دلالت کند
بر فتنه در جانب مغرب و بیماریهای خونی و آفت لشکریان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد هوا
و دید خشمها و قتل و دزدی و سرما اگر وقت بود ۳ درجه دلالت کند بر طرب و نشاط و سعی در

اهل

اهل صحرا و رستاق و بیابان و بالا گرفتن نرخها و موافقت ازدواج و رونق مطربان و گرفتن استقبال
اوتار و فراهم شدن سرما هله رد دلالت کند بر اراجیف و تفاوت نرخها و حصول ملال عوام و بیماری
مردم شریف و اظهار باطل و فساد اشجار و اندوه عطاردیان و تغیر هوا و سرما هله رد دلالت کند بر ملامت
عوام و زنان حامله و بسته شدن راهها و تیرگی هوا و اراجیف و حرب سلطان هه رد
دلالت کند بر ضعف حال او و اهل سلاح و فتوح وزرا و اشراف و تغیر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی
هه رد دلالت کند بر کم نرخ چیزها و فراوانی نعمت و عدل حکام و راستی در خلایق و وقوع نکاحهای
خیر و صحت خلایق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب و بادهای سفید ده رد دلالت
کند بر آمدن خبرهای درست و دوستی را با اهل دیوان و جستن بادهای سخت و علاج [illegible] رفتن بیماران
و اعتدال هوا ده رد دلالت کند بر اندوه عوام و زنان زانیه از او [illegible] و توبه
این طایفه و تموج باد و خلاصی مسافران از ورطات هه رد دلالت کند بر گرفتن فسق و فجور
و میل مردم با فعال ناپسندیده و حصول ازدواج و اسقاط اجنه و اندوه مطربان و [illegible] و باران و بادهای گرم
ه رد دلالت کند بر اندوه عمال و متصرفان و ارباب دیوان و اراجیف و رنج تجار و اهل بازار و وعده و رفق
و بادها و اظهار پنهان شود و تندی هوا و بیماری و حادثه و حیله در مردم ه رد دلالت کند بر رنج زنان حامله و کسبه
دار الخیر در ماندن مسافران و رسولان و قحط ه رد دلالت کند بر ترقی حال پیران و فاضلان
و نشاط در این طایفه و دوستی میان زنان و اهل دیوان و رواج بازارها و فتح بلاد و مسافران و تغیر هوا

ه د ر د دلالت کند بر طرب در زنان و آراستن مجالس و وقوع سورها و رسیدن
مسافران ه د ر د بر رغبت زنان بفتنه و حرکت مسافران و اجتماع عوام و گفتن محالات و بانگ
و سرها قران کواکب در برج عقرب قران زحل و مشتری در عقرب دلالت کند بر بالا
گرفتن کار فرومایگان و نگون بختی بزرگان و انتقال ملک از خاندانی بخاندانی و پدید آمدن ملک
بزرگ و دیگرگون شدن رسمها و فرو رفتن بسیاری از نامداران و برخاستن فتنه و حرب در اطراف عالم
و خرابی جایها ارباب و غرق گشتنها و خروج لشکرها و نهب و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم
قران مریخ و زحل در عقرب ه د ر دلالت کند بر محاربه و فرو رفتن یکی از ذو العدد و برخاستن آشوب بزرگ و قتل و هدم
بر بخارهم و ترس در طاعت و اسب پایکان و غلبه کردن دزدان و غرق سفاین و دست
قران زهره و زحل در عقرب برآوردن دزدان و فساد ابکاران و خرابی ادیهان ه د ر دلالت کند بر آفت
زنان زاینده و گرفتاری فساق و اندوه ارباب درد و دوستی ها و حال سواحل و تلف
قران عطارد و زحل در عقرب زرعها و ابرهای غلیظ ه د ر دلالت کند بر فزونی اهل بازار و دروغ و نجار و نقصان جراد عالی و سرما
قران شمس و زحل در عقرب و یخبندان و برف و اراجیف بسته شدن راهها و گرانی خبها ه د ر دلالت کند بر گرفتاری اهل
قران مریخ و مشتری در عقرب دجو آبستن در توقف افتادن مهمات عوام و بارانهای بی نفع و بادهای گرم ه د ر دلالت کند
بر غلبه کردن امرا و اهل سلاح بر وزرا و اشراف و قوت امرا و بارنده کی تلف اموال خلق
قران زهره و مشتری در عقرب ه د ر دلالت کند بر بسیاری بارندگی و طرب در وزرا و بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم در بیابان
و توبه

قران عطارد و مشتری در عقرب — و توبه فساق و انزال ☉ د در د دلالت کند بر افراط بادهای خنک و باریدنی و خلاصی محبوسان

قران قمر و مشتری در عقرب — و سلامتی مسافران در دریا و رونق بازارها و اخبار راست ☉ د در د دلالت کند بر ارزانی و وضع حمل و ادغم

قران زهره و مریخ در عقرب — خلاص شدن زنان و عوام و کم شدن ظلم و ستم و بارندگی ☉ د در د دلالت کند بر کثرت بادها

و فاش کردن فسق و فجور و حاصل در لشکرها و ناگهان و سقوط احمال و علت در آلات تناسلی و تالیف مغنیان

قران عطارد و مریخ — ☉ د در د دلالت کند بر خوف خلایق و ظلم بر اهل حرف و فساد کشتها و آبها و کثرت لواط و غدر و مکر

قران قمر و مریخ — و گفتن سخنان دروغ و مکر و تهمت و خیانتها از همه نوع و بد کردن هوا ☉ د در د دلالت کند بر تمامی

قران عطارد و زهره — زنان و بیماری ایشان و خصومت ازواج و محبوسی عوام و ناله ایشان از بدکاران ☉ د در د

دلالت کند بر کثرت فواحش و خیرگی زنان و خیرگی مردان و رونق کار دلالان و معماران

قران قمر و زهره — و رسیدن مسافران از دریا ☉ د در د دلالت کند بر بدی حال اهل حرفه و زرگران و بقالان

قران قمر و عطارد در عقرب — و زیادت شدن آبها و سرما و سلامتی زنان حامله ☉ د در د دلالت کند بر کثرت و گوئی

خلایق و در ماندن مسافران و رسولان و تیزی بازارها و اراجیف و بارندگی و سرما

قران کواکب در برج قوس و این منزله زحل در قوس دلالت کند بر ظهور شخصی که سخن

از اعجاز و نبوت گوید و آیین شریعت نهد و مردم را بحق دعوت کند و از علم نجوم آگاه باشد

و مردم بدان بد و بدعت نمایند و طایفه مفقود گردند و طایفه موجود شوند و لشکر

عظیم پدید آید در امور دین و دول و بدل در صفات و قوت مردم و وقوع حادثها

بوالعجب وامور غریب [illegible] دلالت کند بر قایم شدن حرب و فتنه و بکار داشتن

انواع اسلحه و اندوه معارف و غارت و قتل و آفات اسب و اهل سپاه و نقصان

اجساد و نوع امراض حاد [illegible] دلالت کند بر تشویش خاطر زنان و مطربان و اسقاط

اجنه و کدورت هوا و منازعت ازواج و کسادی لباس و شدت سرما [illegible]

دلالت کند بر نکبت اصحاب دیوان و تجار و حرف و قلت نقود و سستی بازارها و درشتی

خطوط مزور و گفتن محالات و ظهور مردم منافق و کذاب و مشعبد و معربد و بد گشتن

هوا و خشکی و نادوا لگادها و بیماری جوانان و اندوه خلایق [illegible] دلالت کند بر ضعف

حال عوام الناس و زنان حامله و اندوه مال داران و مسافران هر جا که در وقت بود

[illegible] دلالت کند بر بسیاری مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشراف

با اهل حرب و غالب شدن بندگان بر پاکسان و کم ماندن فتنه [illegible] دلالت کند بر

کثرت روح و رغبت علما بطلب صلح میان خلایق و برآمدن مهمات و توبه بدکاران

و باز ماندن گناه [illegible] دلالت کند بر رغبت مردم بعلوم و آداب و شادی اهل حرف

و توبه اهل دیوان و وزرا و گفتن سخنان حق و جستن بادها و اعتدال هوا [illegible]

دلالت کند بر آسانی وضع حمل و مصالح میان مردم و سلامتی مسافران و خلاصی

محبوسان [illegible] دلالت کند بر پریشانی ازواج و طرب در اهل صلاح

و سرما

وسرما و برف و تلف جنین و رغبت زنان بکارهای نابسند ☉ در ... دلالت کند بر ملامت
دبیران و محاسبان و ارباب فضل و کسادی بازارها و ستم بر محترفه و میل مردم بلواطه و تزویر
و ناراستی و خلاف و اراجیف و تغیر در هوا و بیماری اندکی ☉ در ... دلالت کند بر دوح خاطر
عوام از اهل سپاه و مجبوسی و سلاح جوامیس و آشفتگی کار زنان ☉ در ... دلالت کند
بر ملالت خاطر و رونق تجار و اهل حرف و حال و عشق بازی میان زنان و اولاد
☉ در ... دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوشدلی رسولان و صلح عامه و فتح
زنان و اولاد ان و بارندگی و سرما ☉ در ... دلالت کند بر برودت هوا و بارندگی و تردد
رسولان و مسافران و افتادن اخبار مختلف قران کواکب در برج حمل قران
مشتری و زحل در حمل دلالت کند بر تغیر دولتها و احوال عالم و بزرگ شدن خیبان
و محکمان و بی وجود شدن مردم شریف النسب و بر آوردن بناهای محکم و حصارها
و استوار و خرابی و خسف و اراجیف و زیادت شدن حیوانات و بیماری و سرما
و قلت بارندگی ... در ... دلالت کند بر قوت او و اهل حرب و در ساختن با رعیت
و رفتن این طایفه بصحبت فقرا و رغبت مردم بصید و جراحت بودن مردم ارباب
بیوتات کهن و خرابی بعضی مواضع و خشکی هوا و آفت گوسفندان ... در ... دلالت
کند بر بدی احوال حوامل و اصحاب لهو و طرب و در سواری و صنع حمل و باساز کاری

ازدواج وبنیاد بهای مزمن وابرها سیاه وشده سرما وبرف وفنا طلب دبیران ودهاقین

ن ه لدط دلالت کند بر شدة سرما وبرف وجلید واراجیف ومکر وخیانت وفساد والی

بازارها وتنگی طعام ودلمشغولی اهل دیوان وحرف ونجان ن د رط دلالت کند بر کروماکی

رسولان وجاسوسان وتوقف مسافران وبدشدن راهها وقوت سرما دوتیش

وخصومت عوام وظلمت هوا ن د رط دلالت کند بر ضعف حال وزرا وعلماء

اسراف وبسیاری ذرین طبقه ورنجیده شدن امرا واهل سپاه . وقوت ادباش مردم

فلاکتش ودر زر رسانیدن لشکریان ه ز رط دلالت کند بر صلاح کار اکابر

وبیرون آمدن از اندوه وصلح میان ازدواج وبازایستادن زنان از بدنهاد وبه

بکاران ونیک کار شدن ها واعتدال هوا وناامنی راهها ن د رط دلالت کند بر حسن بادها

وسرما ورواج بازارها وغلبه کردن حکیمان وقوت حال دبیران ومنجمان وبحثها از هر نوع

ن ی رط دلالت کند بر مخالفت عوام با ضلان وواعظان وانکار درمیان ایشان

خلاص وامید گرفتاران وحرکت مسافران ن ه ز رط دلالت کند بر فرح اهل سلاح ودر عیب نمودن

بفسق وفجور وروئین تجاران وقوادان وبسیاری بارندگی وناسازگاری ازدواج

ن ی ز رط دلالت کند بر بسیاری اراجیف وگفتن سخنهای محال ودروغ ووقوع

لوامه وحیلها وکارهای ناحق وبد گشتن هوا وضعف در مزاجها ورعد وبرق

ف

ه ز ح در ط دلالت کند بر هراس در عوام از اهل سپاه و بی رونقی بازارها و توقف مسافران
و دشواری وضع حمل ه ر در ط دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و در بهای داشت و نشاط
در خلایق و میل نمودن باقلام و کردن سیرها و عشق بازی میان زنان و اوردان و سرما در رفت ه ه در ط
دلالت کند بر قوت حال عامه مسافران و صلح میان خلایق و سرما و بارندگی و کشاد بستن راهها
ه د در ط دلالت کند بر تری بازارها و بسیاری بیع و شری و شدت سرما و بارندگی و ضعف تجار
قران کواکب در برج دلو دلالت کند بر حرب و فتنه و قصد کردن کسان بر یکدیگر و او فرو رفتن
قومی و بر امدن طایفه و بزرگ شدن دونان و اسباب رسانیدن به بزرگان و هلاک
شدن پادشاهان و تغیر در سیرتهای مردم ه ح ل در دلالت کند بر جمع امدن لشکرها
و دلیری نمودن اکراد و احشام و خرابی جایها و افتن بران و سیاهان و بیماریهای جبلی
و مراکس در مردم و فرو رفتن ملکهای از خاندان بزرگ ه ل در دلالت بر غلبه زنان طادرنان
دکن دوران و سورها در اهل سنات و کوچ پایها و زنان رفتن میان ازواج و نکاحهای
بی عنت و شدت سرما و جلید ه ل در دلالت کند بر کثرت راجیف و بدی هوا
و سرما و کسادی بازارها و ملالت تجار و تحرزه و حانها و پریشانی مردم از انواع ه ل در
دلالت کند بر اندوه خلایق و بیم زنان حامله و زحمت مسافران فظلمت هوا و کثرت آبها
ه ح ه در دلالت کند بر مخالفت میان امرا و وزرا و بیماری قضاة و ائمه و افتکار من مناصب

ودیدن شتا و بادهای بی منفعت و خراب کننده و نهب بزرگان ه دره

دلالت کند بر صفای هوا و فرح در علما و اشراف و دولت در مال و در رونق مطربان

دره و جستن بادهای خوش و صحت خلایق و برآمدن حاجات و فراوانی طعام

دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و آیات

در مردم و در رونق تجار و بازارها ه دره دلالت کند بر فرح و عفت در زنان و کثرت

خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و صفای ه دره دلالت کند بر بسیاری

بارندگی و سرما و بیماری زنان و فسق ایشان و بسیاری سقوط اولاد از ارحام دره

دلالت کند بر جنگ و بانگ میان مردم و خواستن از رعیت و ستم بر حرفه و ظلم و تهمت

بر یکدیگر و ظهور مردم خایف در تمام و اذوه عمال و تجار و بد گشتن هوا و برها ه دره

دلالت کند بر سلامتی مسافران و زنان و شادی عوام و باد و نم و سرما ه دره

دلالت کند بر بادهای تند و خبرهای گوناگون دگرگون نبات و افسونها و حرکت باد

دلالت کند بر بسیاری ابرها و آفت حیوانات

قران کواکب در برج حوت قران مشتری و زحل

خروج سلاطین و خرابی جایها و تقویت جستن بندگان و خطر سفاین و فتنه

و اختلاف میان ملوک ه ل زا دلالت کند بر حرب در طرف شمال

و بوسیدن دریا و غرق کشتیها و سیلها منفر و باران مضطرب و آفت حیوانات

آبی

آبی ویکن که خفگی کنند بدیگر شواهد ه دریا دلالت کند بر رنج خواتین
وخادمان واهل طرب وشده ودشواری وضع حمل وکسادی بازارها ومشغولی
خلایق و دریا دلالت کند بر بسیاری اراجیف ونقصان آبها واندوه عمال
دیگاه ومردم بازار واهل فضل وکسادی متاعها واشفتگی باغها ووقوع وبا
ز دریا دلالت کند بر اندوه عامه ومسافران وزنان وبدگشتن آبها وتاریکی
وبارندگی وسرما اگر وقت باشد ونشویش اهل دیوان ح دریا دلالت کند بر استیلا احداث
وحرارت بر مزاج امه واسراف ومخالفت اهل صلاح با معارف واعیان وغالب شدن
ابواب البر با شرار وتوبه فجار وامور وقف ورونق احتساب ط دریا دلالت کند بر ایمنی
وفراغت خاطرها ووقوع جمعیتها خاصه میان اکابر واعالی وفراخی نعمت وکثرت خیرات
وبارانهای نافع وسلامتی کشتها وفرونشستن آشوبها ورونق ابواب البر وبکارهای
خیر وشادی علما وقضاه ورغبت مردم بعلوم ی دریا دلالت کند بر سهم ملوک واکابر
وعمال واهل بازار وفضلا وخلاصی این طایفه از اندوه وبادهای نمناک وبارندگی وسلامتی
مسافران دریا ومیل مردم بتوبه وصلاح وایمنی وفراوانی نعمت یا دریا دلالت کند
بر زیادتی آبها وسلامتی کشتها ودیانت عوام وعفت زنان وتوبه بدکاران
یب دریا دلالت کند بر چیرگی زنان بر مردان ووقوع نکاحها وبسیاری بارندگی ورنج

مسافران و تهمت بر خاینان و مخادم و بیماری بر خاطر بعد ☉ در دریا دلالت کند بر بدی
حال متصرفان و تجار و اهل بازار و کسادی چیزها و بسیاری خیانت و تهمت میان خلق
و اراجیف و بادهای تند و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها و تغیر هوا ☉ در دریا
دلالت کند بر رنج مسافران و آفت کشتیها و بسیاری تجارت و میل زنان لهو اوردا
و رونق مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و امدن چیزهای نیک و بارانهای مفید ☉ در دریا
دلالت کند بر جمعیت میان دزدان و محرمان و رونق عوام و مسافران دریا و باران نافع
☉ در دریا دلالت کند بر قوت قضایای شرعی و اصلاح ذات البین و بارانهای بوقت و بسیاری و سیل
آبها و چیزها و تجار و اهل بازار بیان احتراقات کواکب احتراق زحل در برج و احتراق کوکب
که کوکبی محترق متصل باشد مشتری را آن کوکب عاید شود مانند امراض حاده که سرایت کنند در ابدان هیجی
بواسطه وبا احتراق زحل در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت ملوک قدیم و دهاقین و اهل صحرا
و اندوه اکابر و بیماریهای مزمن و خشکی هوا و نقصان معادن و شکوفه و فتنه در مشرق
و اقلیم رابع و فقدان یکی از معارف و اگر مشتری متصل بود مردم شریف را انگشت رسد
و سلاطین و گوسفندان و شتر و اگر مریخ بود حرکت لشکرها و بیماری اهل سپاه و اندوه
ارباب معارف و آفت حیوانات شد در الی هوا و اگر زهره بود زنانرا علالت پیدا شود و هوا سرد شود
و کسادی زینت و اگر عطارد دلالت کند بر موت بزرگ و تنگی طعام و آفت حیوانات

احتراق زحل در مثلثه خاکی

و مخاوف

و مخاطره زنان و دهاقین و فساد نباتات و سرما در دو ثنین و اگر مشتری متصل بود کمی طعام بود بخاصه
اگر زحل در سنبله بود در تفکر و قضاة و ایمه اگر مریخ بود خشکی و فساد نباتات و حیوانات بود و زلزله
و ضعف مفسدان و خرابی عمارتها اگر زهره بود زنان و مطربان را ملالت رسد و سرما
در وقتی و ارزانی اگر عطارد بود فساد زرعها بود و زمین لرزه و سرما در طبع و اراجیف
و گرانی اگر قمر بود سرما و تاریکی هوا و ملالت عوام و رنج مسافران باشد احراق زحل در دلو
دلالت کند بر بیماری و موت و تنگی طعام و آفت طیور و اشجار و فقد بزرگان و فتنه در موت
و بادهای مضر و اگر مشتری بوی متصل بود یکی از اشراف الناس نا چیز گردد و دلیل اسا[illegible]
بود اگر مریخ بود ملوک و او را مخاطره بود و دزدان غلبه کنند و فتنه قایم گردد و بعضی از سپاه
گرفتار گردند و ظهور مدعیان اگر زهره بود زیان زنان بود و مطربان و شهرها اگر عطارد بود
اراجیف و بادهای مضر و گرد و تزویر میان مردم و زحمت کتاب و فضلا و زحمت محترفه و هلاک
یکی از این طایفه اگر قمر بود رنجوری زنان و عوام باشد و محنت مسافران و در سلال
احراق زحل در دلو الی دلالت کند بر فتنه در شمال و عراق و گرانی و آفت و رنج و غرق
سفینها و اگر مشتری بوی متصل بود فراخی باشد و اهل سلاح غلبه کنند بر مفسدان
و ملوک خراسان را آفت رسد اگر مریخ بود حرب و قتل خیزد و خروج مردم مفسد و معین
و نکبت این طایفه و نقصان آبها اگر زهره بود ملالت زنان و مطربان باشد و ابرهای تیره

و باران کم بارد و فتنه اگر عطارد بود تشویش در بابل و فارس و محنت عمال و تجار باشد
و کسادی بازارها اگر قمر بود بیم بود از سیلها و آفت کشتها و رنج مسافران و عزت طعام
احتراق مشتری در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر نکبت اعیان و اشراف و مصادره
کیسه داران و خصومت ملوک و تلف یکی ازین طایفه اگر متصل بود بزحل در زمین
عرب فتنه افتد و آفت حیوانات بود اگر مریخ متصل بود بوی در مشرق حرب و قتل
خیزد و فساد معادن و عزت الذهب و نکبت ترکان اگر زهره بود اسباب رسد
بزنان و اهل طرب و فراغی بود اگر عطارد بود ملالت رسد به دبیران و اهل دیوان
و جنگ در بازارها و بسیاری دعاوی اگر قمر بود خشکی کند و مسافران و سکان را نکبت
رسد و خوف از دیهها و بیابانها احتراق مشتری در مثلثهٔ خاکی دلالت کند بر اندوه وزرا و سادات
و قضاة و اهل بیوتات از مفسد اندوه است در حکام و ادرار اگر متصل باشد بزحل
در خراسان فتنه خیزد و گرانی و رنج گاو و گوسفند و خشکی هوا اگر مریخ بود آشوب و حرب باشد و ظلم و حرکت
سپاه و اوبئه و تنگی طعام اگر زهره باشد فراخی نعمت باشد و ارزانی و اندوه زنان و مطربان اگر
عطارد بود تشنیع اهل بازار و کسادی و ظلم درمها اگر قمر بود عوام و ممالک رسد و بدی حال مسافران و زنان
و دزدی افتد و ... احتراق مشتری در مثلثهٔ بادی دلالت کند بر فتنه در موصل و شام و افتادن ملکی عادل
و پریشانی وزرا و علما و بادهای سخت اگر بزحل متصل بود آفت درختها و گرانی بود و بادهای

مضر

مضر اگر مریخ بود حرب بود و قتل و اسراف و نفاق میان اکابر و ستم و تباهی بود اگر شمس بود بدی
حال زنان و مطربان باشد و وقوع نکاحهای بی خیر و فراخی و صحت بیماران اگر عطارد بود بادها
سخت جهد و دروغ و دار القضا و تلف مال خلایق و خصومت مردم اگر قمر بود غوغای عام بود
و بارندگی و جدال و ازدواج احتراق مشتری در مثلثهٔ آبی دلالت کند بر اندوه علما و اعیان و توانگران
و زیادتی حیوانات آبی و سلامتی مسافران دریا اگر متصل بزحل بود آشوب خیزد در شمال
و گرانی و موت بزرگان اگر مریخ بود حرب و خون ریختن و غرق کشتیها و حرکت لشکرها
بود بعزم غارت و بیماری زنان و کودکان و بارندگی سخت و سرما اگر عطارد بود تیزی بادها
بود و دروغ عمال و کثرت جراحات و فراخی و ارزانی اگر قمر بود بارانها بود و خصومت عامه
احتراق مریخ در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر آفت چهارپایان خاصه گوسفند و بز (?) و استیلاء
حدت و حرارت بر مزاج ملوک و اکابر و فتنهای نهانی در جانب شرق و اقلیم رابع
و حرکت سپاه و شبیخون اگر بزحل متصل بود موت یکی بود از ملوک و خود سلطان اگر مشتری
بود آفت اکابر بود اگر شمس بود باران و فراخی و اسقاط اجنه و بیماری زنان اگر عطارد
بود رعود و برق و جهد و فتنه قوی گردد و احتراق مواضع بود و در هوا آتشها پدید آید
و رواج بازارها و سلاح و ستور (?) دو برده (?) اگر قمر بود ملال عامه بود و تشویش مسافران
و قطع طریق و غرق شعابین (?) و انده (?) زنان حامله احتراق مریخ در مثلثهٔ خاکی دلالت کند

به پریشانی حال ملوک و اولاد اهل سلاح و ناچیز شدن قومی و حرب و فتنه در حدوث و سخن و فتنهای
نهانی اگر بزحل متصل بود آفت کاه و ثمر باشد و فساد غلات اگر بمشتری بود گرانی نرخها و مکروه
حال اشراف اگر بزهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و سلامتی کشتیها و شدت سرما اگر بعطارد بود بیماریها
خناق کند و بیماری کودکان و جهال و تجار و بادها و اراجیف اگر بقمر بود رنج مسافران و سرما و برف
احتراق مریخ در مثلثه بادی دلالت کند بر خون ریزش و تشویش و اراجیف و حادثه حرب
و خشکی هوا و مخالفت امرا و آفت بدکاران اگر بزحل متصل شود ملکی فرو رود و بیماری و وبا پدید آید
و احتراق جایها اگر بمشتری بود اسباب و بعضی تجار و فساد درختها اگر بزهره بود بارانها آید
و تن درستی و ارزانی خانمانها و پریشانی زنان و اولاد اگر بعطارد بود بادهای تند جهد
و صاعقه و اراجیف و احتیاج مردم بمعالجات اگر بقمر بود کشتیها رود و در ماندن
مسافران و رسولان و رنج زنان حامله و اندوه عوام احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند
بر خرابی و حرب در بابل و فارس و ارمنیه و صوفی و خلاف لشکرها و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها
و نقصان آبها اگر بزحل متصل بود شبیخون کند و خروج مدعی در فارس و خراسان اگر بمشتری
بود آبها بسیار گردد و ایمنی و اندوه علما و قضاة اگر بزهره بود بارندگیهای بی اندازه و بیماریها
درد و فتنه و زیان زنان اگر بعطارد بود بادها سخت جهد و جنگ در بازارها و اراجیف اگر بقمر
بود غلبه عامه بود و رنج مسافران احتراق مریخ در مثلثه آتشی دلالت کند بر بیماری زنان

وطاعون

و خادمان و مطربان و مردم ظریف و شریف در اقلیم ششم اگر بر زحل متصل گردد موت دیوانیان
و خشکی هوا و هلاک شخصی نامی و اندوه علما و ائمه اگر مشتری بود نعمت بسیار گردد و بادهای معتدل
جهد و سلامتی حیوانات اگر [مریخ] آشوب باشد و بیماریهای دموی و خون ریختن و فساد اهل
سلاح اگر عطارد بود امور نامشروع کنند و تهمت نهند و سرما در وقتش اگر قمر بود
باران و رعد و برق اگر موسم بود و اندوه عامه احتراق زهره در مثلثه خاکی دلالت کند بر
رنج زنان و خواجه سرایان و اصحاب طرب و زینت و فساد نباتات و حیوانات و باران
قوی و ارزانی لباس و جامه اگر بر زحل متصل گردد غلها تباه گردد و حیوانات را آفت
رسد و سرمای خنک اگر مشتری بود اندوه مسافران و بدکاران باشد و اعتدال
هوا اگر مریخ بود مخالفت ازواج بود و آفت زنان و کودکان اگر عطارد بود سرما و
اراجیف و تشویش اگر قمر باشد اندوه مسافران بود و فساد نباتات و خصومت عامه
و سرما احتراق زهره در مثلثه بادی دلالت کند بر وقوع امراض و کثرت بادها و بیع
و نزی بوده اگر بر زحل متصل گردد بیماری سخت گردد و آفت در درختها و اندر ارکان
اگر مشتری بود نعمت بسیار بود و تهمت برایه و قضاة اگر مریخ بود خرابی جایها بود
و اسقاط اولاد از ارحام و آفت میوهها اگر عطارد بود بیماران علاج پذیرند و بادها
خوش وزند و رونق بازارها اگر قمر باشد باران آید و حزن مسافران و ملال عامه احتراق زهره در مثلثه آبی

دلالت کند بر کثرت بارانها و ابرها و جاری شدن آب و فساد حال زنان زاینده و کثرت نکاحها و اگر
بزحل متصل بود دال بر غرق سفینها و خرابی از آبها و تیرگی هوا و اگر بمشتری بود بارانهای مفید آید
و نعمت بسیار گردد و سلامتی کشتیها بود و نکاحهای بزرگ و اگر بمریخ بود بارانهای مسم آید و سرما و
اهل دریا و اگر بعطارد بود بارانهای سخت آید و حرکت مسافران بود و خصومت خلایق و اگر بقمر بود
خرابی از سیلها و رنج مسافران دریا و تغیر هوا احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلالت کند
بر ضعف حال فضلا و اهل دیوان و تجار و اهل بازار و هلاک در معادن و رنج عمال و ستم فالی
اگر متصل بود بزحل بادهای صعب جهد بی منفعت و اندوه خلایق اگر بمشتری بود بادها
خوش وزد و سلامتی چهارپایان و معادن و بیماری بزرگان اگر بمریخ بود خوف و خطر
و آشوب خیزد و غدر و قتل ناحق اگر بزهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و کسادی بازارها
و تماشا و عطر اگر بقمر بود کدورت هوا بود و عجز تجار و اهل اسفار و اذی عوام احتراق
عطارد در مثلثه خاکی دلالت کند بر فساد دواب و نباتات و زحمت تجار و عمال
و خشکی هوا و باد خشک اگر بزحل متصل بود خرابی بقاع و تلف حیوانات و زلزله اگر بمشتری
بود عمادتهای عالی آفت در ابواب الم و مجادله علما و فضلا اگر بمریخ بود بیماری چهارپایان
و احتراق جوامع آدمی و گرانی اگر بزهره بود آفت زنان و اولاد ایشان باشد و تلف کودکان نارسیده
اگر بقمر بود سرما و ظلمت هوا و رنج زنان و عوام بود احتراق عطارد در مثلثه بادی دلالت کند

بر رونق دیوانها و قوت فضلا و منجمان و تجار و اهل بازار اگر بزحل متصل گردد بیماری طاعون

و بادهای سخت و کدورت هوا و آفت عمارتها و درختها باشد اگر مشتری بود بادهای سالم جهد

و صحت مردم و آمدن خبرهای خوش و رونق تجار اگر مریخ بود بیماری خونی و قتل و شبیخون باشد اگر

شمس بود رنج زنان حامله و فساد حال مغنیان و خماران باشد اگر قمر بود هوا بد شود و تبها

آید و اندوه عامه **احتراق عطارد در مثلثه آبی** دلالت کند بر آفت کشتها و زیادت

آبها اگر بزحل متصل گردد خرابی جایها باشد از آب و آفت نباتات اگر مشتری بود سلامتی

حال مسافران دریا بود و باران نافع اگر مریخ غرق کشتیها بود و آفت حیوانات آبی

بود اگر شمس بود رنج زنان حامله و فساد شراب داران و بسیاری لواطه و خیانت

در مردم اگر قمر بود غلبه آبها و بیم از سیلها و عمارت کاریزها و رونق عامه مردم

بیان احکام مجاسدات مجاسده زحل و رأس دلالت کند بر رونق حال

ملوک قدیمه و دهقانان و پیران و یهودان و بندگان و بسیاری عمارت و زراعت

و آبادانی جایها و ظهور زاهدی بی علم از روستاق و خبر دادن از مغیبات

و توجه ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و اهالی صحاری و خلاصی محبوسان

و سلامتی زرع و ستوران **مجاسده زحل و ذنب** دلالت کند بر خلاف آنچه گفته شد

و بیماریهای دراز کشیدن از ماده سودا و وقوع جنون و قولنج و استسقا و یرقان ٠

و جذام و هراس در مردم و بسیاری توجه و رازی و ظهور مکر و ظلم و تخریب فساد حیوانات
و غلات و گرفتاری مردم کوه پایها و قلعه داران مجاسده مشتری و راس دلالت کند بر نیکوئی
حال وزرا و ایمه و علما و اشراف و اعیان و رونق مساجد و مدارس و گرفتن نفوذ و تصدیق
و دیانت و امانت و صلح میان مردم و امر معروف و نکاحها و فراخی و ایمنی و بسیاری نقود
مجاسده مشتری و ذنب دلالت کند بر ضد آنچه گفته شده و مصادره توانگران و بیماری
اشراف و اعیان و تیز و بر مفتیان و قضاة و وقوع امور نامشروع و ضعف دینداران
و نفاق میان مردمان و بیماریها چون ذبحه و تشنج و درد دل و بد گشتن هوا و گرانی
و آفت حیوانات مجاسده مریخ و راس دلالت کند بر قوت حال و اولشکریان و قصابان
و شبانان و توبه بدکاران و فرو نشستن فتنه و ظهور خود دستا و دراف و دردکی حسن
سفلکان و اجتماع اهل سپاه مجاسده مریخ و ذنب دلالت کند بر ضعف حال لشکر
و اهل سلاح و آفت دزدان و بدکاران و رسوائی این طایفه و جنگ میان بدان
و بردن راهها و بسیاری فسق و کارهای ناشایسته و برخاستن حرب و قتل و شوخی
مجاسده شمس و راس دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و اکابر و ارباب
جاه این طایفه و عدل و انصاف در حکام و بسیاری زر و سیم مجاسده شمس و ذنب دلالت
کند بر بیماری و خوف اکابر و دهقانان و گرفتن درد چشم و فساد نقود و افتادن ادبار بدینها

و شود

وستود مجاسده زهره راس دلالت کند بر سعادت حال زنان و اوردان و ارباب طرب
ونکاحها و خیر و سود ها و فراخی نعمت و رونق بازار عطر فروشان و زینت سازان و
دجواسی فروشان و برامدن حاجات مجاسده زهره ذنب دلالت کند بر طلاق و فراق
میان ازواج و زنان و مطربان و بیماری رنبروبان و کرفت فسق و بی شرمی ای رنجان
و علت آلات تناسل و نکاحهای بی رغبت مجاسده عطارد راس دلالت کند بر شکل حال
فضلا و اهل دیوان و تجار و اهل بازار و بسیاری بیع و شری و امانت در مردم و گفتن
سخنهای حق و موعظه و راستی و عدول و امدن اخبار صحیح و هی سادان و رواج
کتب مجاسده عطارد ذنب دلالت کند بر ضد انچه گفته شد و ضعف رایها و خطا
در تدبیرات و مطالبت تجار و عمال و متصرفان و اهل بازار و آفت طیور و ظهور منافقان
و کرفت بهتت و نمیمه و گفتن سخنهای بیهوده و بسیاری دروغ و نوشتن خطوط مزور مجاسده
راس دلالت کند بر اسانی وضع حمل و برامدن مهمات مردم و سلامتی مسافران و دیدار اشنایان و
و سازگاری ازواج و عوام مجاسده قمر ذنب دلالت کند بر ضعف حال عوام و اسقاط اجنه و مرگ
کودکان و نحوست در کارها سال العکام لصاعا و استنباطه معلوم است که اجماع قران سرسی و استعمال
مقابله ایشان را مثلا بر خوانند و این سطرها در امور عالم ترکیب این تمامست پس واجب انکه طالع
وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب سوت و دلایل آن حکم کنند چنانچه در نسخه یاد نموده ام

و مثال بنا ایراد کنیم انشاء الله العزیز مثلا که در صورت طالع یکی از بند و فتح الباب اتفاق افتد باد دلیلی
که دال باشد بر تغیرات هوا مناسب آن حکم کنند و همچنین در دلایل جو روز آشوب و گرانی و ارزانی تامل کنند
خاصه از اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر تحویل سال و فصل انچه در خاطر آید بعد از آن امتزاج دلایل
از سر فراغت و فکر درست حکم کنند فصل در اجتماع و استقبال منقسم شود بهر کوکب که متصل شود
طبیعت آن کوکب گیرد و حکم از امتزاج آن کوکب باید کرد از سعد و نحس اما اگر در صورت طالع یکی از ان
دو فتح الباب بود خاصه که میان در طالع و سابع باشد دلیل باد و باران و تغیر هوا بود اگر نحسی
عاشر بود دلیل بیماری و بد گشتن هوا بود اگر در رابع بود دلیل زلزله و آفت زرعها و خرابیها باشد اگر
نحوس در مثلثه آبی بود نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرما خاصه در زمستان باشد و اگر در مثلثه
آتشی باشد احتراق مواضع و فساد معادن و جواهر بود و اگر هوائی باشد بیماری در
انواع انسان و آفت اشجار و طیور باشد اگر در مثلثه خاکی باشد آفت حیوانات
و غلات باشد و بیم زلزله و خسف اگر سعود باشند بجای نحوس دلیل صحت و سلامتی
منسوبات هر یک باشد چنانکه گفتیم اگر قمر جدا از انصراف نحوس متصل گردد دانا و حریف
اندوه و خیانت کنند و خصومت و غوغای در بازار و گرانی نرخها باشد اگر بسعود
متصل شود امن در قاعیت باشد و عزت اشراف و اعیان و شادیها از هر نوع
و ارزانی و فراخی نعمت اگر طالع برج بادی باشد یا صاحبش او کوکبی بادی

ودلیل

و دلیل دیگر باران بسیار شود و بادهای سخت باید و آبها را نابدید کرد دیگر اجتماع یا استقبال
منصرف شود و بعطارد متصل گردد دلیل را جیف و سخنهای دروغ و خصومت در بازارها و
و کسادی نرخها بود خاصه که نظر عداوت باشد و قوی تر عطارد منحوس باشد دیگر خداوند یکی ازین ده
موصوف باشد بصفات علا نرخها گران شود خاصه که در طالع و دهم باشد و اگر موصوف باشد بصفات
رخص ارزانی نرخها باشد اگر رب طالع که مقدم بود بر سال اگر بجای زحل مشتری باشد و او دال رخص
ارزانی شود و فراخی اطعمه انصراف قمر از یکی ازین ده و متصل شود بمشتری و او دال بر ارزانی
نرخها ارزان شود اگر انصال بزحل باشد و او دال بر غلا گرانی شود در طالع یکی ازین ده
نحوس با سهم ناظر باشند بعداوت یا مع ذنب دلیل فتنه است و حرکت لشکرها و ظلم مسعد
نحوس با سهم بن بن یا سهم الحرب دلیل حرب و غارت و قتلهاست اقران نحس یا بود
او تحت الشعاع یا بحسین در طالع یا عاشر یکی ازین ده دلیل بیماری و شبیخونها و دردسرها
و آشوب سرحد که بعضی ازین دلایل تکرار نماید چه افاده حالت اگر اجتماع در حمل
دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و آفت کو سعید و اندوه عوام و صناع // و بیم و بادکی
هوا ثور دلیل بر فساد ستاره و شکوفه و جهاد مالان و حرکت مسافران و کم زعارت و زراعت و تغیرها
جوزا دلیل کند بر حرارت در جوانان و زنان و جستن بادها و آفت اشجار و گرمی هوا اگر
بحیاط باشند اندوه کتاب و عمال و خصومت در بازارها و کثرت معاملات سرطان دلیل کند بر

بسیاری آبها و رسیدن مسافران دریا و بزرگی جستن دونان و زحمت زنان حامله و تنگی
هوا اسد دلیل کند بر ترقی احوال ملوک و التفات کردن با یکدیگر و فرستادن فیح و رسل
پیش هم و فراهم آمدن اکابر و گفتن اسرارها و شدت حرارت هوا سنبله دلالت کند بر تغیر
هوا و میل مردم بتجارت و جمع آوردن حبوبات و تقرب جستن عوام پیش بزرگان
میزان دلالت کند بر تفاوت نرخها خاصه آنچه بر از و فروشند و بهبود خاطر ملوک
و اکابر و محبوسی عامه و کثرت باران و وقوع نکاحها عقرب دلالت کند بر توقف مسافران
و کم فسادی جاسوسان و ملالت خلایق و آفت کشتها و بارندگی و ماندگی هوا و سرما جدی
دلیل کند بر شدت سرما و برف و در بند آمدن رسولان و بسته شدن راهها و در حبس
افتادن عوام و ناسازگاری ازواج و فساد حیوانات دلو دلیل کند بر کدورت خاطر
ملوک و اکابر و جستن بادها و ظلمت هوا و اندوه پیران و اهل صحرا و در ماندن رسل
و فتوح و اهل سفر حوت دلیل کند بر حرکت مسافران دریا و بخاطر کشتها و آفت
حیوانات آبی و کثرت بارندگی و کثرت عوام و بسیاری عمارت جویها و بوستانها

بیان احکام اتصالات کواکب سبعه سیاره شد بر حمل شمسی

دلیل کند بر مودت میان ملوک و اکابر و نوازش یافتن وزرا و علما و رغبت حکام
بعدل و بسیاری خیرات و زراعت مشایخ و دهاقین و صحت بیمار دال گفتن ع د
دلیل

دلیل کند بر خصومت اکابر و ستم بر دهاقین و آفت اهل قلاع و جبال و اندوه ملوک
و ملالت اشراف از زنگان و مصادره توانگران و رونق دار القضا و فتنه لکه
دلیل کند بر صلح میان ملوک و اکابر و امن و آسایش خلایق و فراخی نعمت و ارزانی
و بسیاری خیرات و رونق دهاقین و اهل صحرا و توبه بدکاران لی دلیل کند بر خصومت
اکابر و ظلم و ستم بر رعیت ~~و خوارشدن باقین کوتوالان و صحرانشینان~~ و فتنه و
آشوب و خرابی سپاه و آفت کوه پایها و تغیر ملک و بیماری بزرگان و گرانی نرخها
تسدیس مریخ و زحل لکمه دلیل کند بر الفت میان سپاه سالاران و دهاقین و ترحم اکابر بر رعیت
و خوارکشش باقین کوتوالان و صحرانشینان از پادشاهان و نهادن حصارها
و رونق دار الاحتساب لکمد دلیل کند بر غلبه کردن دزدان و عیاران
و قتل ایشان و حرب و فتنه و اندوه رعیت و اکراد و بیماریهای صعب
و زدن راهها و فساد کشت و قلت آبها و آفت درختها از موسم و ملخ و
مجوسی لشکریان لکه دلیل کند بر دوستی ملوک و بزرگان و آسایش خلایق
و اتفاق دهاقین با اهل سپاه و مسلمان شدن کیش داران و جمع آمدن
سپاه در مرتفع لکو دلیل کند بر حرب بزرگ و هلاک بعضی از معادف ملوک
و حرکت لشکرها و مخالفت سلاطین و اندیشیدن غدر و مکر در حق یکدیگر

وانتقال ملک ودولت وجرات عوام وبالا گرفتن ظلم وظهور مردم شریر وگرانی طعام وگرمای

تسدیس شمس وزحل

ملکان وارا سعـل دلالت کند بر نوازش یافتن دهاقین وقلعه داران وبزرگان
از پادشاهان وترحم کردن بر رعیت وآبادانی مزرعها وفرصها وفراخی اطعمه وتغیر هوا
عـمـل دلیل کند بر خواست از رعیت وخشم ملوک بر بزرگان رستاق وبدی حال
برزیگران ومردم کوه پایه وصحرانشینان ووقوع عداوت میان اکابر وخرابی ضیاع
وعقار ونقصان ارتفاعات وبیم زلزله وسرما اگر وقت بود سـمـل دلالت کند
بر عنایت ملوک وسلاطین با بزرگان ودهقانان ووقوع صلح اکابر وکم شدن
جور وستم وآبادانی جایها وبسیاری زرعها وبزرگ شدن دونان وتغیر هوا وامکاب
لسـل دلیل کند بر خصومت میان ملوک واکابر وحرب وستم وخروج سپاه
وآفت بریان دکنا ورزان واندوه اهل قلاع وجبال وفساد حیوانات
وگرانی نرخها وعمارت درگه پایها ونقصان غلات وعادات وبارندگی وسرما

تسدیس زهره وزحل

اگر وقت وآفت از نجوم در گرما سـه ل دلیل کند بر نیکی حال زنان واهل طرب
ووقوع سورها در رستاق ونکاحها وموافقت ازواج وغلبه نشاط دبیران
ودهاقین وارزانی فاسقی وزینت وشدت سرما در وقت خنکی هوا
وسلامتی کشتها حـه ل دلالت کند بر بیماری زنان واوردان ومطربان وذو دشواری
وضع

وضع حمل و اندوه خلایق و زبان رفتن کارها و ناسازگاری ازواج و دلتنگیها
اهالی جبال و صحاری و کمی غلات و تری هوا و سرما بود وقتش ح ل دلیل کند بر تباهی
بزرگان و مردم صحرانشین و ارباب قلاع و جبال و فساد حیوانات و ارزانی خرما
و اصلاح پذیرفتن کارها و رونق پیشه کاران و رواج بازارها و ارتفاع ظلم
و اعتدال تابستان و برف و طیر در زمستان له ل دلیل کند بر اندوه و غیبت
و فرو بستگی کارها و ناامیدی مردم از جور و ستم و اسقاط جنود و سؤالی زنان و خصومت
اهل بازار و دهاقین و کوه‌نشینان و جدائی ازواج و تهمت دزدان و فساد
طعام و اندوه مطربان و ابرهای تیره و سرما در وقتش م د ل دلالت کند بر حرکت — تسدیس عطارد و زحل
رسولان و بستن عهدها و گشایش کارها و بسیاری عبادت و زراعت و بیع
و املاک و سلامتی بزرگان و کوه‌نشینان و سرما در وقتش و تیرگی هوا و اراجیف
ع ل دلیل کند بر ظهور خیانتها و تهمتها بر خلایق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان
و نجار و اهل بازار و ولی در دهاقین و اهل صحرا و بد گشتن هوا و اراجیف
و بیماری حیوانات و فساد نباتات و سرما در وقتش ی ل دلالت کند بر الفت میان
دهاقین و بزرگان و پیران و جستن بادهای خنک و ارسال آنها و فتح عاملان
و عدل اصحاب اقلام و حرف و شدة سرما در وقتش و رواج بازار کتاب و برده

ورسیدن اخبار از هر نوع لدل دلیل کند بر خصومت میان خلایق و گرفتاری
رسولان و جاسوسان و انتقال مردم بی اختیار و ستم بر حرف و بکار نداشتن
افسونها و سحرها و تهمت بر خلایق و ظهور گدایان و مردم منافق و آفت اهل بستان
و کوه‌نشینان و تیرگی هوا و بادهای ناخوش مدل دلیل کند بر اتفاق ازواج
و پدر و فرزندان و رونق بزرگان و صیادان و رسیدن مسافران و تغیر هوا
٤دل دلیل کند بر جنگ و بانگ میان ازواج و اندوه رسولان و گریه بانان و رنج
اهل صحرا ..ل دلیل کند بر رونق مشایخ و دهاقین و صلح مردم و سازگاری ازواج
و سعادت گناه‌کاران و صیادان و آب‌کاران لدل دلیل کند بر رنج مسافران
و آفت کشتیها و خصومت میان پدر و فرزندان و رسوایی و بازرگانی و درویشی و بیماری
اطفال و زنان مکد دلیل کند بر دوستی علما و فضلا و قضات و امرا و اهل سلاح
و باز ایستادن تجارت از بیع و شری و گرانی نرخ و عزت آلت حرب و میل مردم
بسلاح و تیر انداختن و عمارت ابواب البر و رنج دزدان و راهزنان ٤٤
دلیل کند بر فتنه میان سادات و قضاة و اهل سلاح و آفت بزرگان بد بودن و آتش
و آفت انزاد و بیماری اهل سلاح از حرارت و استیلاء حدت مزاج اکابر
و قتل و زنا چه برجی که مریخ در وی بود مکد دلیل کند بر سودمند وزرا و امرا و اهل
سلاح

تسدیس قمر بزحل

تسدیس مریخ بمشتری

صلاح و نوازش این طایفه از بزرگان و بسیاری از معروف و رونق دار القضا
و توبه بدکاران و کم شدن اهل هنر و شدت گرما در وقتش لجه دلیل کند بر قصد
بزرگان و خصومت میان وزرا و امرا و بسیاری ملوک و حکام و مصادره توانگران
و تشویش خلایق و هراس در مردم و سوختن و تاختن جایها و بیم اسیر و خون ریختن

تسدیس شمس مشتری

و عذر نا بود و بیماری حاده و فساد خوردنی کهکه دلیل کند بر قوت حال ملوک و حکام
و الفت این طایفه با علما و معارف و انصاف و خلایق و بسیاری خیرات اکابر
و زیاده شدن مالها لجه دلیل کند بر خصومت قضاة و ائمه و غضب بزرگان
برین طایفه و تهمت بر علما و مجادله در دین و مذهب و گرمی در وقتش هکه
دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و از پادشاه و وزرا و اشراف و توانگران و قضاة
و ائمه و آبادانی مساجد و مدارس و عدل و انصاف ملوک و نقصان خود و سیم
و بسیاری زر و سیم و بیع جواهر و خیرات بزرگان و فراخی و ارزانی و گرمی در هوا
بوقتش لمه دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و اعیان و خواست از توانگران
و حرمت این طایفه و مخوف بودن از ملوک و تنگی طعام و تفاوت نرخها و فساد

تسدیس زهره مشتری

نقود و گرمی هوا در وقتش سمه دلیل کند بر شادی علما و اشراف و وزرا
و ایمنی و رونق قضاة و سادات و تن درستی خلایق و عزت لباس دیرایه و صلح میان

مردم [illegible] دلیل کند بر بستگی کارها و نابکاری ازدواج و ار موقوف و تهمت بر قضاة
و ائمه و طلب جمع و تفرقه و ارزانی حریر و جامه و نمناکی هوا [illegible] دلیل کند بر ترقی کار
بزرگان و صحت بیماران و بصلاح آمدن کارها و وقوع نکاحها و ساختن زینتها
و آرام گرفتن فتنه‌ها و حرمتی خواستن و اهل طرب و آمدن خبرهای خیر و گرفتن تصدق و رونق
علما و فقرا و ارزانی [illegible] دلیل کند بر خصومت ازواج و بسیاری فسق و بدنامی اهل
صلاح و طلب کاسبی و اندوه عوام از گرفتن او موقوف و ذی رونق مطربان و تراب
و رسوائی زانیان و ظهور خیانتها و ناله اهل نجوم و علم از فساق و آمدن نم [illegible] تسدیس عطارد بمشتری
دلیل کند بر رونق دبیران و منجمان و دبیره و روشنان و تجار و اهل بازار و دیوان
این طایفه از وزرا و اکابر و میل مردم بعلوم و آمدن خبرهای نیک و بادهای معتدل
[illegible] دلیل کند بر خصومت اهل بازار و جدل میان علما و وزرا و اظهار حسد در مردم و
حبس بادها و زود در عقوبت [illegible] دلیل کند بر ترقی حال دبیران و مستوفیان و رونق علما و
فضلا و جمعیت میان این طایفه در راستی و دیانت و دخل ایشان و سعادت
کاتبان و کتاب و صحت کودکان و باد و باران [illegible] دلیل کند بر خصومت میان علما
و نفیها و نزاعها جهة دین و مذهب و دادن فتوی‌های ناحق و ناراستی در مردم و حیلها
میان مردم تجار و اهل بازار و آمدن بیت وران و بادهای مخالف و بیماری اطفال

تسدیس قمر بمشتری
ربع قمر بمشتری
تثلیث قمر بمشتری

دلالت کند بر سلامتی مردم و رغبت زنان و رونق بازارها و بر آمدن
حاجتها از بزرگان دلالت کند بر حاجات فرومایگان و دلمشغولی عوام و زنان
تجار و خصومت ازواج دلالت کند بر اظهار امانت و دیانت و دعوام
و بسیاری خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و گشتنها و ارزانی و آمدن کاروانها

استقبال قمر بمشتری

و صحت بیماران و بارندگی دلیل کند بر نفاق میان علما و قضات و ائمه و عوام
الناس و مردم سفله و افتادن دعوی شرعیه و اندوه اهل دارالقضا و درماندن

تسدیس شمس بمریخ

مسافران و رسولان و گرفتن هوا دلیل کند بر قوت امرا و اهل سلاح و
زیادتی جاه این طایفه و غلبه حرارت بر مزاج ملوک و اکابر و عزت ستور و آلت
حرب دلیل کند بر جواکشی یافتن سپهسالاران از ملوک و رونق اهل سلاح
و ساز دادن آلت حرب و رواج بازار اسلحه و زدن دزدها و حرارت هوا
درو فتنی دلیل کند بر حرب و قتل و آشوب میان ملوک و امرا و بیرون
آمدن خوارج و خرابی و غارت جایها و نالهٔ خلایق از جور و ستم و هلاک بزرگان
و بسیاری اکابر و زدن دزدهای قلب و غلبه کردن دزدان و راه زنان و افتادن

تسدیس زهره بمریخ

دلیل کند بر موافقت ازواج و آسانی وضع حمل و کردن نکاحها و تیرگی هوا
و بارندگی و رواج ستور و آلت حرب دلیل کند بر شوخی و سلیطگی زنان و کسادی بازارها

ووقوع طلاقها و زرق و حیلت میان ازواج و بیماری زنان و اندوه مطربان و دشواری

زادن زنان و افتادن کودکان خورد از شکم مادر و بسیاری زنا و فسق و گرفتاری و زوال

زانیان و نکاحهای نارغبت خواری قماش و لباس و بادهای سخت و جستن رعد و برق

و ظلمت هوا و افراط بارندگی ب ه ح دلیل کند بر موافقت ازواج و بسیاری سورها و عروسی

سور و آلت حرب و خلاصی محبوسان و ایمنی راهها و کم شدن آشوب و ظلم و ارزانی

و دست کوتاه کردن اهل شر و بارندگی ه ی ح دلیل کند بر جرأت دزدان

و محالان و رواج آلت حرب و قوت راهداران و عمال ع ی ح دلیل کند بر گرفتاری

دزدان و بیماری کودکان و نکبت تجار و اهل بازار و تمرد غلامان و اسب و بود

و دواب و تباهی حال کتاب و متصرفان و اراجیف ب ی ح دلیل کند بر نحست میان

اهل دیوان و ارا و اهل سلاح و رونق صناع و محترفه و رواج بازارها و

و سلامتی حال تجار و آمدن کاروانها و رونق دار الضرب و انس کاردان

و فسق فضلا و بیع برده و دواب و بادهای تند ا ی ح دلیل کند بر جنگ و جدل

میان ارا و اهل دیوان و ستم اهل سلاح بر محترفه و حیرت تجار و زیان در معاملها

و کثرت خیانتها و غدر و قصد بزرگان و ظهور غلامان و اندوه خلایق و بادهای

مخالف و گرمی هوا و رعد و برق بی یک مناسب و تشنش ه ی ح دلیل کند بر دوستی

عوام با اهل سلاح و اشتغال مردم بخوردن و برانداختن ع د ح دلیل کند بر خصومت
مردم وحدت و حرارت در مزاجها و وقوع فساد بادی و دزدی و دروغ گفتن و خیانت
ـ دلالت کند بر حرکت سپاه و شادی رندان و عیاران و میل مردم بسلاح و کدورت
هوا و تازه کردن عهدهای کهن ل ح د دلیل کند بر جنگ و جدل میان عوام و اهل سلاح و حرکت لشکرها
و قصد میان این طایفه و بیماری اطفال و زنان حامله و بدی هوا و افت زنان ز ر دلیل کند بر
مودت میان بزرگان و زنان و صحبت میان نوابان و حاجبان و ازدحام مردم
در درگاه پادشاه و کثرت عوام ع ر دلیل کند بر اراده خلایق از بزرگان و اکابر
و خصومت توانگران و در توقف افتادن مهمات و تغیر هوا ـ ر دلیل کند بر حصول حاجات
از بزرگان و اجتماع این طایفه با یکدیگر و عنایت این طایفه با اکابر و رحم ملوک و حکام
بر رعیت و شادی خواجگان ل ر دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان و اظهار خصومت در
خلایق و رنجش داوری بدیوان و ورداد جرم و غرامت و در حبس افتادن عوام و طلب اموال
از مردم و تغیر هوا و گرانی نرخها ر دلیل کند بر گرفتن سودها و دوستی میان مادران و دختران
و طرب در زنان و مطربان و رسیدن اخبار خوش و راحت عوام و لهو در خلایق ع د ه
دلیل کند بر رنجش میان مادران و دختران و ضعف حال عطاردیان و میل هوا بخنکی و تیرگی و کثافت
و کمی در بازارها ـ د ه دلیل کند بر رواج بازارها و عزت اهل قلم و عطر و ساختن برابها و روغن

زرگران و طرب در حوانین و اسانی وضع حمل و نیکی حال اهل طرب و کنیز
خیانتها و سودها ل د ه دلیل کند بر خصومت میان زنان و شراب داران
و مطربان و بی رونقی این طایفه و اظهار فسق و امور ناشایسته ه ل ه دلیل کند بر رفعت
ارباب دیوان و میل خلایق به شرب و طرب و بر آمدن مهمات مردم و تعشق و تعلق میان
زنان و مردان و رغبت مردم به تماشا و خوشدلی تجار و اهل بازار و رواج عطر و کتان و کرباس
و حریر و عزت لحوم و دسوم و اثر به و باران و سرما در و فتنش ل ه د دلیل کند بر دوستی اهل
قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها و باد و باران اگر وقت بود ح ل د دلیل کند بر فساد
تجار و اهل بازار و عمال و کسادی بازارها و وقوع سوگندهای دروغ ل ی د دلیل کند بر دوستی اهل
دیوان بر رعیت و تیزی بازارها خاصه برده و کتاب و آمدن اخبار دروغ حالی و تغیر هوا
ل د ی دلیل کند بر بسیاری جنگ در بازار و حسد اهل دیوان بر عامه و اندوه تجار
و کسادی بازارها و نوشتن خطوط مزور و بسیار آمدن مکرها و تغیر هوا بیان کوکبان
ل ل ۶ دلیل کند بر حرکت پادشاهان جهت محاربه دیگری و مقاتله و ظلمت هوا و بادندگی و بیان کوکب
نقصان سرما و ستم بر رعیت و انواع تشویش و بهار دروغ در جهاد نامان احد ل ا ا
دلیل کند بر حرب و فتنه میان ملوک و افتادن یکی از پادشاهان در حبس و سردی مردم
و درک کاو گوسفند و فتنه و آفت مزرعها و بیم زلزله و خرابی بقاع ل ا ه دلیل کند بر جستن بادهای
خنک و عزت طعام و بیماری جوانان و افتادن درختها و میوه‌ها و باران ذلر شغاتم ل ا د
دلیل

دلیل کند بر نقصان آبها و کمی باران کی و سرمای سخت در زمستان و آفت غلات ادیان و فتنه
در دمشق و بلخ ذاذ میبه کوچک در بابل و غرق گشتنها و آفت حیوانات آبی یا د دلیل کند بر
فساد زر و سیم و معادن و غلبه کردن مردم و آشوب در باب الابواب و دشت قبچاق
و خراسان یا ه دلیل کند بر آفت غلها و فقد ملکی و بستدن اغنیا از دست فقرا
و مصادره توانگران و کثرت آشوب یا د دلیل کند بر گرانی اطعمه و بادها و بیماری در
انواع انسان و قلت آبها یا ه دلیل کند بر نقصان آبها و مخاطره گشتنها و تشویش
دزدان در بایجان و اهل دساریه و تلف حیوانات آبی یا ح دلیل کند بر ظهور فتنه در مرو و
بیماری در خلایق و آفت ستور و معادن یا ط دلیل کند بر شدت سرما و فتنه در همدان و جیلان
و ربع حیوانات و بر و طلب در زمستان یا ی دلیل کند بر بادهای خراب کننده و حرب و فتنه و عداوت
و آفت انسان و فقد ملکی و موت سباع و گرانی حیوانات و قوت رحلبان یا یا دلیل کند بر فتنه در
عامه مردم و کم گشتن آبها و آشوب در سواحل و طبرستان و آفت کشتیها و سرما و سیلها خراب
کننده و درد چشم و خطر کشتیها تحویل مشتری بحمل دلیل کند بر نیکی حال ملوک و اکابر و حصول
خواسته و قوت اهل معادن و صناع زر و سیم و سلامتی در کوهستان یا ا دلیل کند بر فراخی نعمت
و سلامتی ستوران و درعها و نهادن بناهای خیر یا ه دلیل کند بر جستن بادهای نافع
و خوشی هوا و تندرستی در مردم و سلامتی انجا به تمام و نرمی هوا و اندوه عوام و قضاه و امرا

تحویل مشتری

یب دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و بارانهای مفید و سلامتی مردم در بادیه و
نواحی یمن و ایمنی راهها ـ یج ـ دلیل کند بر رونق ملوک و سلاطین و آراسته شدن خزاین و
جور و ستم بر رعیت ـ ید ـ دلیل کند بر سلامتی کشتیها و صحت خلایق و رواج بازارها و صفای
هوا و اندوه اکابر و اعیان ـ یه ـ دلیل کند بر اعتدال و ایمنی راهها و کثرت باد و باران در نواحی
یمن و کسادی بازارها و ارزانی ـ یو ـ دلیل کند بر فتنه و آشوب و جور و ستم بزرگان بر رعیت
و قطع طرق و باد و بارانهای بی نفع و عزت طعام و تلف غلها ـ یز ـ دلیل کند بر خوشدلی
بزرگان و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و کسادی نقود و اعتدال هوا ـ یح ـ دلیل کند بر
سلامتی حیوانات و اندوه سادات و قضاة و اعتدال هوا ـ یط ـ دلیل کند بر تنگی حال حلوا فروشان
و نواحی یمن و گشاده شدن راهها بسته ـ ک ـ دلیل کند بر خوبی هوا و آمدن بارانهای
نافع و قوت حال علما و سادات و اشراف و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها ـ کا ـ دلیل کند بر
قوت حال اهل سپاه و نیکی چهارپایان و عزت طعام و حرکت سپاه ـ کب ـ دلیل کند بر مادی
اهل سلاح و بیم زلزله و فساد هوا و اظهار خیانت و آفت میوهها ـ کج ـ دلیل کند
بر فتنه و حرب و غارت و نقصان آبها و تیره شدن رودها و غرق کشتیها ـ کد ـ
دلیل کند بر خشکی و گرمی هوا و نجات تنهای بی فایده و مضرت از سباع ـ که ـ دلیل کند بر
فساد کشتیها و خرابی جاها و بیم زلزله و تغیر هوا ـ کو ـ دلیل کند بر اندوه سران سپاه
و اهل

تحویل مریخ بحمل

واهل صلاح وتفاوت نرخها وجستن بادهای گرم وخشکی هوا ... دلیل کند بر قوة حال لشکریان
وحرب وفتنه در اذربایجان وحرکت سپاه وقتلهای ناگاه وناحق وخصومت اهل سپاه با اربابِ
حروف وبیماری خونی وکثرت فسق وفجور ... دلیل کند بر قلت آبها وخشکی هوا وخواست ادر غیبت
وافت اکابر وحرب ورخ سنور ... دلیل کند بر اعتدال هوا تابستان وفتنه در مینی
منه وقوت حال او وارباب تز ... دلیل کند بر فساد حال ادباش وبادهای تند وملالت حکام از
استراد وکثرت فسق ودزدی ... دلیل کند بر حرب میان ملوک واذوع عامه از قتل حکام ودد
جستن وموت بزرگان در شمال ونقصان جسمها دلیل کند بر قتل ملوک وقوة حال پادشاهان د
اعتدال هوا وبادا نهای نافع وشادی در خلایق ... دلیل کند بر کسادی بازارها وعزت طعام
وتغیر هوا وبسیاری عادتها ... دلیل کند بر کسادی بازارها وعزت طعام وتغیر هوا و
بسیاری عادتها ... دلیل کند بر بیماری کودکان از حصبه وآبله وقوة حال ملوک وحرارتها
... دلیل کند بر سلامتی کشتها وگرمی هوا وکثرت آبها وارزانی طعام ... دلیل
کند بر قوة حال ملوک وسلاطین وعدل ایشان بر ضعفا وشدة گرما وارزانی ... دلیل
کند بر ارزانی غلات ورونق حال بزرگان وفضلا وقضاة وغلبه خون در تنها
وخشکی هوا ... دلیل کند بر اعتدال هوا وارزانی نرخها ورواج بازارها وملالت
بزرگان ... دلیل کند بر کثرت بارندگی وبی انصافی مردم وقوة حال مفسدان

تحویل شمس حمل

تحویل زهره بحمل

و عداوت میان خلایق و رفتن بادها دلیل کند بر جستن رعد و برق و سرما

دفع حال ملوک و سلاطین و میل بخصم کردن دلیل کند بر عزت اطعمه و میوه و شدت سرما

و کثرت برف و جلید و ورزیدن بادها دلیل کند بر سرما و برف و عزت لحوم و دسوم و وقوع

ظلم و بادهای سرد دلیل کند بر اعتدال هوا و تره گشتن آبها و رغبت مردم بعبادت و درآمدن

باغ و بوستان و کثرت باران و رعد و برق دلیل کند بر آمدن بادهای نافع و سلامتی

نباتات و حیوانات و اعتدال هوا دلیل کند بر کثرت باران و رعد و برق و صحت زنان و مطربان

و سلامتی زرع و نباتات دلیل کند بر صحت بیماران و خوشی هوا و بادهای معتدل و سلامتی

اشجار و اثمار دلیل کند بر باران و ابرهای تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتها و آمدن سیلها در دریا

دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت نشاط در خلایق خاصه ملوک دلیل کند

بر ارزانی و فراخی طعام و اندوه زنان و مطربان و قلت نشاط در مردم و خشکی هوا

دلیل کند بر سعادت خواتین و درویشی اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت خلایق

دلیل کند بر اندوه زنان و اولاد و خصومت ازواج و دروغ شراب بادان و کثرت

فسق و فجور و سرما دلیل کند بر خشکی هوا و بادها و کمی نفع و سلامتی ستوران

دلیل کند بر فساد کشتها و شدت سرما و عزت طعام و بیماری زنان دلیل کند

بر دفع حال وزیران و حکیمان و فسق زنان و زنان ایشان و بسیار کاری ازدواج دیگر

نشاط در مردم

در مردم ل ه با دلیل کند بر قوت حال خواتین و ارباب طرب و میل علما و اشراف
بزنان و اهل طرب و بادانها نافع و حرکت کشتیها تحویل عطارد بحمل
دلیل کند بر جستن بادها و رعد و برف و ابرهای تیره و اراجیف ملوک ل ا
دلیل کند بر اعتدال هوا و گرم بادها و طلب نجاست اذیت ل ب دلیل کند بر
رونق دیوانها و حال تجار و اهل بازار و فرح کتاب و تیزی بازارها و چیزهای
نیک ل ج دلیل کند بر ابر و باد و بارانهای متفرق و اعتدال هوا ل د دلیل کند بر
گرمی و خشکی هوا و نوازش اصحاب و دادن از پادشاهان ل ه دلیل کند بر قوت اصحاب دواوین
و فضلا و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بادهای نرم ل و دلیل کند بر بسیاری
طعام و عدل حکام و رونق اهل حرف ل ز دلیل کند بر سرما و بادهای خنک و قرب
میان ازواج و بی انصافی خلایق ل ح دلیل کند بر گشادی بادها و شدت سرما
و باران در معاملها ل ط دلیل کند بر باد و باران و برف خاصه که در برج داخل
و محترق گردد ل ی دلیل کند بر خشکی و امساک بادها و قلت طعام و اندوه مردم
ل یا دلیل کند بر زیادتی آبها و نقصان اطعمه و اندوه تجار و اهل بازار تحویل قمر بحمل
دلیل کند بر فرح بزرگان و زنان حامله و رسولان و مسافران ل یب دلیل
کند بر بزرگی جستن خلایق و حرمت خواتین و اردانی ل یج دلیل کند بر رواج

تحویل عطارد بحمل

تحویل قمر بحمل

باز ادها و باد و باران و کثرت اخبار د ح دلیل کند بر حرکت سولان و مسافران و خوشی

دلی خلایق و خوابش و امدن باران و تفاوت نرخها ی د ی بر نزد دلیل کند و گرمی هوا

و منازعت خلایق د ه دلیل کند بر نیکی و ارزانی و سلامتی حیوانات ر د و دلیل کند بر ان

مردم و فزونی بسیاری کارها و فساد طعم د د دلیل کند بر منازعت و فتنه میان

مردم و بیماری و کثرت آبها د ح دلیل کند بر تغیر حال کارها بر دزدان و محنت خلایق و تغیر هوا

د د د دلیل کند بر اندوه عامه و محبوسی مردم و حرکت سولان و امرا لد د

دلیل کند بر نوقف کارها و بادهای بی نفع و ظلمت هوا د با دلیل کند بر سلامتی و ارزانی

وارزانی و بارندگی و فرح و سرور مردم و عکس کواکب دلیل ضعف و سستی مدلولات

کواکب است خاص عکس ر د بال و هبوط کنند و عکس عطارد کوت بغایت بد است

منسوبات و با و بارندگی و کدورت هوا و آفت سفاین و همچنین عکس عقدتین را هم

اثری هست خاص از ان ذنب در مدلولات ان برج که ذنب در وی عکس کند

بیان احکام اشراق کواکب افتاب چون شرف رسد

رسد دلیل کند بر قوت حال سلاطین و حکام و ارباب جاه اعیان و اشراف

و عدل بر رعیت و چون قمر شرف رسد دلیل کند بر حسن احوال عوام

و نوازش یافتن از بزرگان و دراست امدن کارها و فرح دل و اهل سر خون

منتری

مشتری بشرف رسد دلیل کند بر سعادت علما و ائمه و سادات
و قضاة و وزرا و اعیان و محظوظ گشتن این طایفه از ملوک و صواب افتادن
تدبیرات و فراخی نعمت و نماید. در معاملات چون عطارد بشرف رسد دلالت کند
بر رونق احوال وزرا و عمال و کتاب و تجار و اصحاب دواوین و ظهور ارباب تنجیم و رونق
معاملات خیر و کثرت بحث علوم دقیق و رغبت مردم به نرد و شطرنج و شعبده
و ظهور مردم سالوس و زراق چون زحل بشرف رسد دلیل کند بر رونق احوال ملوک قدیم
و مشایخ و دهاقین و سلامتی ضیاع و عقار و فتنه‌ها و گرانی نرخها و بادهای مضر و سعی مردم
در طلب معاش مریخ چون بشرف رسد دلالت کند بر شوکت امرا و اهل السلاح
و سپاهیان و حرکت خوارج و دلیری سپاهیان و دزدان و عزت سلاح و ستور
و وهم خلایق از امرا و کثرت فسق و فجور زهره چون بشرف رسد دلالت کند
بر سعادت احوال خواتین معظم و کثرت و نیکی زنان بر شوهران و رواج
حریر و کرباس و پنبه و لباس و عزت پیرایه و جواهر و عطریات و رونق زنان و ادان
و مطربان. بیان احکام هبوط کواکب چون زحل بهبوط رسد
دلیل کند بر ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و جبال و صحرانشینان و بیماریهای مضر
و آفت کشتها و تباهی دامها چون مریخ بهبوط رسد دلیل کند بر خواری لشکریان

نکاه صاحر ٧

وافتد دزد و مفسدان و گرفتاری بدکاران و دزدی ناگهان و خونهای ناگاه

هبوط زهره دلیل کند بر تباهی حال خواتین و خواجه سرایان و زنان و مطربان

و میل ایشان بطایفه نانایسته و گرفتاری زانیان و بیماری بهادر گرده و مثانه و قلت نشاط

و تولد تنها و خواری خاتون و حرم هبوط شمس دلیل کند بر ملالت خاطر ملوک و مهتران و فساد

نفوذ و اظهار ظلم و ستم و خطا شدن تدبیرات پادشاهان وافتد سوران بازرگنی

و ارزانی حبوبات هبوط قمر دلیل کند بر مذلت عوام و بالیدن از خود و ستم

و فساد مهمات و گرفتاری رسولان و در ماندن مسافران و خصومت در خلق عام

هبوط مشتری دلیل کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضاة و تباهی خیرها و خطا

در تدبیرات و تجارتهای بی نفع و بی رونقی ابواب البر هبوط عطارد دلیل کند بر بدی

حال وزرا و فضلا و علما و تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و خطا در معاملات

و اراجیف و تهمت و بیماری کودکان و بی رونقی دبیرستان و شادی اهل بازار

بیان وبال کواکب چون زحل در وبال بود دلیل کند بر درشتی خلایق و قلت

غلات و فساد زرعها و نباتات از موش و ملخ و ضعف حال دهقانان و اهل

قلاع و جبال وبال مشتری دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و قضاة و الحاق

تهمت بر ایشان و عزت طعام و بی رونقی دار القضا و مساجد و مدارس

وبال

وبال مریخ دلالت کند بر ملالت و پریشانی امرا و اهل سلاح و گرفتاری دزدان
و در سوال بدحالی و آفت اهل نزه و خصومتها وبال شمس دلیل کند بر غمناکی مهتران و ارباب
حکومت و خصومت این طایفه و کسادی جواهر و قلت نفوذ ولی الامر تا اینجا وبال زهره
دلیل کند بر دلتنگی خواتین و ساده رخان و ضعف حال اهل ملاهی و نرد و سستی
کارها و اندوه مطربان و کسادی حریر و اقمشه وبال عطارد دلیل کند بر حیرت
دبیران و عمال و منجمان و اهل فضل و اراجیف از هر نوع و اندوه تجار و اهل بازار
و فساد هوا وبال قمر دلیل کند بر دلتنگی عوام و بیم زنان حامله و گرفتاری جواسیس و رسل و
فیوج و درماندن مسافران و خصومت خلایق بیان رجعت کواکب
رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حال پیران و مزارعان و ارباب خانهای قدیم
و فراخی طعام و کسادی حیوانات رجعت مشتری دلیل کند بر حیرت وزرا و مدبران
و علما و اشراف و سستی مردم در کارها و حزن و حرمت اطعمه رجعت مریخ دلیل کند بر درماند
زنان
امرا و سپهسالاران و سرهنگان سپاه و ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و دزدان
و گرانی ستور و سلاح رجعت زهره دلیل کند بر بی رونقی حال زنان و مطربان
و خادمان و کسادی عطر و لباس و حریر رجعت عطارد بر ضعف حال اهل ما
دبیران و اطبا و منجمان و تجار و عمال و کسادی بازارها و اختلاف هوا و مدارک

در حرمت و شهود در معالجات شود احکام استقامت کواکب استقامت
زحل دلیل کند بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا و ابناء دارال
و گرانی نرخها استقامت مشتری دلیل کند بر نظم حال وزرا و اعیان و قضاة و علما
و ارزانی و گشودن ابواب البر استقامت مریخ بر سعادت حال امرا و سالکان سپاه
و رونق و اوباش و باز آمدن از حرکت استقامت زهره دلیل کند بر رونق زنان
و خواجه سرایان و اهل سماع و طرب و سلاح زنان استقامت عطارد دلیل کند بر نظم
حال عمال و تجار و محرره و اهل قلم و اطبا و اهل تنجیم و رونق بازارها و کثرت اخبار
نیکو و کساد کی بود در بیان قانون احکام و طریق استخراج آن از تاریخ سنه
صلاح چنان نمود که هر یک را مثال جداگانه باز نمائیم تا مبتدی را دستوری
باشد بوقت احکام کردن هر چند ۱۲ اما شرط است که دلایل کواکب
کرده باشند در حساب سهو نرفته باشد و بعضی از کتاب استنباط کرده باشند
که معتمد علیه باشد در اصد آن بهنگام رصد مساهله نکرده باشند چنانکه درین
تاریخ که مائیم اعتماد بر کتاب محقق سلطانی است که وضع آن بر اصول
رصد جدید ایلخانی کرده اند نه بر زیج ایلخانی چه آن بر اصول آن رصد نیست
بلکه بر اصول ارصاد قدیمه است از آنست که هر که بحث کند آن موافق

بنسبت

نیست و تفاوتهای فاحش در طول و عرض مشاهده می‌شود و احکامی که از آن
دلیل می‌سازند اکثر خطا می‌افتد و این از بی‌بهری ارباب این فن است در این
روزگار چه غرض ایشان کسب پایه نه فضیلت و تحقیق حال و کسانی
نیز که تقویم ایشان التفات می‌نمایند مطلوب ایشان نیز موضع ما
نیست در دانستن ایام و شهور اگر هنرمندی بعد از احتمال و زحمت نسخه
کامل که متضمن انواع لطایف و فواید این فن باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخصی
کامل و نفسی مکمل دیگر آنرا در شرف مطالعه آرد و چندان ذوق و حظ روحی
از آن او را حاصل آید که در حد حصر نیاید طعنه زنند و مذمت کنند که این را
فایده چیست و آنرا مطروح سازند و بر سبیل طنز و استهزا گویند که مستخرج
اظهار فضل و هنر کرده است و این قدر ندانسته که بزرگان این همه رنج
و مشقت چرا کشیده‌اند و اینها چرا وضع کرده‌اند همانا عبث نباشد
و آنچه ضروری نبود حکما بدان التفات ننمایند و ملتفت نشوند و روزگار
و اوقات شریف خود را بدان صرف و تلف نکنند القصه غرض آنکه چون کمال
بتحقیق حساب کرده باشند و مواضع کواکب و سهام و غیرها ضبط کرده و طالع
اجتماع یا استقبال که سابق باشد بر آن و هر یک یارا چه سازند و در دی

تامل کنند از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام و قوت و ضعف هر یک را بتمامی بدانند و فضل هر یک
بر دیگری بشناسند و اتصالات و امتزاجات کواکب را با هم بهر نوع که باشد از
انواع مذکوره فرق کنند آنگاه دلایل هر یک را از امور خمسه که اول اصناف
الناس اند دوم آشوب و امن سیم صحت و مرض چهارم قحط و خصب
پنجم خشکی و تری و ما یتبع ذلک جدا کنند پس این همه را با هم مقابله و محاکمه باید کرد
و راجح از مرجوح جدا کردن و مقوی و مضعف را جدا کردن و مناسب هر یک
احکام ساختن امید که اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ منتصف ربیع الاول
سنه اربع و عشرین و ثلثمایه هجریه موافق ماه اول فروردین جلال سنه ثلث و اربعین سنه ۱۲۳۴
و ثلثمایه ملکشاهیه طالع تحویل سال عالم را در دار الامان لاهیجان حرسها الله
تعالی عن طوارق الحدثان استخراج کردم با دلایل و شواهد قوت و ضعف
هر یک و طالع اجتماع که سابق است بر سال و زایچه هر یک و جدول قوت
و ضعف کواکب و تقسیم دلایل باصناف حوادث و مقابله و جمع و تفریق
هر یک چنانکه نموده میشود و کلمه چند در احکام موافق آن دلایل گفته می آید ان شاء الله
که بصواب مقارن و از خطا و خلل سالم باشد صورت زایچه طالع اجتماع متقدم
بر سال مبارک که غرش در ساعت هشتم از شب سه شنبه ۲۹ ماه مبارک صفر
ختم

ختم باجزد الطغ مطابق ۲۸ اسعد ادما طالع سرطان والعین ثلماه ملکن ۸ ه دراکه

سنبله [illegible] م المط ۷ د الراس ه ط ه م الحدر [illegible]	م السكر ال م السوالح کر ده م السلطان کره قوس کره م العل و کره م الصلح ط ه م الماس ال م الحسد کره	م العسوم م الحدود [illegible] م الارواح [illegible] م الاراد والدى کو عقرب ره د ر د
الذنب ۷ ک حوت ۸ د کی الحوت ک ۷ عطارد د د م السعد کو	حد ۲ صورت لـ ا ا مثلثات ۷ سه لـ مستولی زحل مرکب بنش مبتز مشتری و شمس	اسد د د کی الراس ۷ ک
م الرماح کد م الطرح کد م السل دلو م الحدود الكمال [illegible] جدی م الاراد ک ی	م الرد ۲ ه جوزا کره	م طالع الوجیه الامر م السمم والعود ۲ ه سرطان م الحط م الطو ط

چون قمر بعد از اتصال فیز زحل متصل میگردد او مستولی بر طالع دلیل کند بر قوع حال

اهل مغرب بی رونق دهد شبن و سلابی گشتها و ملالت عاد از زحلیان و چون زحل در

دلال است و راجع ممکن که بعضی از ایشان گرفتار گردند و زوال یابند و چون کواکب

باران در برج باران اند دلیل باشد که ابر بسیار اما چون ذنب آنجا یا ایشانست

منع میکند و نقل اثبات را ضعیف میسازد تا آنگاه که دلیل دیگر پدید آید که دافع آن
مانع گردد و چون زحل ضعیف ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوی ذاتی و عرضی دلیل
برابر زانی و نواحی تهمت خاصه که زحل در سنبله است و سهم در تحت الارض متصل
بکوکب فوق الارض که آن زحل است و ادبار بعضی چون مریخ موبل و در وبره
هبوط دلیل ضعف اتراک و اهل سپاهست و اهل مشرق اما نحوست از زحل
دلیل فتنه دزد انگیزی و زدن راهها و بسته شدن راهها چون نظر دوستی است
سخت بالا نگیرد چون مشتری در شرفست و وتد دلیل قوی اکابر و اشراف و علما
و قضاة است و غلبه کردن خارجی چون صاحب هشتم بمقابله زحل است و از
آفتاب از بن نظر است دلیل کند بر بیماریهای که از کثرت خشکی متولد شود و درد
چشم و دل و دماغ و از اضداد از کثرت خاصه از کثرت سیاه چون حمی ربع و صرع
و وسواس و توحش چون عطارد موبل و هابط و مع ذنب است دلیل کند
بر شدت و محنت اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و اهل فضل و کثرت اخبار اراجیف
و اطلاق تهمتها و ضعف تجار و اهل بازار اما المشتری ناظر بود مع طبیعت از کواکب
دو زراسعد باشند خاصه که نظر دوستی است والله اعلم بالصواب صورت
زایچه طالع سال عالم مبارک و سعادت متجدد میشود طالع تحویل سال در ساعت
ششم

ششم اذر در چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع وعشرین وثمانمایه هجریه موافق یک.
دوازدهم ادار ماه. دوم سال الف واثنی وثلثین وسبعمایه اسکندریه موافق با دوازدهم تیرماه
قدیم سال سنه ... مصادف باشد اول ... حال باشد ثلث
واربعین وثلثمایه ... باشد ... ایلخانی ... وماه ...
... باشد از قران احمد در مثلثه ... وصورت زایچه مبارک اینست

هد صر مثلثات ۵۲ د	حی صد مثلثات	حی صح مثلثات د ۵۲
المستولی عطارد د	المستولی شمس عطارد	المستولی زحل مشتری
اسماء اعظم ...	السلطان ...	اسماء ...
المستولی عطارد	المستولی ...	...
المستولی د ۵۲	المستولی عطارد د	المستولی د ۵۲
حد صد مثلثات ۵۲ د	حی صی مثلثات	حد صر مثلثات د ۵۲

قوتهای نحس	ضعفهای نحس	قوتهای سعد	ضعفهای سعد	قوتهای [illegible]	ضعفهای [illegible]
عظیم ان ۹	عظیم ان ۱۴	عظیم ان ۸۳	عظیم ان ۲۱	عظیم ان ۷	عظیم ان ۱۷
استراد	طلوع نحس ادبار	سب	سوء اتصال	سعد ادبال	دفع
[illegible] سرف	ممازج نحس	استراد	ممازج نحس	ماه ان ۲۲	سعود مسطو
سب ادبال	ماه ان	دستور [illegible] ۴	ضد نحس	فوق الارض	ماه ان ۲۴
دفع طبیعت	سب لیلی	حیث		صعود اوج ۳۲	برج مونث
ممازجت سعود		سب ادبال ۷	بطوسی	صعود دلادر	ناقص العدد
حل سعد	در حد نحس	حلب	مبلد اول نحس	ربع معمل	ناقص العدد
دستور [illegible]	سهم نحس	دفع قوه	ربع مدبر	عرض شمال	ناقص الکواکب
دفع قوت	اتی غریه نحس	قبول نکال	عرض جنوب	۱۷	ناقص الضو
ماه ان	۱۰ در تحال نحس	مر در دوال	ناقص العدد	اتی غریه سعد	مبلد نحس
صعود ملک	در حد	ممازج سعد	سب مذکر	در تحال سعد	حلاف محل
صعود شمال	برج مونث	ماه نوی ادبار		ادرحال سعد	سب مونث
برج مذکر	در تحال نحس	ماه ان ۴۸	ادرحال نحس	سعد سهم سعد	صعود صاحب
استعلا [illegible]		صعود فلک اوج	سهم نحس	در حد مذکر	۱۲
ربع معمل		صعود دلدو	در حد فتنه	نصف صاحب	در حد نحس
زائد در حساب		فوق الارض		موافق مزاج	سهم نحس
ملک سعد		برج مونث		برج شمال	در حد فتنه
نصرت		زائد الحساب		برج مستقیم الطلوع	
استعانت		زائد النور			
سب مذکر		زائد العدد			
۹		ربع مونث			
در حد مذکر		در تحال مونث			
موافق مزاج		۱۸			
موافق حلق		در حد سعد			
سم [illegible]		اتی غریه سعد			
برج شمال		سهم سعد			
برج [illegible]		در حد مونث			
		موافق مزاج			
		موافق حلق			
		سم [illegible]			
		برج شمال			
		برج مستقیم الطلوع			
فصل قوی ۸۲	مجموع ضعف ۳۶	فصل قوی	مجموع ضعف ۸۱۲۵	مجموع قوی ۵۲	مجموع ضعف ۶۸

صعبهای	صعبهای جبلی	قوهای	صعبهای نوع	قوهای	صعبهای	قوهای عطای	صعبهای عطای
عظیم ان ٣٠	عظیم ان ٢٨	عظیم ان ٣٠	عظیم ان ٧	عظیم ان ٢٩	عظیم ان	عظیم ان ٢٢	عظیم ان ٤٩
رح شرف ٨	معدار المنطقه ٧	السور ره ٩	معدار المنطقه ٧	استوا سک	برنبن ٧	استوا ٨	وبال ٩
استقامت سیر ٨	مدار مار ٧	استقامت سیر ٨	مباه ان	نعص منطقه ٣١	مباه ان	دفع طبیعت ٧	رح هبوط ٧
دفع طبیعت ٧	بطو نحس ٧	ساعات ال ٨	مسلواوی نحس ٦	حد سعد ٧	رح مدبر ٦	حد سعد ٦	ربع صعد
دفع قوت ٧	مسح نور ٧	دفع طبیعت ٧	ربع مدبر ٥	طهور ٥	ربع مدبر ٥	مباه ان ٥	دوری ال ٣٢
مباه ان ٤٠	مباه ان ٥٥	مباه ان ١٢	ناقص النور	مباه ان ٣٤	ناقص در نور	سرعت سیر ٦	الکارله
صعود اوجی ٦	بطو سیر ٦	سرعت سیر ٦	ناقص العدد ٥	سرعت سیر ٦	ناقص در عدد ٥	صاعد در [illegible] ٥	صدر ٧
صعود در دوری	برج مونث ٦	صعود اوج ٦	ناقص الکا ٥	صعود در [illegible] ٦	ناقص عدد ٥	صاعد در اوج ٥	ماه حد نحس ٧
صعود شمال ٦	مسلواوی نحس ٥	صعود سود ٦	حمیر ان ٩	صعود دور ٦	ناقص در [illegible] ٥	نا اعداد عدد ٥	منع از شرقی ٦
هبوط جوشی	ربع مدبر ٥	[illegible]ص شمال ٥	ست صعف ٤	برکار کوکی ٦	نحل الاوص ٥	ست سعد ٥	حمیر ان ٤٣
ست مایل ٥	ناقص النور ٥	زال الایر ٤	هبوط نحس ٤	استقامت نحس ٥	سعد مدبر ٥	نا اعدد عود ٥	هبوط اوج ٥
استقامت ٥	ناقص العدد ٥	هبوط جوشی ٥	درجه مونث ٤	ربع موس ٥	حمیر ان ٧	حمیر ان	هبوط در جنوب ١٠
نصرت ٤	ناقص الکا ٥	سعد کر ٤	رح معوج الطلوع ٤	ربادسبک ٥	وجه نحس ٤	هبوط سعد ٣	مسلواوی نحس ٦
حمیر ان	ربع مونث ٩	اعایب ٤		هبوط سعود ٤	ابی عزیز نحس ٤	دریکال سعد ٣	ربع مدبر ٥
دو سعد	ست صعف ٣	حمیر ان ٩		حمیر ان ٨	دریکال نحس ٣	اردکال سعد ٣	عرض جنوب ٥
در کال سعد ٣	ست مونث ٣	وجه سعد ٣		هبوط سعد ٣	اردکال نحس ٣	نصف صاعد ٣	نصف اکبر ٥
درجه مدبر ١	[illegible] کرب ٣	ابی عزیز سعد ٣		درجه موس ٣	درجه ممه ٣	هبوط ع ٣	نا قصود در حساب ٥
رح شمال ١	حمیر ان ١١	اردکال سعد		نصوص صاعد ٣	برج صعود ٣		ست دایل ٤
رح مستقیم الطلوع ١	ابی عزیز نحس ٣	رح شمال		١٦١	رح ذکس ١		حمیر ان ١٣
	اردکال نحس ٣				رح معوج الطلوع		وجه نحس ٣
	هبوط نحس ٣						ابی عزیز نحس ٣
	درجه ممه ٢						هبوط نحس ٢
	نحالف ٢/١						درجه ممه ٢
							برج صعود
							برج ذکس
							برج [illegible]
فصل الصغا		فصل الوج ٢٥		فصل الوج ١٥		فصل القوج ١٠	

دلالت کواکب بر غلا و رخص از اوایل دلالت زحل بر غلا بیت عاشر ۷ صعود
در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمال ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهر ابن جمله
بیست و پنج جزو دست دلالت زحل بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور
۵ ناقص القدر ۵ رجعت ۷ بهر ابن جمله بیست و هشت جزو دست پس زحل این باشد
بصفات رخص دلالت مشتری بر غلا برج شرف ۹ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک
تدویر ۶ عرض شمال برج مستقیم الطلوع ۱ بهر ابن جمله بیست و هشت جزو دست
دلالت مشتری بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص العدد ۵ ناقص النور ۵
بطو سیر ۶ بهر ابن جمله بیست و شش جزو دست پس مشتری میانه حال باشد دلالت مریخ
بر غلا سرعت سیر ۶ صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک تدویر ۶ عرض شمال ۵ بهر ابن جمله بیست
و سه جزو دست دلالت مریخ بر رخص ناقص النور ۵ ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵
ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهر ابن جمله بیست و یک جزو دست پس مریخ مایل باشد
بر غلا دلالت شمس بر غلا برج شرف ۹ صعود فلک ۶ زاید الحساب ۵ بهر
ابن جمله نوزده جزو دست دلالت شمس بر رخص ناقص العدد ده بهر ابن پنج جزو دست
پس آفتاب دلالت کند بر غلا دلالت زهره بر غلا سرعت سیر ۶ صعود در فلک اوج ۶ صعود
در فلک تدویر ۶ بهر ابن جمله هجده جزو دست دلالت زهره بر رخص ناقص العدد ۵

ناقص الحساب ٥ ناقص النور ٥ ناقص العدد ٥ برج معوج الطلوع ١ بهر این جمله بست
و یک جزو است پس زهره مایل باشد بر رخص دلالت عطارد بر غلا سرعت سیر ٦ صاعد
در فلک تدویر ٥ زاید العدد ٥ زاید العدد ٥ زاید النور ٥ بهر این جمله بست و شش جزو
است دلالت عطارد بر رخص برج جنوبی ٦ عرض جنوبی ٥ ناقص الحساب
٥ هابط در فلک اوج ٥ برج معوج الطلوع ١ بهر این جمله بست و چهار جزو است پس
عطارد مایل باشد بغلا دلالت قمر بر غلا صاعد در فلک اوج ٦ صاعد در فلک تدویر
٦٢٤ زاید الحساب ٥ زاید العدد ٥ زاید النور ٥ برج کج المطالع ١ بهر این جمله بست
و هشت جزو است دلالت قمر بر رخص بطوء سیر ناقص العدد عرض جنوبی
بهرهای این جمله شانزده جزو است پس قمر دال باشد بر غلا دلالت کواکب
در اول سال

مایل باشد بسردی
صعود فلک هبوط شمال
ربع مذکر رجعت
مذکر سیم برج مونث

مایل باشد بسردی و تری
صعود شمال صعود فلک
برج مونث ربع مونث
مذکر چهارم

گرمی و خشکی کند
سرعت سیر صعود فلک
هبوط شمال ربع مذکر
برج مذکر مذکر چهارم

گرمی و خشکی کند
صعود فلک صعود شمال
بیت مذکر ربع مذکر

گرمی و خشکی کند
صاعد در فلک سرعت سیر
برج مذکر ربع مونث
شرف مذکر یا لف

سردی وتری کند سردی وتری کند

نابادرتلک نابارحوت ربع مونث حلت سی صاعد درحوت صاعددرفلک

ربع مونث نقصان‌اله نرنف مرکزثالث ربع مونث بطوسبی مرکز دوم

احکام کلی سال به طریق اجمال بتوان سعادت وکامرانی وتظاهر خیرات وشادمانی متجدد میشود سال طبیعی عالم بوصول مرکز نیر اعظم بمبادی نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد ومیمون وفجسته باد وهمایون برکافه اهل اسلام خصوصا بر پادشاهان دادگر وحکام عدل‌گستر واولاد ووزرای رعیت‌پرور ودر احسن اذمان وابهی اوان اتفاق در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع وعشرین وثمانمایه هجریه بطالع سعد برج قوس که در وی کمال مشتری عود ونسبت عطارد اورده آن قوم معتبر مریخ بهم نیر شمس اثنی عشریه زحل از دلو کرده‌اند مثلثات این موضع سه سال مستولی شمس وعطارد مشتری وزحل وشمس نیر نوبت لهما الحد از طالع سال مشتری سالحدا از برج قران عطارد از طالع سال قران مشتری صاحب دور از برج قران شمس از طالع سال قران عطارد با دیگر دلایل قوی چنانکه در صورت زایچه مثبت ومسطور است بطریق حروف وعادت مالوف اهل تنجیم

~~الزوع~~ فی الاحکام چون نیر نوبت قرا است ~~چنانکه در صورت زایچه مثبت ومسطور است~~

٨٢٣

بطریق

و بهرهای قوتش فاضل بر ضعف بمقدار نود و یک جزو مسعود مشتری که ساعد احداث است
دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان دهان و چون بر تربیع آفتاب
پادشاهان با هم مخالفت اظهار کنند و مریخ در برج منقلب اشتغال نمایند جهت دفع اعادی
خصوم و مقارنه پر نوبت با مشتری در حصول اموال مولع و ساعی باشند و بعدل و انصاف
راغب نحوست عاشر بر زحل موجب ملالت این طایفه است از اعدا حال وزرا
و مدبران و اشراف و اعیان هر چند که مشتری در شرف است اما اجزاء ضعفش غالب بر قوت
و سقوط از طالع در ثامن و رتبت حادی عشر زایل بقوت اما در زایل دلیل توسط احوال این
صنف باشند و در بعضی اوقات در تدبیر آن خطا واقع شود و توسط احوال خزاین
چون مشتری مقارن پر نوبت است بنظر قبول از ملوک نوازش یابند و مرفه باشند
حال امرا و اهل سلاح چون مریخ قوی حال است و فضل قوت او بر ضعف بمقدار
سی و پنج جزو غالب و اکثر قوتهای او عظیم از رفیع القدر واقع شده است
دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد چون بر زحل منحوس است در هر دو طالع
و مقارن سهم القتال نیز و شور انگیزند و بغارت و راه زنی اشتغال
نمایند و بعضی بقتل آیند و در میانه سال کار سخت تر باشد چون بنظر عداوت
عطارد است مکر و حیل کنند و ممکن که بجای نرسد در نظر دفع طبیعت حال

خزاین دولت و محرمان چون سهم قوی حال است و مستولی بر یازدهم سعدین دلیل رونق
احوال این طایفه باشد و بتدریج کار ایشان نیکو گردد حال نواب و حجاب و بزرگان
سلطان و اصحاب دیوان و عمال و متصرفان چون عطارد را بهرهای ضعف بیش از قوت بود
بنجاه جزو فاضل است دلیل ضعف حال این جماعه باشد خاصه که مجاسد ذنب است
و این دلیل تلف اموال و عرض ایشان است بوجه مصادره و حبس و در آنکه جه موجب
وبال است اما چون مستولی بر یازدهم سعدین اند امید سلامتی و خلاصی هست حال
زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب بمشتری اند متوسط الاحوال باشند با نیکی اما
کم قدر جهة سقوط او حال تجار و اغنیا نامراد سقوط مشتری و استیلاء زحل بر درجه
دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال علما و قضاة و اهل سهم بواسطه مشتری میانه
بود و چون عطارد در کریم بد حال با ذنب است حال ایشان بنا شند بر چند که
اصلاح آن کنند حال زنان و ازواج نیک حالی سهم دلیل قوة حال ایشانست اما چون
مریخ در سهم است میان ازواج ذیرکا خصومت باشد و قلة نکاحها و آنچه
واقع شود بی رغبت بود حال مطربان و ساده زنخان و ارباب لهو و طرب چون
منسوبات سهم اند نیک حال باشند اما چون مستولی بر سهم مریخ است میان این طایفه نزاع
و خصومت باشد و قلة عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام الناس چون قمر

نیک

نیک حالست و بنوبت این صنف مردم نیک حال باشند اما چون شعاع مقابله مریخ
در طالع است خوف ناک باشند و بعضی با زحمت رسند و بقدرا از عین مطالبت نمانند
و این طایفه را نخوت در دماغ افتد و بزرگ طلبند لیکن بجای نرسند حال فیوج و رسل
چون منسوب قمر اند نیک حال باشند چون قمر در برج منقلب است نیک حال باشند
چون قمر در برج منقلب است لکن اوقات در تردد باشند حال تلوداران
و صحرا نشینان و اهل کوه پایها چون زحل راجع است دلیل ضعف کار این قوم در راجع
باشد و حیرت بر ایشان غالب گردد حال تجار و اهل بازار و دریا بیاعان چون منسوب عطارد اند
و ضعیف صاحب دوم راجع دلیل ضعف این طایفه است و نابلد در معاملات
جهت نحوست عطارد در بیت مریخ و خوف از قطاع و اهل بر حال خویشان و اقربا
چون جزو اجتماع در سیم طالع اجتماعست و عطارد در سیم منحوس در سیم طالع سال
دلیل خصومت و منازعت این طایفه است با هم اما از بودن زهره در سیم طالع سال
دلیل صلحست بنا بر غرضی نه از سر اخلاص حال عبید و خدام خسیس استیلای نحوست
بر ششم دلیل تمرد و سرکشی این صنف است خاصه که زحل در عاشر است
اما چو او را جمع است بجای نرسد سبب گرفتاری و حیرتست حال مفسدان
و دلالان و زنان چون منسوب مریخ اند در راهها زحمت رسانند و اگر مغلوب گردند

حال مسافران چون قرنک طالع و نهم پاک از نحوس است بیشتر بسلامت باشند و میل
و میل جانب بیچ لک و سفر چون معظم تا نیز کسوف درین سال است دلیل است بر وقوع
آنچه وعده کرده بود ان کسوف بحسب لابل ادریس درین سال ملک اذربایجان و سمرقند
را افت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و اشوب خیزد و غارت و اسیر واقع شود
و توانگران مفلس شوند و انواع زحمات واقع شود احکام تغیر هوا وقت
مریخ و تشریق زهره بوقت تحویل افتاب بسرطان دلیل اعتدال فصل تابستان تشریق
مریخ و تغریب زهره بوقت تحویل افتاب بجدی دلیل اعتدال زمستان است کرد
این فصل انعقاد دلیل سرما و برف است از اتصال کواکب بارده چون زهره در حمل
و عطارد و ذنب که جهت مانع بزه است چون اتصال کواکب حاره با ایشان اما بوقت
قابل است بعکس انفعال آید بودن مریخ در برج هوائی خاصه وتد دلیل فساد هوا است
اما زهره مانع و مصلح است چه او بیرد در برج بادی است بودن جرم و اجتماع
بر درجه رابع دلیل زلزله است و خرابی جایها از آب زیرا که در برج آبی است
~~بودن بمرداصتاح در درجه~~ خاصه جایها که بر کنار سواحل و رودها باشند
و باز عطارد با ذنب درین برج اند دلیل نقصان ابها و چشمهاست
در عرف کشتیها اما بودن مشتری در سرطان و قارن او بعقد را اصلاح

ایں کار که ابو

این حال کنند بودن کواکب باران در برج مطر دلیل باران که بهای بمل است خاصه در آخر بهار
و اول تابستان که عطارد در سرطان بطی و راجع میگردد الکم ضرب جهه مانع مصلحی اگر
شد مارحت عطارد در برج ابیانا بادهای تند ورزد و رعد و برق جهد سوسن ما بسفلی
بوقت تحویل آفتاب در بیست و یکم درجه عقرب دلیل کثرت باران کی است در دو فصل آخر
بودن زحل در عاشر و برج خاکی دلیل خشکی در رود هواست در اول سال وزان
و ال تحسین و احتراق ایشان در میزان دلیل اختلاف هواست و بادها جهة اتصال
شد با ایشان بعد مصلح است احکام اسعار بودن زحل در سنبله راجع و مایل بر حضیض
و مشتری در شرف و مستقیم مایل بر حضیض دلیل گرانی (ارزانی) غلها و فواکه و حلوی و شربت
و اطعمه و حبوبات مانند گندم و برنج و کنجد و نخود و ارزن و جو خاصه که صاحب سهم
و مریخ ابطا و موبل است و مشتری در شرف و مایل بر برج نظر دارد میکند و قوی تر آنک
بعد از انصراف اجتماع مقدم بنحس متصل میشود و هر چه تحویل زحل بمیزان نزدیکتر گرانی
خوردنی است چون مانع بسیار دارد دکمن ایشان کند در بهار و تابستان ارزانی
بیشتر باشد جهت اینهای طالع حوت قمر و مشتری حاضر و طالع مبر پسند مریخ تحویل مبر است
و صاحب بیت مستولی و متصل با هم و بر دو دال بر غلا چیزهای کی بدین کوکب منسوب
بود در رواج یابد مانند زر و سیم و جواهر نفیس و اسلحه و ستور و برده و نحو خاص

در تابستان که انتهای ایشان بهم می رسند و یا بهر که خود بین بهم رسند چون عطارد
دال است بر غلا اما در تابستان مع ذنب منسوبان و تابعد د رواجی بود خاصه
کتاب و آنچه کتابت را شاید و عطریات خاصه وقتی که بمشتری پیوندد و اگر در طالع سنت
در میانه و آخر سال اثر بیشتر باشد از رسیدن انتهای او بعاشر و طالع و یکدلان
جرم او متعاقب چون نهد دال است بر رخص خاصه در مرکب سیم است
دلیل ارزانی لباس و امثاله و حریر و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال او بمشتری
و در خزان و زمستان ظاهر تر باشد بسببی که در عطارد گفته شد احکام علل و امراض
چون ششم برج نور است و زهره در اجتماع مقدم منحوس بر حال دلیل وقوع امراض
است که در سر و دماغ و دل و گردن باشد و سستی اعصاب و درد چشم و دندان
و علت در زبان اما چون صاحب ششم سالم است از نحوس و ششم و رب او مسعود
دلیل سلامتی و صحت خلایق است و آنچه واقع شود سلیم الحال و سریع الزوال
کند دانستنی انه العزیز بر نحوست عطارد و ضعف او دلیل خبط اطبا است در
معالجات اما قران نحسین و احتراق ایشان در ماه سال در برج
هوایی و نحوست خداوند ششم دلیل بیماری است و استیلای سوست بر طباع
و ارجه خلایق بجرب و خارش اندام و ابله و سعال چون زحل با ایشان امتزاج
کرد

کذارد احکام حرب و فتنه چون در اول سال دلیلی نحس که دال باشد بر فتنه
و حربی عظیم کرا احتراق نحسین و قران ایشان در میانه سال که دلیل نحوست و شبیخون
و آنه بعضی از اشرار و قتلهای نهانی در معارف خاص بسم اما نزه بذات بایشانست و محفوظ
دافع و مانع نوبت چون قمر زحل است در قران زحلیان غالب آیند بر محال بودن
مریخ در اول سال تحت الارض باسهم القتال دلیل شبیخون و مقاتلات خاصه در حدود
مصر و شام و جرجان و گیلان و اردبیل و قزوین و ارمنیه و اصفهان احکام انتهاء
برج قران رسیدن انتهای برج قران در نجم و صاحب جنس نحس و منحس صاحب
دورش در اصل چنین بوده است دلیل کند بر دشواری وضع حمل و بر زبان زنان
توالد و تناسل و بر بنای عاشقان و معشوقان و کثرت اخبار اراجیف
پیغ رسولان و قاصدان احکام خسوف چون مدبر طالع و جزو خسوف نحسین
اند برکت مشتری و شمس و نحسین ناظر در تربیع و اتساع ذنب دلیل فتنه
و خصومت است میان بزرگان و قتلها و ضعف طالع خواتین و بوا مال
و بیماری عمومی و تشویش عوام و خصومت در بازارها و نقصان آبها و محبوسی
قاصدان و رسل و در ماندن مسافران و مخالفت ازواج و جرح و وقوع اطفال
شر حواره چون عطارد با ذنب در رابع است دلیل زلزله است شغول برج

هوائی است دلیل آفت اشجار است و طیور و بد شدن هوا و جستن بادهای مضر و موت
بران و سیاهان چون مریخ در جدی است آفت مرغ و ماهی باشد و عمارتهای
عالی چون خسوف در عاشر است از شر عام باشد خاصه در شهرهای که باشد و عقرب
منسوب بود چون بلاد ترک و خراسان و سرخس و خوارزم و املی و دهستان و سمرقند
و حجاز و یمن و نهاوند و ری و تبریز و هر حکمی که در وقت بد ذکر یافته شد از آنچه ذکر رفت
چون قتل و بیماری بعد از سه ماه و کثرتی ظاهرتر باشد که زمان مضبوط تاثیر خسوف است
احکام کسوف چون درین سال کسوف واقع می شود درین مثال کسوف را
احکام کرده میشود که واقع شده در روز یکشنبه ۲۹ ماه صفر سنه اثنی و عشر [illegible]
در برج حمل بعقده ذنب بعد از چهار دانگ طالع و وسط کسوف هم در درجه ا
مدبر بود مدت تاثیرش دو سال و دو ماه تقریبا معظمش بعد از یکسال و نیم بود زحل در
طالع و مریخ متصل در عاشر و هر دو هبوط در برج زائل دلیل کند بر مخالفت
میان ملوک و سلاطین و نکبت بعضی ازین طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حروب
و فتنه و مضرت رسانیدن اهل نیز و فقد ملکی مشرق و اقلیم رابع و بیماری بد
سر و دماغ و دمشق و دروی و آبله و تغیر لون و نقصان چشمها خاصه حشم را
چون کسوف در مرکز نهم است دلیل کند بر قطع طریق و ربح مسافران

و قران

و خرابی عبادت خانها و زدن دیهای قلب و شدت حرارت و حبس رعود و بروق
و سمومها و بدحالی پیران و عیال دهقان و اهل ادرار و کسادی خرج و بسیاری از حرف
و مکر و تزویر در خلایق و ظهور سخنهای دروغ و اراجیف و گوسفندان و شکوه و فساد معادن
و بیشتر باثیرش در شهرهای بود که بحمل و اسد منسوب بود چون بابل و فارس و اذربایجان
و مازندران و خراسان و عراق و باب الابواب و دشت قبچاق و احکام این کسوف را
مشاهده کردیم اکثر موافق واقع بود چنانکه در بدو حال مس و آهن و آفت شکوه و بارکی
در چشمها پدید آمد و درین سال ازکی و جبار سردی در دشت بزرگ هلاک شدند بعد از
یکسال و نیم قرا یوسف که والی اذربایجان و اکثر اقلیم رابع شده بود بمرد و سلطان
اویس که والی بابل و یمن بود از نسل سلطان اویس درین سال کشته شد و لشکرها
در خراسان و ارمینیه در حرکت آمدند و در مازندران فتنه برخاست و کسانی که والی
و حاکم بودند عاجز شدند و بگریختند و گوسفندان رنجور شدند و بسیاری تلف
گشتند و دیههای قلب شدند و عبادت خانها ویران گشتند و مسافران متحیر
شدند و مخفی نماند تا این غایت که تحریر این رساله کرده میشود و از تاریخ مذکور دو سال
گذشته است هنوز ازین اثرها بقدر باقی است والله اعلم چون از این مقصود
بود در کتاب تاریخ کلیم خواستم که ضمنش بر لطایف و قواعد جدید بکنم

فایده زحل دلیل محنت کارهای دنیا وسختی وشقاوت ونومیدی و فقر وتنگی وگرانی
وبیماری واندوه وخرابی ودشواری کارها ومذلت وخساست وجهل ومی فسادی
کند در دنیا سبب زوال ومحنت گردد مریخ دلیل محنت کارهای دنیا است
مانند فسق وفجور وقتل وسرقت وحرق وکذب ونمیمه وجدل وبهتان وکین وغضب
وضرر رسانیدن ونهب وغارت ومی فساد کرد در آخرت سبب عذاب
وعقاب گردد زهره دلیل سعادت دنیوی است مانند نان ونعمت
وپاک خوردن وپاک اشامیدن وشرب نبید کردن ولباسهای نو پوشیدن وزینت
بکار داشتن وکردن نکاح ومباشرت وساختن قصر وایوان ودوست
داشتن عطرها ودرود وسرود واستماع ساز ونوا واوتار ومی چیزی که در دنیا
از ان منع ولذت توان داشتن مشتری دلیل سعادت امور دینی است
چون آگاهی از معاد وخیرات ومکارم اخلاق وامانت ودیانت
وصلاح ذات البین وزهد وورع وراستی وطاعت وحسن اعمال
ومی جه سبب سعادت آخرت گردد وموجب رستگاری ما.
دلیل امور کون وفساد است تحلیل وسبب تغیرات هر یک خاصه
نفوس انسانی قسم سعادت بد ونیست واو دلیل السعاده
خاد می

خارجی است چون مال و جاه و علت و اسباب آفتاب دلیل امور آخرت و عقلی
و رسانیدن موجودات را بکمال خاص نفوس انسان را و سهم الغیب و محبوبست و او دلیل
سعادات داخلی است چون علم و رای و تدبیر و اندیشهای بصواب و موضوعات عالم
از اعیاد و مواسم و اوقات مجان عطارد شریک و معاون آن دلیل است که ممازج او باشد
مادر خانه او و لطیفه آفتاب که نیر اعظم است چشم سیارات و ثوابت
و کوکب ثانی و وقادست و بطبع گرم و خشک است اسد را موافق مزاج و خوی خود
یافت بیت خود ساخت و پنج برج را بر توالی وی گشت و ماه که حدیقه نظر اوست
سریع الحرکه و متغیر الحال و بطبع سرد و تر سرطان را که موافق حال اوست و در جوار
اسد به نیت قبول گرد و پنج برج باقی ولایت او شد و ایشان هر یک از دولت
خود خانه بکوکبی دادند از کواکب پنجگانه متحیره چنانک معلوم است بحسب مناسبت
پس هر دو کوکب را که خانهاشان دوازدهم یکدیگر افتد مانند زحل و عطارد و مریخ
و مشتری و شمس دشمن یکدیگر باشند و متحابین اگر بر تربیع و مقابله یکدیگر باشند چون
نیرین و المتحابین و بعضی سعادت و نحوست کواکب را بنسبت سوء وقوع
ایشان با نیرین نهاده اند یعنی اگر شکل دوستی باشند سعد اند و اگر بد و دشمنی
نحس مانند مشتری که به تثلیث است گویند سعد بزرگست و مریخ که در شکل بد است.

گویند نحس کلی است اما حقیقت حال به شرح می فضل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه گواه

لطیفه کوکب طالع عالم سرطان است و هر چهار وتد او بروج منقلبه و آفتاب و سه کوکب علوی را

اشراف در اوتاد است مشتری را که کوکب حیات است و بقا در طالع و آفتاب را در عاشر

و زحل را در رابع و مریخ را در سابع بحسب مناسبت و ماه که خلیفه و معین

آفتاب است در حادی عشر که دوم عاشر است و زهره را در تاسع که کوکب صلاح

و دیانت و لطافت است و عطارد را در ثالث که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست

است و بروج اثنی عشر در تقسیم درجات شرف سخن بسیار گفته اند بنیک در خاطر

نمی نشیند اما حقیقت آنست که هر کوکبی را در درجه قوی یافته اند یعنی فعل او

آنجا ظاهرتر می باشد آنرا درجه شرف او خوانند و نوعی دیگر دوستی و دشمنی کواکب

بحسب وقوع اشراف ایشان گرفته اند چنانکه در تقسیم بیوت گفته شد

لطیفه عطارد که کوکب نطق و عقل باشد در طالع او را فرح باشد و زهره که کوکب

طرب و عشق و فرزند است در پنجم و ماه که کوکب خویشان و حرکه است در سیم و مریخ که

بیماری است و شر و ادبار در ششم و زحل که کوکب شقاوت و دشواری ها و رنج و بند و زندان

است و انواع مشقتها در دوازدهم و مشتری که کوکب سعادت دو جهان

و امیدهاست در یازدهم و آفتاب که کوکب امور آخرت و سعادتهای آخرت و سعادتهای

عمی است

عقبی است در نهم پس هر جا صغرا است اندر دو نحس و سعد و بر روح او تحت الارض و هر چه
اکبر و نحس فوق الارض و فرح سعدین بزرگ رسد پس و بنگریست طالع و اول نحس که
ساقط از حل در هر جزو که احتراق کند بعد از سی سال باز در آن جزو محترق شود و مشتری
در دوازده و مریخ در پانزده سال و شمس در هشت سال و عطارد در بیست سال و زهره
هر جزو که اجتماع کرده باشد بعد از بیست و پنج سال باز در آن جزو اجتماع کند لطیفه
کوکب مذکر را در برج و ربع و بیت مذکر قوت تذکیر او زیادت گردد و همچنین است آن
کوکب مونث در برج و ربع و بیت مونث لطیفه اگر کوکب مذکر در برج و ربع و بیت
مونث افتد خنثی گردد و کوکب مونث در برج و ربع و بیت مذکر افتد سعتری گردد
اجتماع هفت کوکب در یک درجه دلیل بر عظمت است از دو وجه یکی آنکه شش کوکب
یک دقیقه محترق گردند و ثانی آنکه پنج نحس غلبه کنند بر دو سعد یعنی نحوست نحسین
طاهر است و نیرین بحکم نحس اند و عطارد هر مزاج که غالب بیند آن مزاج گیرد پس
پنج نحس با مزاج غالب تر از دو سعد باشد و این نادر افتد لطیفه از سعد کما
ناظر چیزی نیاید الا امید چنانکه از نحس ساقط ضرری نرسد مگر خوف لطیفه
مضرت نحس بجز رجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت تر باشد
زیرا که بمنزله مار دم بریده بود و ضرر نحس مقبول آنجا نه و شرف و استقامت کمتر بود

بدان سبب که طالع کرک دست اموه باشد لطیفه سعد الله که سعادت نحس با قبول کند داده

کوکب و نحس نکند زیرا که او دلیل است فایده نحس که خداوند هشتم و دوازدهم و ششم

و هفتم و چهارم و سیم باشد ضرری او زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم

و یا نفهم و دوم و پنجم و نهم باشد نفع او بیشتر باشد بسبب اصلاح مزاج ذاتی و عرضی

فایده میل برجی و کوکبی را دوالزست یکی ذاتی چون از شمس در حمل و عرضی چون از عطارد

در سنبله دوامود ملکی و بوز کی چون عاشر باشد فایده هو کاه که قوی سعد و نحس بد باشد

از نحس رود تر بدید آید بدان و اسطا که زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از اسد

بسبب اعتلاء فلک و بطوء سیر و عظم جرم و باز عالم تا بر عالم کون و فساد است و فساد غالب

بر کون فایده مدار احکام در طالع بر کوکب است پس بر مستولی پس بر صاحب

طالع پس بر قابل تدبیر پس بر قابل تدبیر پس بر صاحب بیت هر یک بر ترتیب

و اگر هیچ یک یافته نشود آن طالع را اثری نباشد و تنی بود بی جان فایده ارباب

مثلثات طالع و نیر بن را اثری قوی است در خوشی و سعادت با ان حد که سعادت

ایشان بحوست سعد و نحس را دفع کند اگر چه در طالع قوی ان کرده باشند

فایده چون در جه طالع زیادت ارباب درجه باشد در احکام

خداوند دوم شریک او باشد یعنی صاحب طالع و اگر ارسته و نیز در حد شرف باشد

حکم

حکم ان طالع از دوم باید کردن مطلق برخلاف آنچه دیگران گفته اند و این حق است چه
برج را اثری دیگرست و بیت را اثری دیگر فایده بر حسب دلیل ظاهرست و منسوبه دلیل باطن
یعنی پنج درجه آخر را از هر خانه که آن را درجات بوداریه یا میته یا حسن خوانند اگر کوکبی یا
دلیلی در ان درجات باشد ایشان را اعتبار نکنند و ضایع خوانند و اگر بعدش
بیش از پنج درجه باشد بصورت درین خانه بود و منسوب در دوازدهم ان خانه
پس ظاهرش را حکم از ان برج کنند و باطنش را از ان که در دو وجه از او باشد
فایده ضرری آفتاب از قران مریخ و مقابله زحل است و ضرری قمر از قران زحل
و مقابله مریخ بود کار کواکب ثابته عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا بر درجه نیری خاصه
نیر نوبت یا بر درجه سهم السعاده باشد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را
چنانکه خارج از نسبت اصل او باشد اگر آن حال در طالع سفله باشد حاکمی یادا
گردد و اگر در طالع تشر زاده واقع شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر آن
کوکب بر مزاج سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیک گردد و اگر بر مزاج سعدی
ونحسی باشند چنانک سعد مقدم باشد اولش عظیم نیکو گذرد و ا[illegible]د
آید لطیفه از روی تشبیه زحل در احتراق مانند سنگیست که نقره [illegible]
پاره پاره شود یا چون آهنی که نرم گردد و بشرار و خبث شود و [illegible] چون [illegible]

یضعف تعرض ایشم

و آخرش بفساد

نحسته نشود و

ز زیر که

اسرب

که بکار آید و اسرب اظاهر شود و مریخ چون مس که بتابد و بوال ادویه زند مس چون

سیماب که با آتش رسد مستهلک شود عطارد چون انگشت که با آتش اصل رسد

و افروخته گردد ضعیف شود قمر در اجتماع چون نقره زر اندود که بکار آید و زرش

باطل گردد رفتن آفتاب در زیر شعاع آفتاب دلیل بیماری و کهنی است و بیرون

آمدن دلیل جوانی و نوی و تحت الشعاع دلیل خفا و ضعف و مرض است

و احتراق دلیل مرگ و هلاکست زیراکه احتراق مزاج کوکب را باطل میکند تا تمام

لطیفه استادان این صنعت شریف سهمی پدید آورده اند که جهت حوادث

عالم و او بنجه سه کوکب که یکی بغایت بلند رتبت و گران حرکت است و یکی

میانه حرکة و میانه رتبت و یکی پست رتبت و در غایت سرعت چه امور عالم

ترکیب حال بیش نیست یا آنک بغایت کثیر المدة اند و رفیع القدر چون طوفان

و ملت و دولت یا آنک حقیر قدر و اندک مدة اند چون صناعت و زراعت

و معاملت و مسالمت و تغیر هوا پس سهم مذکور بحسب مدد دو رتبه

بنتی دهد چون مراد تا اینجا نوع اخراست گوییم که هر گاه که فضل ۷ و منه آن ۷

بر آفتاب بگیریم و حرکة زحل بر و افزاییم اگر مستقیم باشد و اگر کم کنیم حرکت ماه

اگر راجع بود حاصل حرکة آن سهم بود در آن سیاره و درس موضع الکتاب بدار الارقام

اگر

ما نقصان کنیم و موضع زحل بر ما بقی فزاییم تا موضع سهم الحوادث بیرون آید
و دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل
او تا جای در این وقت ابتدا کنند و یک گذشت اجتماع و استقبال
از انجاست و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع نیز این حاصل سخن است
گاه گاه که این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع نحوس سعود و در خانهای
میان خلایق اتحاد و مودت بود و بر امدن مهمات باسانی و اگر منحوس بود
باد در خانهای نحسان باشد حکم بر عکس و نیز گفتند که اگر در خانهای زحل بود دلیل
بود بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود و بادهای ناخوش و در خا
دلو اگر در خانهای مریخ بود خصومت افتد میان خلایق و بادها سخت جهد
و در موسم گرما گرمی کند اگر در خانهای زهره بود مردم مایل شوند بلهو و طرب
و غلبه نشاط در خلایق و بارندگی اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گردد
و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با اهل دیوان اختلاط
اختلاط بسیار کنند اگر در خانه قمر باشد باران آید و فتنه و کسادگی
کار عوام و خرجها رسد بمردم اگر در خانهای مشتری بود هوا خاص گردد قوس
و مردم میل بصلاح و خیر کنند و رونق دار القضا باشد اگر در خانهای عطارد بود

گزنت کفت وکوی باشنیدن مردم وتهمت وغمه خاصه در جوزا ومیل مردم بحساب
وکتابت وخصومتهای دیوانی لطیفه سه برج که بر یک طبیعت اند مانند سه برادرند
در وقع ومی چهار برج که به ترتیب یکدیگرند مانند چهار شریک مخالف خوی ومزاج اند فصل
کوکب چون در خانه خود باشد دلیل کند بر قوت وفراغت وامن اگر در شرف
باشد دلیل کند بر عزت وحرمت وازدیاد جاه وثروت اگر در اوج باشد دلیل کند
بر رفعت وزیادتی مرتبت اگر در اوتاد باشد خاصه طالع وعاشر دلیل کند بر زیادت
شدن مناصب ورسیدن بمرادها وامیدواری اگر مسعود باشد دلیل کند
بر سعادت وسلامت وفرح وخرمی اگر سریع باشد دلیل کند بر جریان حالات
در کارها اگر مستقیم باشد دلیل کند بر استقامت احوال واستوا بود دل
اگر در وبال باشد دلیل کند بر ضعف وعجز ودلتنگی اگر هبوط بود دلیل کند بر خواری وذلت
اگر در حضیض بود دلیل کند بر خمول وسقوط اگر در خانه زحل بود دلیل کند بر عزل از
راتب وبی وجودی اگر منحوس باشد دلیل کند بر آفت ونکبت اگر بطی بود دلیل کند
بر تکاسل وتعویق در کارها اگر راجع باشد دلیل کند بر سماجت وحیرت وندامت
اگر محترق بود دلیل کند بر آسیب وموت وخوف وغفلت فایده دلایل این با
چون باتصالات سعود در اوقات الیمنی انزیبتر باشد ودلایل خوف را چون اتصالات نحوس

وخوف

خوف و کسوف در او فاش شود و تشویش از شن ظاهر بود برای آنکه وقت قابل
و بابل شده باشند و این دلایل قوی و معطی کردند شمس چون از نحس منصرف شود و در عطارد پیوندد
نرخها بالا گیرد و کار بر مردم دشوار شود و اراجیف افتد و اگر نظر عداوت بود
خصومتها خیزد میان عوام و وقوع خیانت زن و مرد و تهمت بر یکدیگر و گرانی
اگر از سعدی منصرف شود و بدو پیوندد خبرهای خوش آید و صلحها افتد و رواج بازارها
باشد و انواع شادیها در عوام و ارزانی نرخها هم که نظر دوستی بود و معاده اگر در
اول سال قران نحسین خاصه در طالع یا عاشر پادشاه آن ولایت را که آن برج
منسوب بود آفت رسد و ملکش را دیگری فرو گیرد اگر قران مریخ و مشتری
بود در شهرهای آن ملک را آفت و مصیبت عام باشد اگر قران زهره و مریخ باشد
پادشاه روم را آفت رسد اگر قران زهره و زحل باشد قحط شود اگر
قران عطارد و مریخ بود آفت منسوبات عطارد بود و انواع آکوب
و وباها اگر قران عطارد و زحل بود بادشنگی عظیم باشد و موت خلایق
اگر قران سعدین باشد راحت و فراخی نعمت در اسباب خلایق باشد.
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب فرغ من تحریره
الکاتب یوم الخمیس حادی عشر ربیع الآخر سنه اثنی عشر و الف آمین

١٠١٢

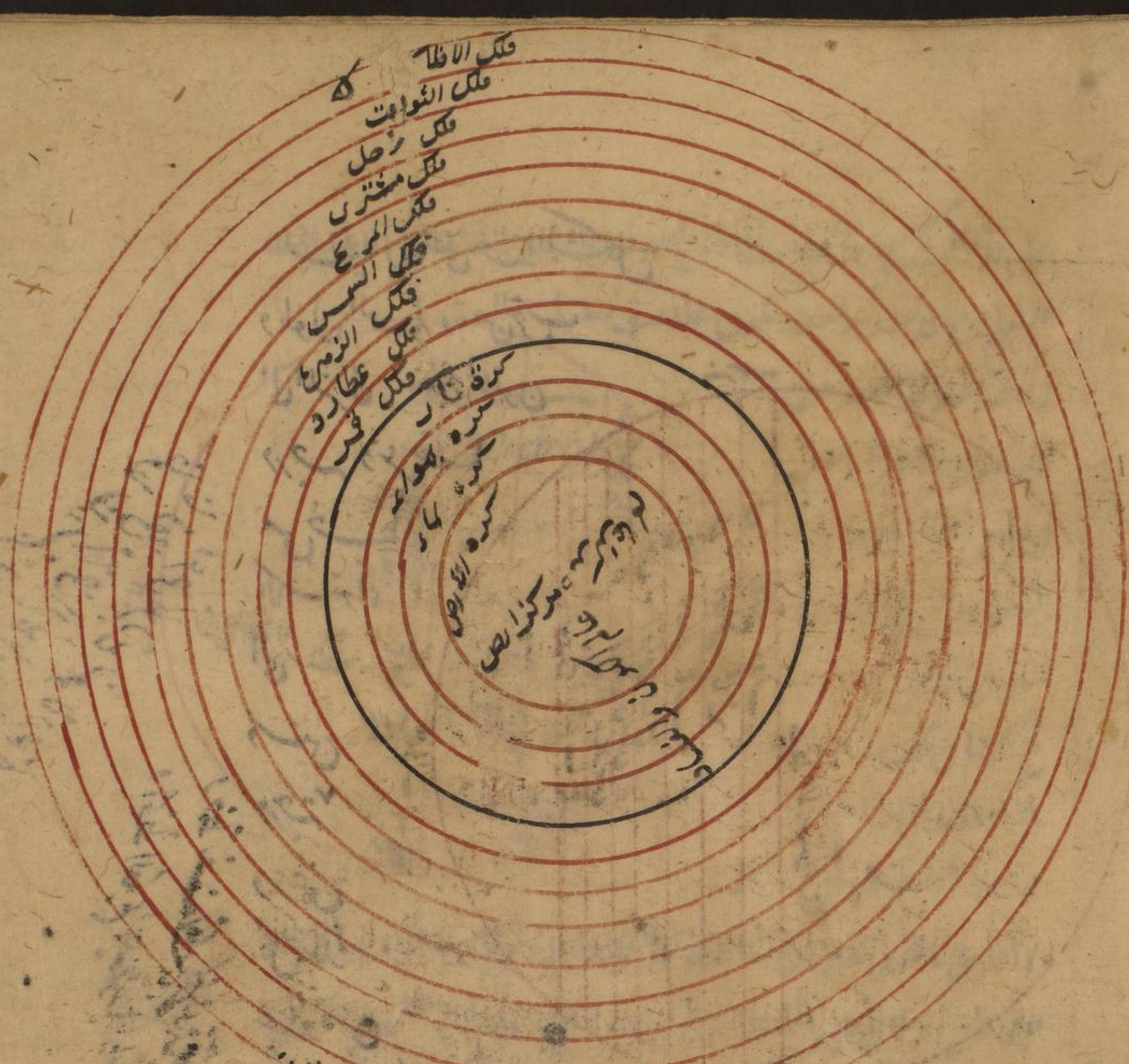
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمدك اللهم يا ذا الطول والنوال واصلي على مهبط انوارك محمد واله وصحبه خير
وال وبعد فهذه رسالة فيها ملخص من موقوف سمت القبلة اهملتها مترجما بالتماس من
لا يوافقني مخالفة ولا يسعني الا اسعافه وموافقته مع مزيد نبذ من الفوائد والعوائد
الجميلة والله ولي الاعانة وهو حسبي ونعم الوكيل وهي مشتملة على مقدمة وبابين وخاتمة
اما المقدمة ففي الاصطلاحات التي يتوقف عليها المباحث الآتية فليعلم ان الارض
بجملتها مستديرة كروية الشكل وان الواقف عليها من جميع الجوانب راسه الى ما يلي
المحيط وهو الفوق ورجله الى ما يلي المركز وهو التحت وان سطح الارض وما يحاذيه موازٍ لمقعر
الفلك المحيط به والسائر على الارض يجب ان يبصر سمت راسه في كل وقت جزءا آخر من
الفلك ولو كان السير على جميع الارض ممكنا وان العناصر والافلاك كلها كرية الاشكال
وهذه الكرات يحيط بعضها ببعض والارض في الوسط ثم الماء فهو محيط بها ثم الهواء
ثم النار ثم فلك القمر ثم فلك العطارد ثم فلك الزهرة ثم فلك الشمس ثم فلك المريخ ثم فلك
المشتري ثم فلك الزحل ثم فلك الثوابت ثم فلك الافلاك ويسمى الفلك الاعظم والفلك
الاطلس وهو الفلك المحيط بجميع الاجسام وعلى هذه الاجسام من العناصر والافلاك
وما فيها يطلق اسم العالم والله اعلم بالصواب واليه
المرجع والمآب

الجميلة

سمي الثوابت [illegible] بعضها [illegible] وانما العدم [illegible] ولكنها [illegible]

[illegible]



اذا تمهد هذا فالدائرة العظيمة

التى على سطح الارض الكائنة فى سطح معدل النهار الفاصلة الارض بنصفين نصفها شمالى

ونصفها جنوبى تسمى خط الاستواء واذا توهمت دائرة اخرى تمر بقطبيها

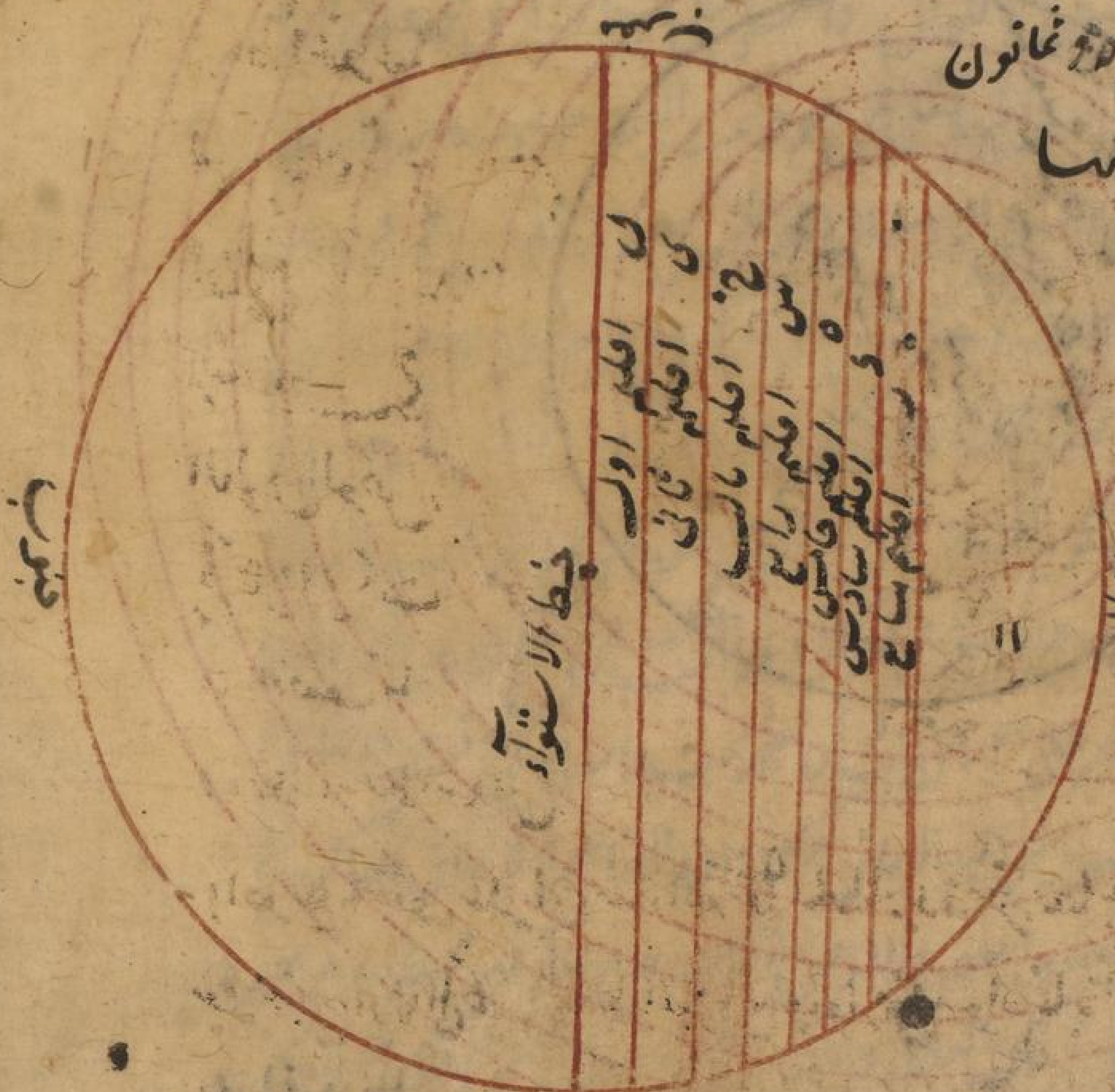
انقسمت الارض بهما ارباعا احد الشماليين هو الربع المسكون والباقية اما غامرة

فى البحار غير مسكونة واما غير معلومة الاحوال ثم قسم هذا

المعمور من الربع المسكون سبع قطاع مستطيلة بازاء خط

الاستواء وتسمى الاقاليم ونسب كل اقليم منها بواحد من سبع //

السياره على هذا الشكل
وطول العمارة من المغرب
الى المشرق مائة وثمانون
درجة وعرضها
من خط
الاستواء
الى ست
وستين
درجة
وعرض
كل بلدة
عبارة عن
مقدار بعدها
عن خط الاستواء



وكذا طولها مقدار بعدها
عن جزاير الخالدات كانت مبداء العمارة في الجانب الغربي وهي الآن
غير معمورة بل مغمورة في الماء غالبا وقوم جعلوا مبدا العمارة بساحل البحر
الغربي وبينهما عشر درجات فمبداء العروض خط الاستواء لانه
متعين بالطبع دون غيره واما مبداء الاطوال فقد جعله الجمهور من
جانب المغرب ليكون ازدياد عدد الطول في جهة توالي البروج

وخط نصف نهار كل بلدة هو الخط الذي يقطع الارض بنصفين شرقي وغربي
والخط القايم عليه عمودا المتقاطع معه على المركز يسمى خط الاعتدال وخط
المشرق والمغرب صح

على هذا الشكل الباب الاول في معرفة خط نصف النهار وخط الاعتدال

فليعلم ان اى بقعة فرضت تكون خط نصف نهارها

وخط اعتدالها مخصوصين لها

لا يوجدان في غيرها اللهم

ان يقع الاتفاق بين

البقعتين في

الطول والعرض

فح تكونان تحت

خط نصف نهار

واحدا او خط اعتدال



واحد على المتفق عليه ان شاء الله تعالى فاذا اريد استخراجهما بالنسبة الى بقعة
معينة يحتاج اولا الى تحصيل السطح الموزون وهو ارض مستواه غاية التسوية بحيث
لو صب عليها ماء سال من جميع الاطراف على التساوي او وضع عليها مدحرج كالبندق
وقف عليها حيث وضع عليها ثم تدار عليها دايره باى مقدار اريد وينصب على مركزها مقياس
نصبا على زوايا قايمة ليكون عمودا عليها ويعرف ذلك اما بالشاقول او بان يقدر ما بين
راس المقياس والمحيط بمقدار واحد من ثلث نقط من المحيط وينبغى ان يكون المقياس معتدلا في
الطول والقصر والاوجه ان يكون في طول ربع قطر الدايره ويكون قاعدته اغلظ من راسه وتغليل
على هيئة مخروط مستدير ثم يرصد ظل المقياس في نصف الصباح من النهار وهو متناقص في
بتقلص حتى يدخل الدايره ويعلم على مدخله علامة ويرصد ظله ايضا في نصف المسا من النهار وهو

يتزايد ويتسلط ح يخرج من الدايره فنعلم على مخرجه من المحيط علامه ايضا وننصف
القوس بين علامتى المدخل والمخرج ونخرج من المنتصف خطا يمر بالمركز الى المحيط فهو خط نصف النهار
وخط الزوال والقطر القايم عليه الذى يتقاطع معه على زوايا قايمه عند المركز يسمى خط الاعتدال
وخط المشرق والمغرب ويربعان الدايره ثم نقسم كل ربع تسعين قسما متساويه لتعرف
مقادير السموت من خطوط الظل الواقعه على المحيط وهذه صورة الدايره وتوقف بالمقدمة
ولا شك ان صحة هذه الاعمال مبنيه على توازى المدارات ومداراتها لمعدل النهار
واما البحث حاصل بالحقيقه لمكان حركة الشمس لكنها اذا روعيت شرايط معدوده فى
المطولات قرب العمل من التحقيق ومن جملتها كون ذلك الرصد كون الشمس عن حدود
ان يكون المتقاطعة الانقلابين لكيما صيفيا
ليكون الظل
اقصر والهواء
اصفى وارق
وعوارض الجو
المانعه من الظل
اقل والله اعلم

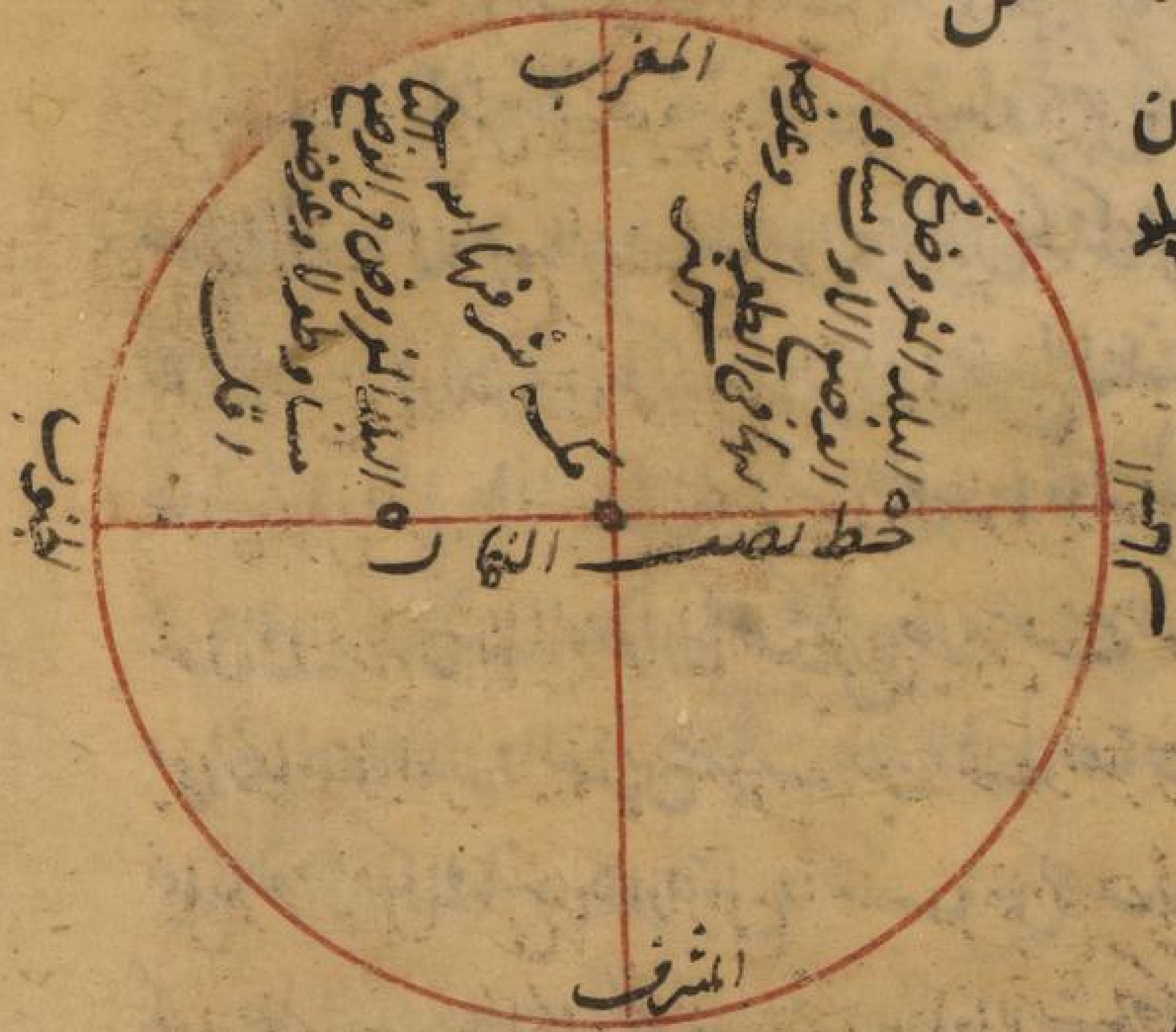


الباب الثاني
في بيان سمت القبلة

ونعنى بسمت القبلة ههنا نقطة فى الافق اذا واجهها الانسان يكون مواجها للكعبة فيها
الله تعالى وهذا يتوقف على تمهيد مقدمه وهى ان طول مكة عن جزاير الخالدات سبع وسبعون جزا

جزا وسدس جزا وعرضها احد وعشرون جزءا وثلثا جزء فكل بلدة يكون طولها
اقل من طول مكة فمكة شرقية عنها وكل بلدة يكون طولها اكثر من طول مكة فمكة غربية عنها
وان تساوى طولاهما فمكة على خط نصف نهارها جنوبية ان كان عرض مكة اقل من عرضها
وشمالية ان كان اكثر وكل بلدة تساوى عرضها وعرض مكة كانت مع مكة تحت
مدار واحد يومى فان كان طولها اقل من طول مكة فمكة عن يسار مشرق الاعتدال
لتلك البلدة وان كان طولها اكثر فمكة عن يمين مغرب الاعتدال على ما سياتى تفصيله ان
شاء الله تعالى اذا علم هذا فليعلم ان لمعرفة سمت القبلة طرقا كثيرة لا يليق ايرادها ههنا فلنقتصر
على وجهين الاول وهو ان الشمس يكون مارة بسمت مكة عند كونها فى الدرجة الثامنة
من الجوزاء والثالثة والعشرين من السرطان وقت انتصاف النهار هناك لتساوى
ميلها لعرض مكة حينئذ فى هاتين الدرجتين والفصل بين نصف نهارها ونصف نهار بلد مفروض
يكون بقدر التفاوت بين الطولين فليوخذ التفاوت ويوخذ لكل خمسة عشر جزءا
ساعة ولكل جزء اربع دقايق فيكون ما اجتمع ساعات البعد عن نصف النهار والبلد
فى ذلك اليوم ذلك الوقت قبل نصف النهار ان كانت مكة شرقية او بعده ان كانت
غربية فسمت الظل ساعتئذ يكون سمت القبلة الثانى واذ قد فهم ما سبق ان البلد
اعنى مكة والبلد المفروض لا يمكن ان يتفقا طولا وعرضا معا فهما اما متفقان طولا
مختلفان عرضا او متفقان عرضا مختلفان طولا او مختلفان طولا وعرضا اذا تصور
هذا فمكة بالنسبة الى الربع المعمور لا تخلو عن ثمانية اوضاع الوضع الاول هو ان يكون
طول البلد مساويا لطول مكة وعرضه اكثر من عرضها الوضع الثانى ان يكون الطولان
متساويين ايضا وعرض البلد اقل من عرض مكة ففى هذين الوضعين يكون سمت قبلة البلد

على خط نصف نهاره ويسهل حينئذ موقفهما جدا لكونهما اعني مكه والبلد المفروض
تحت خط نصف نهار واحد الا ان المصلي يواجه سمت الجنوب في الاول ونقطة
الشمال في الثاني على هذا الشكل



الوضع الثالث ان
يتفقا عرضا وطول البلد
اكثر من طولها
حماها الله تعالى

الوضع الرابع
ان يتساويا
في الوضع ايضا
وطول البلد اقل من
طولها ففي هذين الوصفين يكونان اعني مكه والبلد المفروض تحت مدار واحد
يومي وحينئذ ان كان طول البلد اكثر كما في الوضع الاول فمكة عن
يمين نقطة مغرب الاعتدال وان كان بالعكس كما في الوضع الثاني
فمكة عن يسار نقطة مشرق الاعتدال على هذا الشكل

وفي موقف سمت القبلة
في هذين النوعين
نوع اشكال لا يهمها
من المدارات اليومية



ولا يراده وحله نوع اطناب لايليق بهذا المقام فمن اراده فليطلب في المطولات
الوضع الخامس هو ان يكون عرض البلد وطوله زايدين معا على عرض مكة و
طولها وحينئذ يكون سمت القبلة في الربع الغربي الجنوبي الوضع السادس ان
يكون العرض والطول معا ناقصين عن عرض مكة وطولها فسمت القبلة يكون في الربع
الشمالي الشرقي الوضع السابع هو ان يكون عرض البلد زايدا على عرض مكة و
طوله ناقصا عن طولها فحينئذ يكون سمت القبلة في الربع الجنوبي الشرقي الوضع الثامن
هو ان يكون العرض ناقصا عن عرض مكة والطول زايدا على طولها فسمت القبلة
يكون في الربع الشمالي الغربي واما طريق تعيين نقطة السمت فموقوف على ان
يقدر تمام الدايرة بثلاثمائة وستين درجة لما هو المقرر من قاعدتهم فيكون
كل قوس من القسي المحيطة بالارباع الحاصلة بتقاطع خطي نصف النهار والاعتدال
معادلا بتسعين جزءا كما لا يخفى اذا تمهد هذا فالاصل في ذلك ان يوخذ ما بين تفهم
الطولين من الدرجات والدقايق فان كان طول البلد زايدا على طول مكة
يعد قدر التفاوت من الطولين من خط نصف نهار البلد الى الجانب الغربي
وتعلم على مقدار التفاوت في طرفي الجنوب والشمال ثم يوصل من علامتين
بخط مستقيم هو خط نصف نهار المكة وان كان طول البلد ناقصا عن طول مكة
يعد القدر المعين من خط نصف نهار البلد الى الجانب الشرقي وتعلم في طرفي
الجنوب والشمال ثم يوصل بينهما بخط مستقيم يكون هو خط نصف نهار المكة ايضا وكذلك يوخذ
ما بين العرضين من الدرجات والدقايق فان كان عرض البلد زايدا
على عرض مكة يعد القدر الفاضل من العرضين من خط اعتدال البلد الى

الجانب الجنوبي ونعلم في جهتي المشرق والمغرب ويوصل بينهما بخط مستقيم وهو
خط اعتدال الكة اعني خط المشرق والمغرب لها وان كان عرض البلد ناقصا
من عرض مكة بعد مقدار التفاوت من خط اعتدال البلد الى الجانب
من خط الشمالي ونعلم ايضا في طرفي المشرق والمغرب ونوصل بين العلامتين
بخط مستقيم من المشرق الى المغرب وهو خط اعتدال الكة فكان نقطة تقاطع
خطي البلد هو موضع البلد كذلك نقطة تقاطع خطي الكة يكون مكة اذا تقرر هذا
فلنورد ههنا مثالا في الوضع السابع ليفهم منه باقي الصور وهو ان طول
دوركي حماه الله تعالى عن طوارق الحدثان من جزاير الخالدات احد وسبعون
جزءا وعرضه من خط الاستواء تسع وثلثون جزءا وثلثا جزء فعرض
دوركي اكثر من عرض مكة وطوله اقل من طول مكة فيكون قبلة دوركي في
الربع الجنوبي الشرقي فنعد ما بين الطولين وهو ستة اجزاء وسدس جزء
من نقطة الجنوب الى الجانب الشرقي ونعلم في طرفي الجنوب والشمالي
ونوصل بينهما خطا وهو خط نصف نهار الكة كما مر وكذلك نعد ما بين العرضين
وثمانية عشر جزءا من نقطة المشرق الى الجانب الجنوبي ونعلم في المشرق و
المغرب ونوصل بين العلامتين بخط هو خط المشرق والمغرب
للكة وقد عرفت ان موضع تقاطع خطي الكة يكون مكة
فنخرج خطا من مركز الدائرة مارّا بنقطة تقاطع خطي
الكة الى المحيط هو سمت قبلة دوركي على هذا الشكل
ويقاس عليه باقي الصور



الخاتمة في بيان الطول والعرض لا شك ان من اراد استخراج سمت القبلة
في اي بقعة كانت تحتاج الى معرفة طولها وعرضها وذلك امر لا يتولاه كل واحد
بنفسه فنقلت من جداول القوم جدولا مشتملا على اطوال البلدان المشهورة
والمدن المعروفة وعروضها ليقاس سائر البقاع الغريبة منها اليه وليسهل
العمل في ذلك على من اراد ان شاء الله تعالى والله اعلم بالصواب و



جدول الرسالة

جدول طول البلاد من جزاير الخالدات وعرضها من خط الاستوا

البلدان	الطول	العرض	البلدان	الطول	العرض
اسكندريه	سا ل	كا ل	قبرين	عه ل	له ل
مصر	سح ى	ل ك	حلب	عه ل	له ل
دمياط	سح ل	لا له	ارزن الروم	عر ح	لط م
صنعا يمن	سز ح	يا ح	ارزنكان	عد ح	لح ح
مدينه رسول	عد ك	كط ح	سيواس	عا ل	لط ل
مكه	عز ح	كا م	قيصريه	سط ح	لط ل
طايف	عر ل	كا ك	قونيه	سو ح	لح ح
يمامه	ما مه	لا ح	ماردين	عد ح	لر بط
بيت المقدس	سو ل	لب مه	سنجار	عو ح	لو ح
دمشق	ع ح	لح ح	موصل	عر ح	لو ل
بعلبك	ع مه	لح له	ارتبل	عر يد	لط ح
حمص	ع مه	لد ح	اخلاط	عه ٥	لط ك

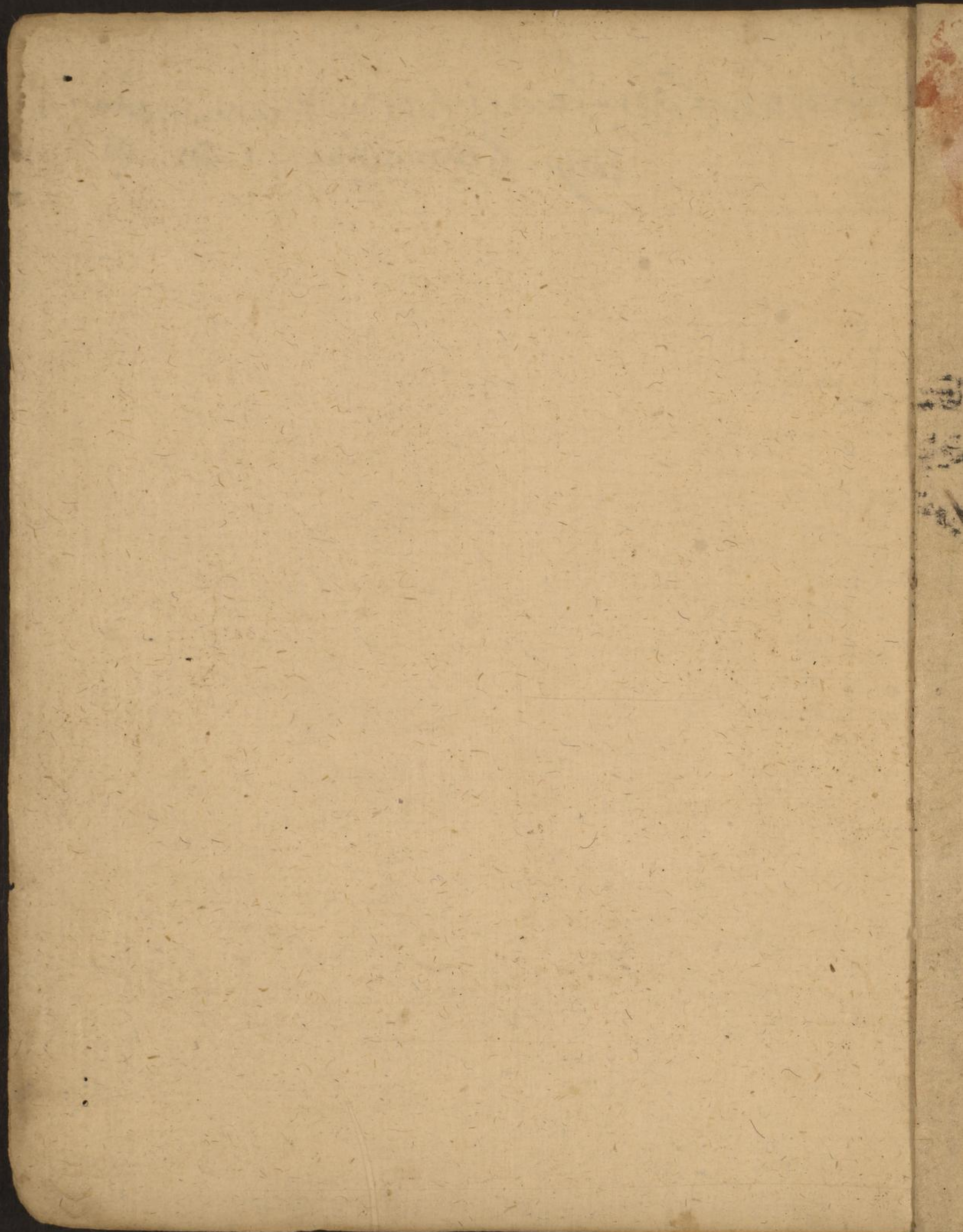
البلدان	الطول		العرض		البلدان	الطول		العرض	
ال	عط	ه	ما	ه	تفلس	لح	ه	مح	ه
سلماس	عط	مه	لر	ه	بلقان	لح	ل	لط	مه
ارمیه	ف	مه	لر	مه	باکویه	فد	ل	لط	ل
مرند	فا	ب	لر	ه	شماخ شروان	فد	ل	م	ه
نخجوان	فر		لح	م	باب الابواب	فه	ه	مح	ه
مراغه	ف	ه	لر	ک	کوفه	عط	ل	لا	ل
تبریز	ف	ل	لح	ه	مداین	ف	ه	لح	لط
اردبیل	فح	ه	لح	ه	واسط	فا	ل	لب	ک
موقان	فح	ه	لح	ه	بغداد	ف	ه	لح	ل
بردع	فح	ه	م	ل	بصره	فد	ه	ل	ه
جره	ح	ه	ما	ک	تستر	فد	ل	لا	ل
خوی	عط	م	لر	م	شیراز	فح	ه	لط	ل

جدول طول البلاد من جزاير الخالدات وعرضها من خط الاستوا

البلاد	الطول		العرض		البلاد	الطول		العرض	
الاقليم الاول	درج	دقايق	درج	دقايق	الاقليم الثالث	درج	دقايق	درج	دقايق
مدينه حبشه	يا	م	لط	ل	واسط	ف	ل	لس	ك
مدينه نوبه	سو	ح	لد	ل	بصره	فد	ح	لا	ح
صنعاء يمن	عز	ل	ير	[illegible]	اهواز	فه	ح	ل	ح
عدن	عه	ح	يد	[illegible]	تستر	فو	يه	ر	ح
عمان	صد	ل	لط	[illegible]	نشابا	فر	ى	ر	ح
سورى	قله	له	ه	[illegible]	شيراز	فد	ح	ير	[illegible]
اقليم ثاني	عه	ك	له	[illegible]	فسا	فح	له	لح	[illegible]
مدينه رسول مكه	عز	ن	ك	[illegible]	جوز	فح	ل	لا	[illegible]
يمامه	فا	له	كا	ل	سابور	[illegible]	يه	ل	[illegible]
هجر	فح	ح	له	يه	اصطخر	فط	ح	لد	ح
كريت	ف	ك	له	مه	سيراف	فد	ر	لط	ل
شهرزور	ف	ك	كد	ل	سيرجان	فح	ح	لد	ل
منصوره	مح	ح	كد	ح	سيروف	صح	ح	لا	مه
اقليم ثالث اسكندريه	ص	ل	ل	ك	محموديه	ص	ح	لا	مه
رمله	سه	م	لب	م	كرمان	ص	ح	ل	ح
بيت المقدس	سو	ل	لب	ح	كابل	ل	ح	لح	ح
قيساريه	سح	ل	لح	له	اقليم رابع	سو	ح	لح	ح
طبوريه	سح	مه	لب	ح	عموريه	سو	م	لد	له
دمشق	ع	ح	لح	ح	مصيصه	سط	م	لو	ح
قطاط	ع	ح	لا	ح	طرابلس	ع	ل	لو	ح
كوفه	عط	ل	لا	ح	حلب	عا	ح	له	ر
بغداد	ع	ح	لح	ك	حمص	عا	ح	لح	م

بسريه

البلد	الطول درج	الطول دقائق	العرض درج	العرض دقائق	البلد	الطول درج	الطول دقائق	العرض درج	العرض دقائق
من الاقليم الرابع					من الاقليم الرابع				
رى	عد	له	لو	ح	طوس	صب	ح	لز	ح
اعد	عد	له	لح	ح	سرخس	صح	ك	لز	ح
حران	عج	ح	لد	ح	مدور	صد	ك	لز	ل
نصبر	عج	ر	لو	ح	مدرود	صه	ح	لح	ر
موصل	كط	ح	لو	ل	بخارا	صو	ك	لز	ر
بلد	د	مه	لو	ك	بلخ	صح	ل	لح	م
انطاكيه	ى	ح	له	ل	سمرقند	صط	ل	لز	ل
سرمرارى	عا	ح	لد	ح	اقليم خامس	مه	له	ما	د
شهرزور	س	ك	له	به	رومية	عا	ح	لط	ح
حلوان	س	مو	لد	ح	ملطيه	عد	ه	لط	ر
نهاوند	ع	ح	لو	ى	خلاط	عد	ح	ما	ل
همدان	مد	ح	لو	ى	تفليس	فا	ه	مه	ه
قم	ما	له	[illegible]	[illegible]	خوارزم	صح	ح	لط	ر
اصفهان	مد	م	لد	ح	سحاس	عو	د	لط	ه
رى	نه	ح	لز	ح	ارزن	ى	ل	م	له
					اقليم سادس				
قزوين	مه	م	لح	ح	طراز	ل	ح	ى	ح
دلسان	مه	[illegible]	لو	به	قسطنطنيه	نط	ك	مو	ل
تبريز	مه	ح	لح	ح	هرقله	س	ك	مد	ح
ديلم	مه	ح	لو	ح	حدران	عا	ح	مه	ح
دوماوند	م	ل	لو	ه	حدر	لح	ح	مه	ح
رامل	ند	ك	لز	مه	اقليم سابع	سح	ح	مح	ح
كركان	صد	ح	لو	ه	العره باهور ماهو	فعس	ل	سح	ح



معلوم اوله که هر التمش دقیقه بر درجه و هر التمش ثانیه بر دقیقه و هر التمش ثالثه بر ثانیه
اعتبار اولنور و هر دائره اوچ یوز التمش درجه‌یه انقسام اولنور

